فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

مژده ده آن بندگان مرا که به سخن ها گوش فرا میدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۷۵۷ از ۸ تا ۲۱ شهریور ۱۳۸۹

Nr.757 30 Aug -12 Sep. 2010

محبوبها و مغضوبها؟

محبوبترین و منفورترین چهره ها در ایران امروز: ص ۴

◄ تهدیدهای متقابل – مشکل رحیم مشائی – انقلاب فرهنگی خزنده – رهنمود خامنه ای به دستیاران خود و...: ص ۵

◄نیروگاه بوشهر و دست آویزها؟ - جنگ عراق غیر قانونی بود! – تهدید به جنگ؟ ص ۶

◄هنوز می خواهند اکتبرسورپرایز را بپوشانند. اما «اکتبر سورپرایز» از آنها دست بردار نیست: ص ۷

◄ ۵وظیفه مقدم واواک در داخل و خارج از کشور: ص ۸

◄ ۱۲ هزار میلیارد دلار خسارت بحران نظامی – سیاسی – رکود و بیکاری : ص ۹

◄هاری گریبانگیر رژیم گشته است: زیرشکنجه می کشد و اعدام می کند: ص ۱۶

انقلاب اسلامی: بهمان نسبت که سران رژیم مغضوب تر می شوند و اقلیتی که هستند کوچک تر می شود، بر سرکوبگری و ویرانگری می افزایند. در فصل اول، گزارشی می خوانید در باره محبوبها و مغضوبها. بدیهی است که بیانگر ذهنیت مردم و نیز گویای ناتوانی مغضوبان در اداره کشور و پرکردن خلاء مدیریت با زور ویرانگر است.

در فصل دوم، خبرهائی را گرد آورده ایم اغلب از منابع خود در ایران و گویای درون بهم ریخته رژیم و رابطه اش با جامعه ملی.

در فصل سوم، گزارشهائی را گرد آورده ایم در باره نیروگاه اتمی بوشهر و بکار رفتن سلاح اتمی تاکتیکی در عراق، بهنگام ریاست جمهوری بوش (پسر) و قول معاون نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام در این باره که جنگ با عراق غیر قانونی بوده است. از پی آمدهای جنگ غیر قانونی، یکی جنایتکار جنگی شدن بوش و همکاران او و بلر و همکاران او و متفقان آنها در قشون کشی به عراق است.

در صفحه ۴

پاسخ به پرسشهای ایرانیان

ابوالحسن بنی صدر

مردم می باید به حق خود دل ببندند

سلام خدمت معلم گرامی و رنج کشیده ام.
برای اینکه می دانم پیام های زیادی دریافت می دارید و شاید از حوصله خارج باشد، سریع و بی مقدمه، سراغ سوالم می روم:
اول از پاسخ سوال قبلی ام در سرمقاله ۷۵۱ انقلاب اسلامی سپاسگزارم. درباره آن و سوالات احتمالی هنوز فرصت تفکر نداشته ام و انشاءالله سر فرصت دوباره آن موضوع را دنبال خواهم کرد.
اما به مناسبت ۳۱ خرداد، سالگرد دکتر چمران، می خواستم بپرسم: اولا دکترچمران در درگیری های سیاسی سال ۵۹ و ۶۰ نقش یا موضع گیری مثبت یا منفی داشته است؟ به عنوان موسس سپاه پاسداران و یکی از مهمترین عناصر مبارز در جبهه ها و همچنین عضو هیئت موسس نهضت آزادی اظهار نظر او در زمان خودش می تواند مهم باشد. آیا تقارن شهادت او با کودتا تصادفی است؟
۱ - چرا آقای احمد خمینی را به عنوان نخست وزیر معرفی نمودید؟
۲ - چرا در مراسم تنفیذ دست آقای خمینی را بوسیدید که مخالفان شما آن را به حساب دورویی و فرصت طلبی شما بگذارند، درحالیکه قبلا سر موضوع گروگانگیری و ولایت فقیه با او دچار تنش شده بودید؟

در صفحه۲

با یاد بیدارهوشنگ ساعدلو

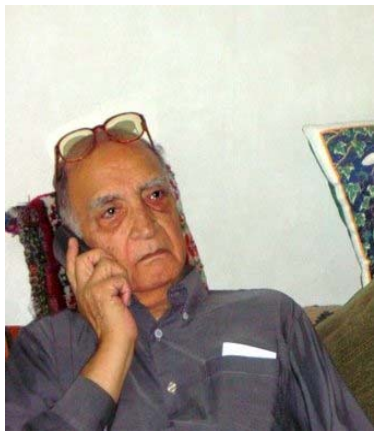

(۱۳۰۹-۱۳۸۹)

هوشنگ ساعدلو به خاموشان پیوست (۲۹ مرداد ۱۳۸۹ / ۲۰ اوت ۲۰۱۰).
ساعدلو از نسل آنانی بود که در"فضای باز" پس از شهریور۱۳۲۰ به دنیای دردها و همدردیهای اجتماعی گام گذاشتند و از آن پس، در همهٔ نشیب و فرازها و پیچ و خمهای پیکار و تلاش این سالها برای تحصیل و تحقق یک زندگی بهتر برای مردمان،

در صفحه ۱۶

فرید راستگو

کشتار تابستان ۱۳۶۷ و راز مصلحت گرائی سیاسیون

اعدام وابستگان رژیم استبداد شاهی، دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفین سیاسی، برهم زدن سخنرانی ها، توقیف فله ای نشریات و روزنامه ها، بستن دانشگاه ها، ممانعت از فعالیت گروه های سیاسی، سرکوب زنان با شعار یا روسری یا توسری، اشغال سفارت آمریکا، سرکوب و به قتل رساندن اقوام ایرانی، ادامه نامشروع جنگ ایران و عراق، کودتا برعلیه بنی صدر اولین منتخب مردم ایران و... تماماً پیش زمینه های کشتارهای خونین سال ۶۰ -۶۳ و سپس قتل و کشتار تابستان ۱۳۶۷ جهت باز تولید استبدادی توتالیتر بودند که عمدتا با سکوت بخش وسیعی از مردم و سیاسیون مصلحت اندیش مواجه گشتند.

در صفحه۱۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست وهشتمین سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۷)

جمال صفری

« عمده وعلت العلل انحراف دادگستری ازسیرصحیح منظم همانا رویه و سیره بعضی ازدولتهای وقت بود که نمیخواستند دادگستری کشورایران سروسامان منظمی داشته باشد. چه آنکه زمامداری آن دولتهای تحمیلی وقت با اجازه و تمایل افکارعمومی نبود تا درانجام وظیفه آزاد ودراختیارخود باشند، بلکه براثریک تعهداتی دربرابربیگانه و نفوذ عوامل داخلی مسند،

در صفحه ۱۴

ژاله وفا

وضعیت صادرات گاز ایران از طریق خط لوله و سلطه سپاه بر آن

در نوشتار قبلی با ذکر نقل قولی از قلعه بانی مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران مبنی بر اینکه :"ایران در سیاست‌های تولید ال.ان.جی(گاز مایع) خود با توجه به مزیت‌های نسبی ایران در انتقال گاز، بازنگری میکند و با توجه به هزینه‌هایی که قرار است برای سرمایه‌گذاری در تولید و صادرات ال.ان.جی انجام شود، صادرات گاز با خط لوله مناسب‌تر خواهد بود ." ضمنبیان آماری از ظرفیتهای تولید گاز و صادرات و واردرت گاز ایران و نیز مصرف بسیار بالای داخلی گاز در مورد مضرات این باز نگری با خروج فازهای ۱۳ و ۱۴ پارس جنوبی از برنامه تولید ال.ان.جی در بر دارد خصوصا به هدر رفتن سرمایه گذاریهایی که تا کنون در تولید گا ز طبیعی مایع انجام شده است پرداختیم.

در صفحه ۱۳

علی شفیعی

روانشناسی خشونت و تجاوز (۴) "خشونت در انقلاب"

در نوشته پیشین از دید روانشناسی فردی در پی اثبات این نظر بودم که خشونت هیچ منشأ آرمانخواهی ندارد. در واقع در نظامهای توتالیتر هیتلری، استالینی و در عصر کنونی در میهن ما ایران، در نظام ولایت مطلقهٔ فقیه خمینی و خامنه ای که خشونت ستون پایه های عقیدتی و سیاسی این نظامها را تشکیل میدهد، ریشه های قهر و ویرانگری آمران و عاملان این نظامها از مرام و عقیدهٔ آنها سرچشمه نمیگیرند، بلکه از اعماق روح و روان این افراد نشأت میگیرند. انسانی که استبداد پیشه میکند و فضای اندیشه و عمل او عرصهٔ تولید قهر و خشونت میشود، روانی بیمار و نامتعادل دارد. این فرد بیمار جهت تعادل بخشیدن به روان خویش مدام نیاز به دشمن دارد تا بتواند تمامی عقده های

در صفحه ۱۰

مردم می باید به حق خود دل ببندند

۳ - شما گفتید که در سال ۶۰ استعفا داده بودید و استعفای شما نزد آقای خمینی بود که می توانست آن را منتشر کند. اگر در نزد مردم محبوبیت داشتید و رای ۱۱ ملیونی تان به ۲۰ ملیون رسیده بود و طبق گفته خودتان در برابر تهدید جا نمی زدید، این استعفا چه معنی داشت؟

درمورد جنبش امروز:

۴- شما می گوئید آقای موسوی نباید روی قانون اساسی تاکید کند. درحالیکه از نقدهایی که به آقای خمینی وارد است این است که اگر بر اساس قانون اساسی مشروطه با شاه در می افتاد و به عنوان قانون او را غیرقانونی می خواند و از اساس همه میراث گذشته را نفی نمی کرد، بدون نیاز به چنین انقلاب خونینی به تغییر ساختار منجر می شد، ولو دیرتر اما پایدار تر . چون انقلاب مانند طوفان یا انفجار است که کنترل شرایط بعد از آن مشکل است و غیرقابل پیش بینی. مانند آنچه در روش مصدق یا پیش از او مدرس می بینیم که بر اساس قانون اساسی با تغییر سلطنت به نفع رضاشاه با او مخالفت کرد. امروز هم آقای موسوی هرکجا نام قانون اساسی را می برد تاکید بر فصل حقوق ملت می نماید و در واقع مقصودش را از اصطلاح دو پهلوی "بدون تنازل" رعایت حقوق ملت و در بیانیه اخیرش "حق حاکمیت ملی" و "حقوق ملت" تفسیر می کند تا کسی برداشت دیگری ننماید. با تاکیدی هم که بر حق تغییر قانون اساسی در شرایط آزاد دارد مقصودش روشنتر می نماید. درواقع ایشان با این روش و تصریح تدریجی دارد منشاء مشروعیت این رژیم را بر اساس قانون خودش زیر سئوال می برد و به نظر می رسد موفق هم بوده است. اگر جهت این حرکت همچنان که خودتان در مورد مصدق قائلید استقرار حاکمیت مردم باشد شما با این مشی چه مخالفتی دارید؟

۵ - شما این جمله را که "اگر مردم به این انتخابات دل نمی بستند و در آن شرکت نمی کردند جنبش آغاز نمی شد " را نمی پذیرید. در اینکه مردم اساسا نباید به چنین رژیمی دل ببندند و از ابتدا و همان سال ۶۰ نباید از صحنه کنار می رفتند با شما موافقم. اما اگر واقع بین باشیم برای مردمی که سالها امید به تغییر و حرکت ندارند و به عبارتی به خواب رفته اند، جرقه ای لازم است تا دوباره بیداری و انگیزه حرکت به وجود بیاید. فرض کنیم مردم سال گذشته، انگیزه ای برای شرکت نمی داشتند مانند انتخابات مجلس پیشین. آنوقت مثلا در یک حالت خوشبینانه ۱۰ ملیون شرکت می کردند و رژیم بدون نیاز به پرداخت چنین هزینه سنگینی و حتی بدون نیاز به تقلب، احمدی نژاد را پیروز میدان معرفی می کرد و مردم هم مانند انتخابات مجلس، چون به آن امیدی نداشتند اعتراضی هم نمیشد و این دولت مشروعیت را می داشت و در نتیجه هزینه های سنگینی که اکنون پرداخته است را نمی پرداخت. اما امیدی که به تغییر در پیش از انتخابات پیش آمد، چنان جرقه ای شد که حماسه ۲۵ خرداد و در پی آن جنبش عمومی و آگاهی به وجود آمد. در واقع زنجیره انسانی راه آهن- ولیعصر ۱۸ خرداد، مقدمه ۲۵ خرداد شد و مسیر امید به تغییر و شکستن سانسور و از طرفی خطاهای پی در پی رژیم آغاز شد. اینکه نسل امروز صدای شما را پس از سالها می شنود که رژیم پس از ۳۰ سال بایکوت خبری شما، مجبور می شود دوباره مستند "امام و بنی صدر" بسازد، محصول امیدی است که در سال ۷۶ و دوباره در سال ۸۸ ایجاد شد. به نظر شما آیا ممکن بود بدون این امید چنین انرژی جمع شود؟

ضمنا کلیپی در رثای مبارزان راه استقلال و آزادی ایران برای سایت انقلاب اسلامی ارسال کردم که به نظرم زیبا آمد و خواستم روی سایت بگذارد، اما مسئول سایت پاسخ داد که شخصیت هایی در این کلیپ هستند که بر راه استقلال و آزادی نبودند، و نتیجتا نگذاشت. لینک ویدئو را برای شما هم می گذارم. نظر شما چیست؟ ضمنا مقصود من از زیبایی، تایید همه جانبه اشخاص از جمله خود شما نبوده و نیست. بلکه تجلیلی است که به مقاومت بر استقلال و آزادی و مبارزه آنان نهاده شده است. و شایسته نشریه شما نیست که تکثر را نپذیرد و سانسور را پیشه کند.

لینک فیلم:

http://www.youtube.com/watch?v=MtFjkjVV0Fc

از اینکه طولانی شد عذر می خواهم
ارادتمند، ایرانی آزاد

***پاسخها به پرسشها:**

۱ و ۲ - این دو پرسش را پیش از این دیگرهموطنان گرامی کرده اند و به آنها پاسخ داده ام.

۳ - نگفته ام در سال ۶۰ استعفاء به آقای خمینی داده بودم. پس از انتخاب به ریاست جمهوری، چون او اظهار نگرانی از تجدید نزاع مصدق و کاشانی کرده بود، برای این که اطمینان خاطر پیدا کند هرگاه بنا بر عمل به قانون اساسی شود، نزاعی پیش نمی آید و برای این که کانون توطئه بر ضد تجربه مردم سالاری پدید نیاید (موافقت با نخست وزیر شدن احمد خمینی نیز کوشش دیگری بود برای این که آقای خمینی وسیله کار استبدادیان نگردد) و نیز، برای این که مردم در ابهام نمانند و هرگاه کار به کناره گیری کشید بدانند عامل کیست، استعفای خود را نوشتم و نزد او گذاشتم و به او گفتم هر وقت لازم دید، آن را انتشار دهد. آن زمان، اعتماد من به آقای خمینی برجا بود و جلب اعتماد او را به خود کافی می دانستم. پا، به خطا، بنا بر تقدم مصلحت بر حقیقت، گذاشته بودم.

اما، در عمل، پایه این اعتماد متزلزل شد. لازم شد تقدم مصلحت بر حقیقت، نقد و بنا بر ایستادن بر حق و روش کردن ابتلا گذاشتم. کارنامه در همان حال که شفاف گرداندن عمکرد رئیس جمهوری و دیگران بود، وارد شدن در ابتلا و وارد کردن آقای خمینی در ابتلا نیز بود. پس از ورود در ابتلا، به ترتیب که او در موقعیتی قرار می گرفت که ناگزیر می شد تمایل خویش را به قدرتمداری ابراز کند، ناچار نیز می شد که سرکردگی استبدادیان را هم برعهده بگیرد. این شد که در بهار ۶۰، در پاسخ به خبرنگاری که پرسید آیا استعفاء می کنید؟ پاسخ دادم: استعفاء نمی کنم زیرا درخت خود نمی افتد. پیشنهاد همه پرسی را، بر طبق قانون اساسی دادم. سنجشهای افکار که مرتب انجام می شدند، گزارش می کردند که محبوبیت رئیس جمهوری بالای ۸۰ درصد می شد و محبوبیت آقای خمینی زیر ۵۰ درصد می گشت.

غیر از انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، نامه آقای بهشتی، در آنچه به کادرها مربوط می شد و سه بار تکرار کردن که ملت بگوید بله من می گویم نه و ۳۵ میلیون بگوید بله من می گویم نه و هرگاه بشنوم تمام مردم شعار مرگ بر خمینی سر میدهند، من حکم عزل بنی صدر را امضاء می کنم، بر این هموطن و دیگر هموطنان روشن می کند که آزمون، موفقیت آمیز بود و استبدادیان در سطح جامعه ایران، اقلیت شدند.

و استعفای من نزد آقای خمینی بود و می توانست آن را انتشار دهد. اما به جای انتشار استعفاء، کودتا کرد. آنچه روی داد و می دهد به همگان می گوید چرا او این کار را کرد. وجود استعفاء نزد او، هیچ بهانه ای را برای دست زدن به کودتا، باقی نگذاشته بود. او می توانست استعفاء را انتشار دهد. اما بلحاظ سازش پنهانی که با ریگان – بوش (اکتبر سورپرایز) کرده بود و بدین خاطر که جنگ در سود انگلستان و غرب می باید ادامه می یافت و بدین جهت که انتشار استعفای بنی صدر توسط آقای خمینی، آنهم در وضعیتی که ایران در خرداد ۶۰ داشت، بنی صدر را مانع بزرگ ادامه جنگ و استقرار استبداد می گرداند، پس کودتا ضرور شد و هنوز عزل انجام نشده، «دادستان» انقلاب، رئیس جمهوری را احضار و دستور توقیف او را صادر کرد. محمدی گیلانی مدعی شد که او «باغی با غین» و هفت بار محکوم به اعدام است. دستور کشتن او در صورت دستگیری و پیش از رساندنش به زندان اوین نیز داده شد. چرا؟ زیرا بنی صدر و دوستان او برخاسته و ایستاده بودند.

باردیگر یادآور می شوم که تا واپسین دیدار با آقای خمینی، مرا باور نبود که شخص او در معامله پنهانی با ریگان و بوش شرکت دارد و او که با پایان جنگ بر اساس پیشنهاد غیر متعهدها موافقت کرده بود، رهبری کودتا را بر عهده می گیرد. از جمله، برای ادامه دادن به جنگی که بعدها، در دادگاه ایران گیت انگلیسی، آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاچر گفت: در سود انگلستان و غرب بوده و اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم.

پس از کودتا،" چه باید کرد " پرسشی بود که می باید بدان پاسخ می دادیم. نخست بر این گمان بودیم که آقای خمینی دستور آتش بر روی مردم را نمی دهد. ۳۰ خرداد، خطا بودن این گمان را بر ما معلوم کرد. بکار افتادن ماشین اعدام، بر ما که قصد خارج شدن از ایران را نیز نداشتیم، مسلم کرد که می باید در جبهه جنگی که انگلیس و آمریکا و اسرائیل نیز درآن شرکت داشتند، بمانیم. مهاجرت پر خطر و صحنه جنگی که بنا شد در آن حضور بیابیم، از آن نیز خطرناک تر بود. مسئولیتی که مردم ایران بر دوش منتخب اول تاریخ خود نهاده بود، ایجاب می کرد خطر را بپذیرد. اینک ۳۰ سال است که همچنان در غربت، در صحنه نبرد سرنوشت هستیم. دست آوردها به ما این اطمینان را می دهند که هرگاه مردم ایران جنبش خویش را ادامه دهند و در جریان جنبش، به ولایت جمهور مردم سازمان داده شود، ایران همچنان فرصت نیرومند شدن و نقش یافتن در تحول جامعه جهانی، با مدیریتی مردم سالار و توانا به برخوردار کردن جهانیان از رشد، بر اصول استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی را دارد.

۴ – پایه پرسش شما نادرست و مقایسه دو قانون اساسی هم مقایسه ای صوری است:

۱/۴ – انقلاب بطور مسلم کاهش میزان خشونت در جامعه است. زیرا وقتی روی می دهد که نظام اجتماعی – سیاسی نیروهای محرکه را بدان حد ویران می کند که حیات ملی به خطر می افتد. با انقلاب، این نظام بازتر می شود و نیروهای محرکه می توانند در رشد فعال شوند. در انقلاب ایران، گل بر گلوله پیروز شد. خون ریزی و... حاصل تلاش سه پایه داخلی (سلطنت و روحانیت قدرتمدار و اقتصاد مصرف محور) دولت استبدادی برای باز سازی استبداد بود. پایه چهارم، یعنی قدرت خارجی نیز از راه گروگانگیری و تجاوز عراق به ایران، همکار سه پایه داخلی شد. با این حال، استبداد خون ریزی که باز سازی شد، یک نیم پایه، یعنی روحانیان قدرتمدار و ناتوان و یک پایه، اقتصاد مصرف محور دارد. اما پایه ای که اقتصاد مصرف محور است، ویرانگر نیروهای محرکه و بنا بر این، برانگیزنده جامعه به جنبش برای پایان دادن به استبداد حاکم است. پس خون ریزی و... را به حساب انقلاب نمی توان نوشت. هرگاه رژیم پیشین برجا می ماند، میزان تخریب نیروهای محرکه بسی عظیم می شد و هیچ نه معلوم که ایران چه سرنوشتی را می جست. از یاد نبریم که یک قلم، روزانه ۶ میلیون بشکه نفت استخراج می شد و قرار بر این بود که به روزانه ۸ میلیون بشکه برسد. سرمایه ها از ایران می رفتند و هزینه های نظامی و اداری، بخش مهمی از بودجه عمرانی را می بلعیدند. بیابانها در حال پیشروی بودند و جوانان روستاها را ترک و در حاشیه شهرها انبوه می شدند و...

انقلاب نبود که وضعیت را غیر قابل مهار کرده بود، وضعیت در مهار بود. ملاتاریا و زورپرستان رقیب بودند که می خواستند دولت را تصرف کنند. مسئولیت آقای خمینی بسی سنگین است زیرا اگر در بیراهه استبدادگری نمی افتاد، گروگانگیری روی نمی داد و ایران محاصره اقتصادی نمی شد و گرفتار جنگ ۸ ساله نمی گشت. حتی توطئه هائی چون کودتای نوژه که با برانگیختن جنگ از مرز ایران با روسیه و ترکیه تا کردستان و از آنجا، تا مرز ایران با پاکستان، به اجرا درآمد، بسا طرح نمی شد چه رسد به اجرا. با اینهمه، همه جنگ افروزان نیز مسئولیت سنگین دارند.

بهوش باشیم! منطق صوری برآنمان ندارد که تقصیر آنها که اندیشه های راهنمایشان این و آن بیان قدرت بودند و خشونت را روش رسیدن به قدرت کرده بودند را به پای انقلاب بنویسیم. زیرا بر فرض که نظر مدعیان که، بعد از تصرف دولت توسط ملاتاریا، پیدا شده است، به واقعیت می انجامید و در رژیم شاه، مردم سالاری برقرار می شد، دسته های مسلحی که هدفشان تصرف دولت بود، چرا همان کار را نمی کردند که در فردای سقوط رژیم شاه کردند؟ اما نظر مدعیان یکسره نادرست است زیرا هرگاه اصلاح رژیم شاه میسر بود، وقوع انقلاب محال می گشت.

۲/۴ – قانون اساسی مشروطیت، حاکمیت را از آن ملت می دانست و مقام سلطنت را غیر مسئول می شناخت و تصریح می کرد که وزیران نمی توانند با استناد به دستور شاه، خود را از مسئولیت مبری بشمارند. اصول قانون اساسی نیز براساس حاکمیت مردم به نگارش در آمده بودند. با اینهمه، حاکمیت تقسیم کردنی تصور شده بود. غافل از این که حاکمیت تقسیم پذیر نیست و اگر تقسیمش کردی و جزئی ولو اندک از آن را به شاه دادی، هرگاه او بتواند، ستون پایه های قدرت را از آن خود کند، همان کار را می کند که گفته می شود حسن صباح با قلعه الموت کرد. پوست گاو را رشته می کند و رشته ها را بیکدیگر گره می زند و به دور قلعه می کشد و مدعی می شود که مالک قلعه است. کاری که رضا خان کرد و رضا شاه قدر قدرت و... شد.

اصل الاصول قانون اساسی کنونی، ولایت مطلقه فقیه است. اصول دیگر این قانون، ترجمان این اصل هستند. هیچیک از اصولی که گویا به حقوق مردم پرداخته اند، قابل اجرا نیست. محض مقایسه، اینگونه اصول را از دو قانون، با یکدیگر، مقایسه واقعی و نه صوری می کنیم:

● اصل ۲۱ متمم قانون اساسی مشروطیت، در باب آزادی اجتماعات، این طور مقرر می کند:

«انجمن ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند، در تمام مملکت، آزاد است. ولی مجتمعین باخود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می کند، باید متابعت نمایند. اجتماعات در شوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.»

بنا بر این اصل، قانون مصوب مجلس، تعیین کننده ترتیبات حاکم بر تشکیل اجتماعات است. بنا بر اصل شانزدهم قانون اساسی، قانونگزار مجلس شورای ملی، نماینده حاکمیت مردم است.اما

● بنابر اصل بیست هفتم قانون اساسی فعلی:

« تشکیل اجتماعات و راه پیمائی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل بمبانی اسلام نباشد، آزاد است.»

هر دو اصل، با حقوق انسان ناسازگار هستند. زیرا از خاصه های حق، یکی اینست که با حق دیگری در تضاد نباشد. «مخل به مبانی اسلام» با حق اختلاف، تضاد دارد. قرآن خود مقرر می دارد که سخن ها شنیده شود و بهترین سخن برگزیده گردد. روش بحث به بهترین شیوه را پیشنهاد می کند و خطاب به کافران، تصریح می کند: دین شما شما را و دین ما ما را. در عوض، صفت مسالمت آمیز در خور است. زیرا اجتماع مسالمت آمیز با حق صلح و دیگر حقوق انسان سازگار است اما با اجتماع خشونت آمیز ناسازگار.

با وجود این، دواصل، تفاوت ماهوای بس مهمی با یکدیگر دارند: اصل ۲۱ متمم قانون اساسی مشروطیت، قلمرو دین به کنار، قلمروهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را، قلمروهای مجاز می شناسد. در این قلمروها، اجتماعات مسالمت آمیز مجاز هستند. حال اینکه ولایت مطلقه فقیه تمامی قلمروها را در بر می گیرد و هر اجتماعی در هریک از قلمروها را می تواند مخل به مبانی اسلام، بخواند.

بدین قرار، تشخیص «مخل به مبانی اسلام» بودن یک اجتماع برعهده مجلس و قانونی که آن مجلس بروفق ولایت جمهور مردم وضع کند، نهاده نشده است. در این قانون اساسی، اصل الاصول نه ولایت جمهور مردم که ولایت مطلقه فقیه و قانونگذاری نه تابع حقوق مردم که تابع «مصلحت نظام» است. از این رو، علاوه بر این که مصوباتش از لحاظ انطباق با شرع، می باید به تصویب شورای نگهبان برسد، مقام تشخیص مخل بودن به مبانی اسلام، «رهبر» است. چنانکه او در ۲۹ خرداد سال ۸۸، نه تنها تشکیل اجتماعات را ممنوع کرد بلکه تقصیر جنایات مأموران خود را هم بر دوش معترضان به تقلب در انتخابات و شرکت کنندگان در جنبش اعتراضی نهاد. وقتی «رهبر» اجتماعی را مخل بمبانی اسلام تشخیص داد، آن اجتماع ممنوع می شود.

در صفحه ۳

مردم می باید به حق خود دل ببندند

در واقع، ولایت مطلقه فوق قانونی وجود دارد که «فصل الخطاب» است. هرگاه بنا بر اصلاح قانون اساسی بگردد، دو کار می باید انجام بگیرد، یکی حذف ولایت مطلقه و غیر مطلقه فقیه و دیگری، انطباق اصول قانون اساسی با حقوق انسان و حقوق ملی و همگانی ایرانیان.

۳/۴ – سلب مشروعیت از رژیم شاه، با استناد به قانون اساسی، با پیشنهاد کودتا از سوی او به سفیر امریکا و انجام کودتا توسط سیا و انتلیجنت سرویس، بعمل آمد. با وجود این، مصدق نخست وزیر قانونی بود که محاکمه و محکوم شد و تا آخر عمر، در خانه اش در احمد آباد زندانی ماند. آقای خمینی هم تا کودتای خرداد ۶۰، ۷۵ بار قانون اساسی را نقض کرد و گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه. با وجود این، این بنی صدر رئیس جمهوری منتخب مردم ایران بود که «باغی با غین» شد! سلب مشروعیت از رژیم استبدادی گرچه کاری بسیار مهم است، اما تا وقتی ستون پایه های قدرت برجایند، استبداد نیز برجا می ماند. سلب مشروعیت وقتی بکار می آید که جنبش مردم، ولایت جمهور مردم را جانشین ولایت فقیه کند.

۴/۴ – هرگاه پیشنهاد استعفای آقای دکتر بختیار، بمثابه نخست وزیر منصوب شاه و انتصاب او از سوی آقای خمینی بعنوان نخست وزیر انقلاب، به اطلاع آقای کارتر رسانده نمی شد و او وتو نمی کرد، دستگاههای اداری و نظامی و انتظامی درهم و برهم نمی شدند. سازمانهای آنها می توانستند مردم سالار و سازگار با دموکراسی بگردند. در این صورت، ستون پایه های قدرت هم بعد از انقلاب ایجاد نمی شدند و استبداد بازسازی نمی گشت.

هرگاه بخواهیم از تجربه درس بگیریم، پیشاپیش، بکار سازمان دادن به ولایت جمهور مردم می پردازیم. یعنی نه ولایت بر مردم که ولایت جمهور مردم را هدف می کنیم و با سازمان دادن آن، بدون خشونت و به تدریج، آن را مستقر می کنیم. به ترتیبی که استقرار قطعی آن، با از میان برخاستن ولایت فقیه و هر ولایت قدرتمدار دیگری همراه شود. روش کار برای رسیدن به این هدف است که موضوع نوشته ها و سخنرانی ها و مصاحبه ها شده است و همچنان به آن می پردازم.

۵ – در پاسخ به پرسش پنجم شما عرض می کنم:

۱/۵ – از نو یادآور می شوم که به یمن ورود در آزمون اجتماعی، روحانیان قدرتمدار، در جامعه ایرانی، اقلیت شدند: در انتخابات ریاست جمهوری، نامزد آنها کمتر از ۵ درصد رأی آورد. در انتخابات مجلس اول، چون بنا را بر تقلب گذاشتند، تنها ۶/۶ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. در ۲۲ اسفند، آقای بهشتی به آقای خمینی نوشت که در سطح درس خوانده های اداره کننده امور کشور، در اقلیت هستند و، سرانجام، آقای خمینی، در پاسخ به پیشنهاد رفراندوم رئیس جمهوری، بر خلاف قانون اساسی، گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله، من می گویم نه. از آن پس، کوشش مستمر جبهه استقلال و آزادی و جانبدار ولایت جمهور مردم، این شد و ماند که رژیم در اقلیت بماند. چرا که رژیمی که یک پایه آن، یعنی اقتصاد مصرف محور عامل برانگیختن جامعه به جنبش است و پایه دیگرش نیمه شکسته است، تنها وقتی جای به دولت حقوقمدار متکی به ولایت جمهور مردم می دهد، که در اقلیتی بماند که روز به روز کوچک تر می شود. رژیم، دو نوبت، از تنگنا بدر آمد. یک نوبت در ۲ خرداد ۱۳۷۶ و نوبت دوم، در ۲۲ خرداد ۸۸. فرصت اول را بسوخت و فرصت دوم را با تقلب بزرگ، بدست نیاورده بسوخت. هرگاه فرصتها را نمی سوزاند، عمری طولانی به خود می داد بی آنکه ولایت مطلقه فقیه با مزاحمت جدی روبرو شود. بدین سان، کار بایسته نگاه داشتن رژیم در اقلیت و کاستن از اقلیت حامی آنست.

۲/۵ – ولایت حقی است که هر انسانی دارد. انتخاب کردن، بر فرض وجود استقلال در تشخیص و آزادی در گزینش نامزد مطلوب، وسیله عمل به حق ولایت است. تحول واقعی وقتی آغاز می گیرد که مردم ایران حق حاکمیت خود را بخواهند و در انتخاب، استقلال و آزادی بیابند. هرگاه جنبشی بیانگر حق ایرانیان بر ولایت بر خویشتن نباشد، آن جنبش به هدف نمی انجامد. برای اینکه اهمیت معرفت بر حق ولایت و شرکت در اداره امور جامعه خویش را نیک اندریابیم، باید از خود بپرسیم: چه پیش می آمد اگر تقلب بزرگ انجام نمی گرفت؟ پاسخ ما این می شود که آقای موسوی رئیس جمهوری می شد. از آن پس، او یا باید قانون اساسی را اجرا می کرد، یعنی ملتزم به ولایت مطلقه فقیه می شد و یا از اجرای قانون اساسی سر باز می زد. در حالت اول، اقلیتی که تکیه گاه رژیم بود، اکثریت می شد و منتخب آن مردم «تدارکاتچی مقام معظم رهبری» می گشت. زیان بس بزرگ می شد و این زیان را مردم ایران می پرداختند. در حالت دوم، او «باغی با غین» و قابل عزل و مجازات می گشت. هرگاه جامعه به حمایت از او، بر می خاست، دیگر نه از منتخب خود که از «باغی با غین» می باید حمایت می کرد. این جنبش همگانی نمی شد. زیرا منتخب آنها هم توسط «رهبر» (از راه شورای نگهبان) تشخیص صلاحیت شده بود و هم او ولایت مطلقه فقیه را پذیرفته بود و هم جامعه با علم به این دو واقعیت، در دادن رأی شرکت کرده بودند. پس رژیم، با پرداخت هزینه کمی می توانست مزاحم را از سر راه بردارد.

یکبار دیگر و از راه فایده تکرار، ۵ عامل که می باید جمع شوند تا جنبش همگانی روی دهد و پیروز بگردد را فهرست می کنم:

یک – محدوده رژیم، قلمرو حاکمیت او است. جنبشی که خود را در این محدوده زندانی کند، فرو می خوابد. فراخنای جنبش می باید بیرون از رژیم (مستقل از رژیم) و درون ایران، یعنی مستقل از قدرتهای خارجی باشد.

دوم – جانشین رژیم می باید ولایت جمهور مردم باشد. جنبشی برای اصلاح رژیم ولایت فقیه، از پیش، خود را محکوم به شکست کرده است.

سوم – بیان آزادی، بیانگر ولایت جمهور مردم، می باید اندیشه راهنما بگردد.

چهارم – روش مبارزه جنبش همگانی خشونت زدا باید باشد.

پنجم - ولایت جمهور مردم می باید سازمان بجوید تا که جنبش همگانی جانشین کردن ولایت فقیه با ولایت جمهور مردم را میسر بگرداند.

هرگاه با محک این ۵ عامل در جنبش مردم بنگریم، نیک در می یابیم چرا جنبش نتوانسته است همگانی بگردد و با بازپس گرفتن حاکمیت از سوی مردم، استبداد ولایت فقیه با دولت حقوقمدار جانشین شود.

۳/۵ – جرقه ای که جنبش را برانگیخت، تقلب بزرگ و به دنبال آن، بیانیه خامنه ای در حمایت قاطع از آن تقلب بود. پرسش درخور اینست: اگر تقلب انجام نمی گرفت، آیا گزینش آقای موسوی جرقه ای می شد و جنبش را بسان شعله های آتش، بر می انگیخت و یا هیجان همگانی را فرو می نشاند؟ تجربه انتخاب آقای خاتمی در دو دوره، پاسخ صریح و روشن به این پرسش است. می دانیم کار به جائی رسید که نمایندگان مجلس، در مجلس، اعتصاب کردند و مردم به حمایت آنها برنخاستند. در انتخابات سال ۱۳۸۴ نیز، مردم از نامزد اصلاح طلبان حمایت نکردند.

۴/۵ – اما تحریم انتخابات، هیچگاه دعوت به انفعال نبوده است. دعوت به نگهداشتن رژیم در اقلیت و کاستن از این اقلیت و از تصرف رژیم بدر آوردن حاکمیت ملی بوده است:

● هرگاه تحریم وسیعی انجام می گرفت، جامعه جهانی، بدون اینکه تردید کند، رژیم را نامشروع و غیر قانونی می خواند. حال آنکه، با وجود تقلب بزرگ، یک دستگاه نظر سنجی امریکائی، مدعی شد از راه تلفن، در ایران، نظر سنجی کرده است و نتیجه این شده است که احمدی نژاد منتخب مردم ایران به ریاست جمهوری است. امریکا نیز به این نتیجه رسید که جنبش پیروز نمی شود و چاره کار تحریم اقتصادی و تهدید به جنگ است.

● در صورت تحریم وسیع، رژیم از دست زدن به تهاجم و سرکوب ناتوان می گشت و تحریم سبب بزرگ شدن تضادها و تخاصمها در درون آن می شد و جریان انحطاط و انحلال آن را وسعت می بخشید.

● تحریم وسیع بدین خاطر که محل عمل مردم را بیرون از رژیم قرار می داد، عمل جامعه را شفاف و تدارک ۴ عامل دیگر را آسان می کرد. چون رویاروئی ملت با رژیم مافیاهای نظامی – مالی قطعی و آشکار بود، آنها هم که در خدمت رژیم هستند را به این صرافت می انداخت که تا هنوز وقت باقی است، از رژیم جدا شوند. و

● چون مردم بودند که قلمروهای حاکمیت را بتدریج از آن خود می کردند، ترس از این که بعد از سقوط رژیم، بر سر ایران این و آن بلاخواهد آمد، محل پیدا نمی کرد. زیرا:

● مردم، چون امروز، در دایره ممکن (اصلاح رژیم از درون)، زندانی نمی ماندند. برآن می شدند که حق خود را از آن خود کنند و بیانگر های ولایت جمهور مردم و خواستهای آنها را بازیابند.

● از آنجا که ولایت جمهور مردم موضوع می خواهد و رأی دادن به نامزدهای مصوب رژیم، موضوع ولایت جمهور مردم نیست بلکه موضوع تصدیق ولایت مطلقه فقیه است، تحریم، ولایت جمهور مردم را موضوع حاکمیت مردم می کرد. افزون بر این، در هریک از ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، موضوع هائی که جمهور مردم می توانستند تصدی کنند، مهمتر از همه، حقوق ذاتی انسان و برابری زن و مرد در این حقوق، موضوع ولایت جمهور مردم می شدند. هرگاه ایرانیان زندگی های خود را عمل به این حقوق می کردند، محلی برای ولایت فقیه و حاکمیت مافیاهای نظامی – مالی باقی نمی ماند. بسی جای شگفتی است که، در ایران، موضوعی به مردم پیشنهاد نمی شود تا با تصدی آن، ولایت خویش را اعمال کنند. موضوعهایی هم که پیشنهاد می شوند، سانسور می گردند.

● تحریم تبعیض ها را از میان بر می داشت. به جمهور مردم کاری پیشنهاد می شد که همگان، بدون تبعیض می توانستند در آن شرکت کنند. حال اینکه شرکت در انتخاباتی که آزاد نبود، نخست دو گروه بزرگ شرکت کنندگان و تحریم کنندگان را پدید آورد و سپس، شرکت کنندگان به چند گروه تقسیم شدند. هریک طرفدار یک نامزد. در صورت تحریم، نیاز به رنگ نیز نبود. اگر هم نیاز به رنگ بود، جمهور مردم همرنگ می شدند و بدیهی است جهان را در جنبش پیروز خویش، با خود، همراه می کردند.

● جنبش تحریم، وقتی همگان بدان می پیوستند، در قلمرو وجدان همگانی قرار می گرفت و چون وجدان همگانی شرکت در آن را تصویب می کرد، آن پویائی را می یافت که بسا اقلیت کوچک حامی رژیم را نیز ناگزیر می کرد در تحریم شرکت کند. امری که جنبش همگانی مردم ایران، در سال ۱۳۵۷، متحقق کرد. کوچک و کوچک تر شدن اقلیت حامی رژیم، جنبش همگانی توانا به خشونت زدائی را بسی همگانی تر و پیروزی آن را قطعی تر می کرد.

● تحریم، از باب تفعیل و متعدی است. یعنی نه فعل پذیری که ناگزیر کردن متجاوز به حقوق مردم به تمکین به این حقوق است. در حقیقت، هرگاه جمهور مردم بر آن شوند که رژیم را تحریم کنند، می باید برای رژیم در جامعه محل عملی باقی نگذارند. یعنی همان کار ها را بکنند که مردم هند، از راه تحریم ها، با دولتی کردند که انگلستان در هند برقرار کرده بود. ایرانیان نیز، هم بهنگام تحریم تنباکو و هم در دوره استبداد صغیر و هم در جریان پایان بخشیدن به رژیم شاه، چنین کردند. در طول تاریخ، چون ایرانیان تحریم دولتهای استبدادی را روش مستمر خویش کرده بودند، ممنوعیت رجوع به دولت ظالم، یک دستور دینی نیز شد.

● تحریم رابطه برقرار کردن با حق، حق حاکمیت و دیگر حقوق انسان و حقوق ملی است. اما رأی دادن به نامزدهائی که قدرت حاکم معین می کند، رابطه برقرار کردن با قدرت متجاوز به حق است. ایران امروز، بیشتر از هر زمان دیگر بدان نیاز دارد که ایرانیان با حقوق خویش رابطه برقرار کنند تا که انسانهای مستقل و آزادی بگردند. پس هیچ فرصتی را برای رابطه برقرار کردن با حقوق خویش و عمل به این حقوق و ترک اعتیاد به اطاعت از قدرت، نباید از دست بدهند.

● چون تحریم، رابطه با حق را برقرار می کند، لاجرم حق را بر مصلحت حاکم می داند و مصلحت بیرون از حق را عین مفسدت می شمارد. حال اینکه شرکت در انتخاباتی که آزاد نیست، عمل به مصلحت ناقض حق است. چنانکه شرکت کنندگان در انتخابات، بنا بر مصلحت در آن شرکت کردند و پرسش هموطن گرامی نیز بیانگر تقدم مصلحت بر حق است. در دوران ریاست جمهوری، نیز، با آقای خمینی، بنا بر مصلحت، رابطه برقرار می کردم. چون مصلحت گرائی مفسدتها ببار آورد، از مردم ایران و از خود، پوزش خواستم و با انتقاد از خود، پی بردم که مصلحت را قدرت می سنجد و حق را صاحب حق دارد. و چون روش تجربی بود، تصحیح اشتباه ممکن گشت و ورود به ابتلا، کار را به آنجا رساند که آقای خمینی گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه. با ادای این جمله، او زور، یعنی یکی در برابر همه گشت.

● تحریم، رهبری را از آن مردم می کند. به مردم امکان می دهد سخنگویان ولایت خویش را بیابند. حال آنکه شرکت در انتخابات غیر آزاد، رهبری را از مردم سلب می کند و امکان پیدایش مدیران مجری حاکمیت مردم را از مردم سلب می کند. چنانکه مردم در دایره ممکن دروغین (محدوده رژیم) مانده اند و تا امروز، نتوانسته اند مدیران مستقل از رژیم را بپرورانند. تا وقتی هم در این دایره زندانی بمانند، از پرورش مدیران لایق و مستقل و توانا به تصدی دولت حقوقمدار، ناتوان می مانند. سهل است، حتی نمی توانند مدیران و سخنگویان ولایت جمهور مردم را شناسائی کنند که به یمن پشتکار و استمرار در مبارزه، بالیده اند و بارور گشته اند. آیا می دانند وجود این مدیران و سخنگویان ولایت جمهور مردم تا کجا برای ایران حیاتی است؟

● بدین قرار، تحریم، آزاد کردن ایرانیان از زندانی است که محدوده رژیم ولایت فقیه است. حال آنکه شرکت در انتخابات غیر آزاد، ماندن در این زندان است. آزاد شدن از این زندان، کاری است که انجامش هر روز به تأخیر افتد، ابعاد ویرانی نیروهای محرکه را بزرگ تر می کند. تا وقتی ایرانیان در این زندانند، عقل ها آزاد نمی شوند. سبب نمی جویند و سبب نمی سازند و از مدار بسته بد و بدتر بیرون نمی آیند. ماندن در مدار بسته بد و بدتر، گذار دائمی از بد به بدتر و از بدتر به بدترین است. آیا ایرانیان، طی ۳ دهه، دائم، در گذار از بد به بدتر و از بدتر به بدترین که باز بدی می شود که بدتری پیدا می کند، نبوده اند؟ چه وقت می باید از مدار بسته بد و بدتر به فراخنای به و بهتر باز آیند؟

هنوز تحریم بمثابه جنبش برای بازیافت ولایت جمهور مردم، با شرکت در انتخابات غیر آزاد که تصدیق ولایت مطلقه فقیه از کار در می آید، تفاوتهای دیگر دارد. در موقع خود، فهرست تفاوتها را کامل خواهم کرد.

۶ – اما در باره فیلمی که نشانی آن را فرستاده اید، عرض می کنم: این فیلم را دیده ام. نه نظر است که از باب جریان آزاد اندیشه ها قابل انتشار باشد و نه خبر. تبلیغ است. عدم انتشار آن سانسور نیست. وجود نشریه های گوناگون برای اینست که هریک به موضوع یا موضوع هائی بپردازند. زیرا یک نشریه نمی تواند به همه موضوع ها بپردازد. کثرت گرائی نیز ایجاب می کند که مطبوعات در گزینش موضوع ها آزاد باشند. از جمله، یک نشریه حق دارد تبلیغی را انتشار دهد و تبلیغ دیگری را انتشار ندهد و یا هیچگاه تبلیغی را انتشار ندهد. پس آن فیلم، حتی اگر نظر و خبر هم بود، عدم انتشار نظر و یا خبری از سوی یک نشریه، سانسور تلقی نمی شود. مگر این که آن نشریه هدف خود را انتشار هر نظر و هر خبری، از راست و دروغ، قرار داده باشد. نشریه و سایت انقلاب اسلامی، روش خویش را جریان آزاد اطلاعات صحیح (و نه خبرهای دروغ یا ضد اطلاعات) و جریان آزاد اندیشه ها کرده است و تا حد وسع، به این روش عمل می کند.

محبوبها و مغضوبها؟

از آنجا که در همین شماره مقاله ای از ژاله وفا در باره اقتصاد کشور می آید، فصل چهارم را که به داده ها و خبرها و گزارشهای اقتصادی مربوط است را کوتاه کرده ایم. در این فصل گزارشی می خوانید در باره ۱۲ هزار میلیارد دلار زیان خاورمیانه ظرف ۲۰ سال بابت جو سنگین خشونت و تهدید به جنگ و نیز رکودی که اقتصاد ایران را دارد از پا در می آورد و میزان بیکاری که بزرگ می شود..

در فصل پنجم، نوشته ای از روبرت پاری را در باره «اکتبر سورپراز» می خوانید. ایرانیان می باید بیشترین اهمیت را تحقیق ها در باره گروگانگیری و سازشهای پنهانی که در پی آن، انجام گرفتند بدهند. زیرا ایران امروز همچنان گرفتار آن رویداد است و تا وقتی ایرانیان، حاکم بر سرنوشت خود نشوند، گرفتار می مانند.

در فصل ششم، قسمت دوم گزارش استراتفور در باره واواک و فعالیتهایش، بیشتر در خارج از ایران، را درج کرده ایم.

در فصل هفتم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان گویای هاری مافیاهای نظامی – مالی را جمع آورده ایم:

محبوبترین و منفورترین چهره ها در ایران امروز:

با نگاهی به چهره ها و شخصیت های موجه و غیر موجه یا محبوب و منفور، هر کشور، می توان دانست مردم با رژیم حاکم موافقند یا مخالف. هرگاه مخالفند، تحول ممکن را از تحول دلخواه - که یا ناممکن بنظرشان می رسد و یا بسیار مشکل -، تمیز می دهند یا خیر؟ اگر تمیز می دهند، تحول ممکن را کدام تحول می دانند و برای آنکه انجام بگیرد، آماده شرکت در چه نوع فعالیتهائی هستند؟

سنجشی که در طول مدت دراز، در محیطهای شهری، بعمل آمده است، گویای آنست که تشخیص شخصیت محبوب از منفور، در گرو اوضاع و احوالی است که ایرانیان خود را در آن می بینند. و نیز گویای این واقعیت است که تحول مطلوب را بسا می شناسند اما هنوز بخشی از جامعه ممکن را عبارت می دانند از اصلاح «نظام جمهوری اسلامی».

از این رو است که محبوب ها و نامحبوب ها، از یک قماش نیستند. بسیار شخصیتهای محبوب که بلحاظ سانسور، مردم از آنها بی خبرند. بخصوص آنها که در خارج از کشور هستند و مردم داخل کشور نمی دانند در چه نوع فعالیتهائی هستند.

سنجش نشان می دهد که از سال گذشته، جابه جائی های مهمی انجام گرفته است: تا سال گذشته، رویاروئی دولت مافیاها با مردم، تا این اندازه آشکار و قطعی نشده بود. بسیاری از چهره های سیاسی کشور نیز با حاکمیت در علن از درمخالفت وارد نشده بودند. همچنین برخی چهره های سیاسی و روحانی و نظامی، این سان خود را حامی رژیم نشان نداده بودند. خوبی و بدی واقعی اشخاصی که در فهرست محبوبها و یا منفورها آمده اند، ممکن است ربطی به ارزیابی مردم از آنها نداشته باشد. زیرا مردم، در تشخیص محبوب ها از منفورها، وضعیتی را تصویر می کنند که خود را در آن می بینند. نوعی بد و نوعی خوب از اداره کشور را تشخیص می دهند و کسانی که نوع بد اداره را تصدی کنند، منفور و آنهائی را که نوع ممکن و یا مطلوب اداره را می توانند تصدی کنند، محبوب می خوانند. بدیهی است با قطعی شدن انتخاب نوع اداره جامعه، برای مثال، با قطعی شدن اداره جامعه بر اصل حاکمیت جمهور مردم، تغییرها در فهرست محبوبها و منفورها روی می دهند و با از میان برخاستن سانسورها، زنان و مردانی وارد دو فهرست، یکی فهرست محبوب ها و دیگری فهرست منفورها می شوندکه هنوز شهرنشینان از فعالیتهاشان بی خبرند.

سنجش بعمل آمده محبوبها و منفورها را در قلمروهای مختلف معلوم می کند و روشن است که ضابطه، همواره سیاسی است و همین ضابطه گویای حال و هوای امروز ایران است:

*محبوبترین و منفور ترین چهره های روحانی:

در کشوری که بعد از پیروزی انقلاب، دولت در اختیار روحانیون قدرت مدار بوده است، مبنای داوری مردم نسبت روحانیان، مقام و موقعیت و نقش آنها در دولت و موافقت و یا مخالفت با آن می شود. ارزیابی مردم گویای اشتغال ذهنی امروز آنها است. این ارزیابی، تغییر می کند اگر مردم آزادی را بازیابند:

● محبوبترین چهره های روحانی خواه در قید حیات و چه از دنیا رفتهها:

۱- آیة الله طالقانی از محبوبترین چهره های روحانی ایران که بعد از انقلاب به دلیل مخالفت با عملکرد استبداد مورد حمایت مردم قرار گرفت. او با ولایت فقیه نیز مخالف بود.

۲- آیهٔ الله منتظری : زمانی او نظریه پرداز ولایت فقیه بود و برایش لطیفه می ساختند. او از زمانی که با روابط پنهانی با امریکا و اسرائیل و کشتار زندانیان مخالفت کرد و از قائم مقامی برکنار شد، تا پایان عمر، مخالف رژیم ولایت مطلقه فقیه ماند و این ولایت را از مصادیق شرک دانست. او اینک مرجع تقلیدی است که چشم از جهان بسته اما، از یاد مردم نرفته است.

۳ – آیت الله سیستانی مرجع تقلید مقیم نجف که از دید مردم با ولایت فقیه و آلوده شدن روحانیت به سیاست، مخالف است.

۴- حجت الاسلام حسن لاهوتی – از روحانیون مبارز پیش و بعد از انقلاب که در روزهای کودتای خرداد ۶۰، با خوراندن سم استرکنین در زندان رژیم به قتل رسید.

۵- حجت الاسلام مهدی کروبی از کاندیداهای دهمین انتخابات ریاست جمهوری که بعد از انتخابات به شدت به انتقاد از حاکمیت دست زد. برغم سابقه اش در رژیم، بهمان نسبتی که مقاومت کرده است، محبوبیت بدست آورده است.

۶- آیت الله بیات زنجانی که در رژیم بود. پس از آنکه نگذاشتند انتخاب شود، به قم رفت و حامی منتظری شد و به دلیل مبارزه با حاکمیت از محبوبیت نسبی برخوردار گشت.

۷- آیت الله صانعی که زمانی دادستان کل منصوب خمینی بود. بعد به قم بازگشت و رساله انتشار داد. بتدریج، مخالف رژیم شد. بعد از کودتای خرداد ۸۸، مخالفت او با رژیم قاطعانه تر شد. رژیم او را از مرجعیت خلع کرد.

۸- حجةُ الاسلام احمد قابل از روحانیون مبارز که بارها به دلیل افشای خامنه ای و نیز بخاطر مواضع دینی، به زندان افتاده و مورد توجه مردم شده است.

۹- حجت الاسلام عبدالله نوری از نمایندگان خمینی در سالهای ابتدای انقلاب که بعدها از حاکمیت دور شد و با انتشار نشریه خرداد و افشاگری ها در مورد قتل های زنجیره ای از سوی حاکمیت به زندان محکوم گشت. او با رژیم مخالف شد و اینک مورد اقبال مردم است.

۹- حجت الاسلام محمد خاتمی دو دوره ریاست جمهوری ایران را بر عهده داشت ولی به دلیل ضعف در عملکرد تا حدی محبوبیت خود را از دست داده است. با این حال، هم به دلیل رفتار رژیم با او و هم بخاطر حمایت از جنبش مردم، طرف توجه مردم است.

۱۰- حجت الاسلام حسن خمینی بخاطر موضع گیریش از کودتای خرداد ۸۸ بدین سو، تا حدی در میان مردم مقبولیت دارد.

۱۱- روحانیونی دیگری که مورد استقبال مردم هستند عبارتند از آیت الله وحید خراسانی و آیت الله شبیری زنجانی (این دو بسیار بیشتر) و حجج اسلام موسوی بجنوردی و احمد منتظری و سعید منتظری و علی اکبر محتشمی پور و موسوی تبریزی (کمتر) اشاره نمود.

* منفورترین چهره های روحانی :

عملکرد روحانیان دولتی و نیز میزان افشای نقش هریک از آنها در جنایتها و خیانتها و فسادها، در بیزاری مردم از آنها، نقش تعیین کننده داشته اند:

۱ -سید علی خامنه ای – ولی فقیه مطلقه مردم او را منفور ترین چهره روحانی می دانند و عامل همه نابسامانی ها و حاکمیت مافیاها و پاسداران بر کشور می دانند. نباید از یاد برد که از دوران بنی صدر، او یکی از سه روحانی منفور بود.

۲-سید مجتبی خامنه ای فرزند سید علی خامنه ای از روحانیانی دولتی منفور، پیشی گرفته است. زیرا او را بانی ریاست جمهوری احمدی نژاد در انتخابات ۱۳۸۴ و کسی می دانند که در کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ و سرکوب خونین مردم، نقش مهمی داشته است. او در منفور شدن، یک شبه ره صد ساله را رفته است.

۳- احمد جنتی دبیر همیشگی شورای نگهبان است و بخاطر دست داشتنش در انواع سرکوبها و قتلها و ترورها و همدستیش با مافیاها، از منفور ترین ها است.

۴- محمد تقی مصباح یزدی نظریه پرداز خشونت که به تازگی، دروغ گفتن در مواردی را واجب نیز کرده است. او بعد از فوت خمینی به سید علی خامنه ای نزدیک و کار خود را تبلیغ خشونت کرد.

۵-اکبر هاشمی رفسنجانی بانی ولایت مطلقه خامنه ای و نیز از کارگردانان اصلی کودتای خرداد ۶۰. با آنکه بعلت مخالفتش با کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸، از میزان نفرت مردم از او کاسته شده است، اما سنجش نشان می دهد، همچنان یک چهره منفور است.

۶- محمد یزدی – رئیس حوزه های علمیه و رئیس اسبق قوه قضاییه بخاطر اشتغال به سرکوب و فساد از انقلاب بدین سو. او اینک می خواهد جانشین هاشمی رفسنجانی در ریاست مجلس خبرگان شود.

بعد از اشخاص بالا که در رژیم نقش اول را داشته اند، روحانیانی قرار می گیرند که دستیار آنها بوده اند:

۷- اصغر میر حجازی مسئول اطلاعات و امنیت «بیت رهبری» که در طول سالها همراهی با خامنه ای در جنایات بسیاری مباشرت داشته است.

۸- علی فلاحیان – وزیر واواک در حکومت هاشمی رفسنجانی است که در ترور بسیاری از مبارزان به دستور هاشمی و خامنه ای شرکت داشته است. او بخاطر این که آغازگر دست بکار کردن مأموران واواک در فعالیتهای بازرگانی، بخاطر سلطه کنونی سپاه بر اقتصاد، همچنان در یاد مردم است.

۹- محمد محمدی نیک – ریشهری – نخستین وزیر واواک رژیم هم بخاطر اعدام ارتشیان و قطب زاده، هم بعلت رفتارش با آیت الله شریعتمداری و هم بخاطر خورد و برد مداومش، بعنوان روحانی منفور، در یاد و زبان مردم است.

۱۰- محسنی اژه ای وزیر واواک احمدی نژاد و دادستان مورد تایید سید علی خامنه ای و از جنایتکارترین و منفورترین چهره های روحانی وردست خامنه ای است.

۱۱ – آیات الله خمینی و مکارم شیرازی و نوری همدانی و سبحانی نیز چهره های منفوری هستند. با وجود این، منفورهای بالا، ذهن ها را از آنها تا حدودی منصرف کرده اند. وقتی موضعی می گیرند و یا بمناسبتی مردم به یاد بانی این رژیم می افتند، آنچه را در دل دارند، بر زبان می آورند.

۱۲- دسته دوم روحانیان دستیار خامنه ای و مافیاهای نظامی مالی که منفور مردمند عبارتند از: دری نجف آبادی و روح الله حسینیان و مصطفی پور محمدی و حمید روحانی و احمد خاتمی و اکبر صدیقی و احمد خزعلی وصادق لاریجانی و محمود هاشمی شاهرودی و حسینی بوشهری و علی سعیدی و مجتبی ذوالنور و ابراهیم رئیسی و محمد مومن و مصطفی خامنه ای و محمدی گلپایگانی و ناطق نوری و محمدی گیلانی و محمدرضا پناهیان و مهدوی کنی روانبخش و حسن نواب و رضوانی.

* محبوبترین و منفور ترین چهره های سیاسی داخل کشور:

ضابطه محبوبیت چهره های سیاسی، اندازه دوری آنها از رژیم و میزان امید مردم به تحول رژیم از طریق آنها است. اینست که با کم شدن امید، از میزان محبوبیت اینگونه چهره ها نیز کاسته می شود و بعکس:

۱-میر حسین موسوی نخست وزیر دوران خمینی و کاندیدای معترض ریاست جمهوری دهم که بعد از کودتای خرداد ۶۰ و سرباز زدن از قبول نتایج انتخابات قلابی، محبوبیت کسب کرده است.

۲- مهدی کروبی نماینده خمینی در بنیاد شهید و کاندیدای معترض دهمین دوره ریاست جمهوری.

۳ – علی اکبر معین فر، نماینده مجلس اول که با شجاعت، با کودتا بر ضد بنی صدر مخالفت کرد و از آن پس، همواره موضع شفاف داشته است. او رژیم را قابل اصلاح نمی داند.

۴- عبدالله رمضانزاده سخنگوی حکومت خاتمی و از مشاوران انتخابات که هم اکنون در زندان به سر می برد.

۵- مصطفی تاجزاده از معاونان وزارت کشور در دوران خاتمی و مشاوران انتخاباتی اصلاح طلبان که هم اکنون در زندان به سر می برد. وی مدتی قبل با نوشتن نامه ای تلاش کرد گذشته خود را انتقاد کند. این کار مورد استقبال مردم قرار گرفت.

۶-عبدالله مومنی – از روسای ادوار تحکیم وحدت و مشاوران انتخاباتی اصلاح طلبان که هم اکنون در زندان به سر می برد و بارها از سوی بازجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. او طرف توجه جوانان و دانشجویان است.

۷- عزت الله سحابی از مبارزان دوران انقلاب و از مسئولان ملی مذهبی.

۸- ابراهیم یزدی از مبارزان دوران انقلاب و دبیر کل نهضت آزادی ایران که اخیراً مدتی زندانی بود.

۹- سعید حجاریان از مسئولان مشارکت که سالها منتقد حاکمیت ولایت مطلقه بود و به همین دلیل توسط نیروهای این جناح ترور شد و بعد از کودتای انتخاباتی نیز به زندان افتاد.

۱۰- حبیب الله پیمان از مبارزان دوران شاه. بعد از انقلاب، به جز سالهای ابتدای انقلاب، او همواره از منتقدان حاکمیت استبدادی بوده است.

۱۱- قاسم شعله سعدی کاندیدای رد صلاحیت شده انتخابات ریاست جمهوری که به دلیل مصاحبه های خود محبوبیتی کسب نموده است.

۱۲- احمد زید آبادی و محمد ملکی و محسن امین زاده و هدی صابر و رضا علیجانی و محمد توسلی و صفایی فراهانی و عبدالله نوری و عمادالدین باغی و محسن میردامادی از جمله افراد فوق هستند.

*محبوبترین چهره های سیاسی ایران که مقیم خارج از کشور هستند:

ضابطه های محبوبیت چهره های سیاسی مقیم خارج از کشور، فعالیت مستمر و مطرح بودن آنها و ضدیت رژیم با آنها و صداقتشان در گفتار و کردار است. سانسور البته مانع از آگاهی مردم از اندازه فعالیت شمار بزرگی ازمبارزان سیاسی ایرانی در خارج از کشور است. آن بخش از مردم که ماهواره و انترنت دارند، از راه تلویزیون و یا وب سایت های اینترنتی از کار و فعالیتهای شماری از فعالان سیاسی مطلع می شوند. بنا بر این، اسامی کسانی بر زبانها می آیند که مردم آنها را می شناخته اند و با طرز فکر و مواضع آنها آشنا هستند. وسائل ارتباط جمعی به مردم امکان می دهد آگاه شوند که آنها همچنان در فعالیت هستند. افزون برآنها، به یمن این وسائل، از فعالیتهای مبارزان دیگری نیز آگاه می شوند:

۱ - ابوالحسن بنی صدر – اولین رئیس جمهور ایران و مدیر مسئول فعلی نشریه انقلاب اسلامی در هجرت که هم اکنون با توجه به شرایط موجود مردم در بررسی تاریخ انقلاب ایران متوجه شجاعت و پایداری وی در جریانات سالهای ۵۹ و ۶۰ شده اند. اندیشه راهنمائی که پیشنهاد می کند و تأکیدش بر استقلال و آزادی و ولایت جمهور، توجه دانشگاهیان و دانشجویان را به خود جلب کرده است.

۲- عبدالکریم سروش عضو اولین شورای انقلاب فرهنگی که بعدها به مخالفین پیوست و هم اکنون با انتشار نامه های خود محبوبیتی در میان مردم کسب کرده است.

۴- محسن کدیور از روحانیون حامی اصلاحات که موافق ولایت فقیه نیست اما به تحول تدریجی معتقد است.

۵- شیرین عبادی که اینک در خارج از ایران، مشغول دفاع از حقوق انسانی قربانیان سرکوبگر رژیم است.

۶ – عبدالکریم لاهیجی، که سالها در

در صفحه ۵

خارج از ایران، در کار دفاع از حقوق انسانی ایرانیان است.
۷ – علی اصغر حاج سید جوادی که بیشتر درس خوانده ها از طریق مقالات او، از فعالیت او آگاهند.
۸ – محمد جعفری، مدیر روزنامه انقلاب اسلامی تا خرداد ۶۰ و صاحب تألیفات. چند مصاحبه او با فرستنده ها، مورد استقبال قرار گرفته اند.
۹ – ژاله وفا که نوشته های او در سایت ها انتشار می یابند و اغلب دانشجویان می خوانند و مصاحبه های او طرفدار دارند.
۸- اکبر گنجی – از مبارزان دوران اصلاحات که چند سالی را در زندان گذراند و در حال حاضر از محبوبیت نسبی در ایران برخوردار است.
۹- خلجی از تحلیلگرانی که تحلیل های او در داخل کشور بازتاب دارد.
۱۰- علی افشاری از چهره های سیاسی در امریکا که در میان دانشجویان محبوبیت دارد.
۱۱- حسین باستانی از تحلیلگران مسائل ایران که قبل از خروج از ایران نیز در میان اهل سیاست هوادارانی داشت.
۱۲ - مهر انگیز کار و الهه هیکس شخصیتهای مورد توجه مردم هستند.

*منفورترین چهره های سیاسی درون کشور :

ضابطه تشخیص منفورترین ها اندازه خدمتگزاری آنها است. منفورترین ها کسانی هستند که بیشتر در خدمت مافیاهای نظامی – مالی هستند:
۱- محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری منصوب خامنه ای.
۲- محمد جواد لاریجانی بخاطر اینکه بعنوان تصدی حقوق انسان، توجیه گر تجاوزهای رژیم به حقوق انسان است. دست گشاده ای هم در خورد و برد دارد.
۳ – علی لاریجانی، رئیس صدا و سیمای پیشین و رئیس مجلس کنونی.
۴- محمد رضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد. بخاطر مداومت در فساد سیاسی و مالی.
۵- اسفندیار رحیم مشائی – مسئول دفتر احمدی نژاد و رئیس سابق سازمان میراث فرهنگی. مخالفت کسانی مثل مصباح یزدی و... با او و مواضعی که گرفته است، سبب کاهش نفرت از او شده است.
۶- اسدالله بادامچیان – از چهره های دخیل در «قتل های زنجیره ای» و از عوامل پشت پرده جنایات در زندانها در دهه ۶۰ و از کارگردانان هیأت مؤتلفه.
۷- حبیب الله عسگراولادی رهبر هیأت مؤتلفه که از آغاز، در خدمت استبداد بوده است. خود و برادرش از بردن و خوردن فروگذار نکرده اند.
۸- سعید مرتضوی دادستان معروف سالهای اخیر که به دلیل جنایات فراوان مورد حمایت ولی فقیه و تنفر مردم شد. مردم او را قاضی نمی دانند بلکه یک دستیار سیاسی خامنه ای در جنایتها می دانند.
۹- محمد علی رامین معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مشاور رئیس جمهور فرد مشکوک الهویه و از منفور ترین چهره های سیاسی.
۱۰ – غلامحسین الهام سخنگوی سابق شورای نگهبان و وزیر دادگستری دولت نهم.
۱۱- غلامعلی حداد عادل، منسوب خامنه ای و رئیس پیشین مجلس.
۱۲ - دستیاران سیاسی گروه اول که منفور مردم هستند عبارتند از شهاب الدین صدر و سروری و مهرداد بذرباش و علی احمدی و محمد رضا باهنر و وحید یامین پور و محمد نبی حبیبی و مرتضی نبوی و بختیاری و هاشمی ثمره.

محبوبها و مغضوبها؟

*منفورترین چهره های سیاسی با سابقه سرداری سپاه:

ضابطه محبوبیت و مغضوبیت پاسدارانی که وارد سیاست شده اند، نقش آنها در جلوگیری از باز شدن فضای سیاسی و تصدی مقامها بدون داشتن لیاقت است:
۱- مصطفی محمد نجار وزیر سابق دفاع و وزیر کنونی کشور و از عوامل سرکوب های خیابانی.
۲- حسین صفار هرندی وزیر ارشاد دولت اول احمدی نژاد و سردبیر سابق نشریه کیهان.
۳- عزت الله ضرغامی رئیس سازمان صدا و سیما.
۴- خسرو دانشجو وزیر علوم و معاون وزیر سابق کشور که در کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸، از عوامل اصلی بود.
۵- صادق محصولی وزیر کشور سابق که از عوامل اصلی کودتای انتخاباتی بود. وی هم اینک وزیر رفاه است.
۶- محمد اسماعیل کوثری از فرماندهان سابق قرارگاه ثارالله و نماینده فعلی مجلس.
۷- علیرضا افشار فرمانده سابق بسیج و معاون کنونی وزارت کشور که تا بوده در کار سرکوب بوده است.
۸- محمد باقر ذوالقدر از فرماندهان پیشین سپاه پاسداران و معاون اسبق وزیر کشور و مشاور کنونی رئیس قوه قضاییه. او در ترورهای سیاسی نقش مهم داشت.
۹- مجتبی هاشمی ثمره با سابقه حضور در قرارگاه حمزه و سپاه که در حال حاضر مشاور اول محمود احمدی نژاد می باشد.
۱۰- حسین فدایی در حال حاضر نماینده مجلس شورای اسلامی می باشد در دوران بعد از کودتای انتخاباتی مسئول زندان کهریزک بود.
۱۱ - از جمله سرداران سپاه که شغل سیاسی جسته اند، علی سعید لو و مهدی کوچک زاده و محمد رئوفی نژاد و تمدن و طه طاهری و صدرالاسلام سابق و علی دارابی و مجتبی شاکری و بهمن دری منفور مردم گشته اند.

* منفورترین سران کشورها از دید مردم ایران:

دو ضابطه در تشخیص بکار رفته اند: نحوه کار آنها در کشورهای خود و نوع رابطه شان با رژیم. ضابطه دوم تعیین کننده تر بوده است:
۱- عمر البشیر رئیس جمهور سودان که تحت تعقیب دادگاه جنائی بین المللی است، با رژیم ایران نیز نزدیک است.
۲- بشار اسد رئیس جمهوری سوریه از جمله بخاطر نفت و کمکهای مالی رژیم به سوریه.
۳- مدودوف رئیس جمهور روسیه به دلیل حمایت از حاکمیت نظام در سالهای گذشته و حتی بعد از انتخابات و ایجاد هزینه های بسیار برای مردم در ایران.
۴- هو جین تائو،رئیس جمهور چین بخاطر تصرف بازار ایران توسط کالاهای چینی و حمایت از رژیم.
۵- اسماعیل هنیه از رهبران حماس که در حال حاضر برغزه حکومت می کند. بخاطر پولها که از ایران دریافت می کند و عامل توسعه شبکه ایست که رژیم در سطح منطقه ایجاد کرده است.
۶- حسن نصرالله رئیس گروه حزب الله لبنان بخاطر وابستگیش به رژیم. البته هم مردم عموما مخالف رفتار ظالمانه اسرائیل هستند.
۷- مقتدا صدر بخاطر آنکه تابعیت رژیم را پذیرفته است.
۸- چاوز، رئیس جمهوری ونزوئلا بخاطر حمایت از رژیم.
۱۰ – نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل بخاطر ایجاد جو جنگ در منطقه و تهدید ایران به حمله نظامی.

انقلاب اسلامی: در شماره آینده، محبوب ترین و منفورترین چهره های مطبوعاتی و هنری و ورزشی را خواهیم شناخت. خبرهائی که بشتر آنها از داخل کشور به ما گزارش شده اند، گویای وضعیت در درون رژیم مافیاهای نظامی – مالی هستند:

تهدیدهای متقابل – مشکل رحیم مشائی – انقلاب فرهنگی خزنده – رهنمود خامنه ای به دستیاران خود و...

* از قصد کشتن احمدی نژاد تا شایعه بمب گذاری در مجلس، یا وقتی کار تهدید به حذف می کشد:

◀ خوانندگان آگاهند که در سفر احمدی نژاد به همدان، نخست خبر سوءقصد به احمدی نژاد از راه انفجار بمب، انتشار یافت. بعد خبر تغییر کرد: نارنجک پرتاب شده و به مینی بوس حامل خبرنگاران اصابت کرده است. آخر سر، گفته شد که ترقه درکرده اند!. کوریه انترناسیونال نیز نوشت: انفجار واقعی بوده و در صد قدمی احمدی نژاد رخ داده و قصد از آن دادن این علامت بوده است که رژیم در صد قدمی بلبشو است.
◀ اما مجلس مافیاها در ۲۵ مرداد به تعطیلات تابستانی خود پایان داد. پیش از آن، در ۲۱ مرداد، شایع شد که در مجلس بمب کارگذاشته شده است. گروههای تجسس سراسر مجلس را مورد تجسس قراردادند. اطراف بنای مجلس را نیز تفتیش کردند اما بمبی نیافتند. در توضیح علت انتشار این شایعه، گفته شده است که طرفداران احمدی نژاد، خواسته اند مجلس را تهدید کنند.
◀ در روز شروع بکار مجلس، سه نماینده در مخالفت با احمدی نژاد صحبت کردند. یکی از آنها چند مورد از تخلفات احمدی نژاد از قانون اساسی را بر شمرد. بنا بر اطلاع کسب شده، مجلسی ها ۴۰ مورد تخلف احمدی نژاد از قانون اساسی را گردآوری کرده اند.
◀ در روز شروع بکار مجلس، موضوع گفتگوهای دو به دو «نمایندگان»، بدگوئی از احمدی نژاد و حتی خامنه ای بوده است. بدین خاطر که وضعیت کشور را به صورتی درآورده اند که نه می توان پس رفت و نه می توان پیش رفت.
◀ در روزهای آخر مرداد ماه، گروههای گوناگونانی را نزد خامنه ای بردند و او گرایشهای اصول گرا را دعوت به اتحاد کرد. به دنبال آن، در ۳۱ مرداد، ۲۴۹ «نماینده » موضع او را ستودند و مؤتلفه میداندار ایجاد اتحاد شد.

در همان حال، احمدی نژاد و نزدیکان او حساب خود را از حساب اصول گرایان جدا کردند و می کنند. می گویند: رأی مردم به احمدی نژاد، رأی به اصول گرائی و اصول گرایان نیست بلکه رأی به خود احمدی نژاد است.

و در سخن، دعوت به اتحاد کردن و در همان حال، اختلاف را تشدید کردن، رویه هر مستبدی از جمله خامنه ای است. چنانکه او گسیل چماقداران به برابر مجلس و تظاهرات آنها بر ضد مجلس را تأیید کرد:

* دو دستورالعمل یکی گویای ترس رژیم و دیگری گویای اثر تحریم ها بر اقتصاد کشور:

◀ دستور العمل اول مورخ ۴ مرداد ۸۹ است. در این دستور العمل که به وسائل ارتباط جمعی داده شده است، آنها حق ندارند در باره تحریمها، خبری و یا نظری را انتشار بدهند. این وسائل برآن داشته می شوند که ضد اطلاعات حاکی از مفید بودن این تحریم را بسازند و انتشار دهند. چنانکه شخص خامنه ای این کار را کرد وقتی از تدابیر بسیار خوب مسئولان برای مفید گرداندن تحریمها برای ایران سخن گفت.
◀ دومی درخواست احمدی نژاد از شورای عالی امنیت ملی، به تاریخ ۲۷ مرداد است (متن آن را جرس انتشار داده است). او از آن شورا خواسته است که به وسائل ارتباط جمعی بخشنامه کند که دیگر نه اسامی میرحسین موسوی و مهدی کروبی و محمد خاتمی را ببرند و نه خبری در باره فعالیتهای آنها انتشار دهند و نه سخنان آنها را انتشار دهند. جرس می گوید شورای مذکور این تقاضا را نپذیرفته است. با وجود این، وزارت ارشاد به مطبوعات و خبرگزاری ها بخشنامه کرده است که این سه تن را سانسور کنند.

در ۳۱ مرداد، رادیو دویچه وله در باره این دو دستور العمل با بنی صدر مصاحبه کرد. او سانسور را علامت ترس شدید دانست و گفت: دستور العمل اول گویای تأثیر تحریم ها بر اقتصاد ایران و دستور العمل دوم، وقتی ترس رژیم از هرگونه اجتماعی، حتی در ماه رمضان در مساجد لحاظ شود، هم گویای ضعیف تر شدن رژیم و هم بیانگر شدت ترسش از باز برخاستن موجهای اعتراض است.

* حمله به رحیم مشائی برای این که با قربانی کردن او، احمدی نژاد مصون بماند و یا بخاطر ناتوان کردن احمدی نژاد و بلکه حذف او، از هرسو به رحیم مشائی حمله می شود؟:

◀ نخست رحیم مشائی، رئیس دفتر احمدی نژاد، در سخنرانی خود، از ایرانیت سخن بمیان آورد. از اسلامیت سخنی نگفت. در پی آن، در قم و تهران، حمله به او، همگانی و مداوم شد. از این حمله ها، دو حمله گویائی خاص دارند:
● حمله حسن فیروز آبادی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح به مشائی اهمیت ویژه دارد زیرا او از نزدیک کسان به خامنه ای است. او رحیم مشائی را فردی مشکوک خواند.
● بعد از مدتی، نوبت به حسین شریعتمداری رسید. او نیز رحیم مشائی را مشکوک خواند و از احمدی نژاد خواست او را از خود دور کند.

از این دو حمله، تعبیر به مخالفت خامنه ای با بقای رحیم مشائی در حکومت احمدی نژاد شده است. در «بیت رهبر» دو گرایش، خود را آشکار کرده اند: گرایشی که خواهان برکناری رحیم مشائی از سمت حکومتی است و گرایشی که مخالف کنار گذاشتن او بخاطر هواداری از احمدی نژاد است. مجتبی خامنه ای سر این تمایل است. احمدی نژاد نیز مخالف برکناری رحیم مشائی است.

برخی از ناظران براین نظرند که عزم خامنه ای جزم است و احمدی نژاد چاره ای جز کنار گذاشتن او ندارد.
◀ رحیم مشایی بنا بر قول کسانی که او را از نزدیک می شناسند، اصلا اعتقادی به حکومت روحانیت ندارد. نزد نزدیکان خود می گوید: بزرگ ترین این آقایان مطهری و علامه طبا طبایی بوده اند. این دو هم فلسفه ارسطو را به نام اسلام قالب کرده اند. عده ای هم مثل حسن زاده آملی که از عرفان اسلامی دم می زند. نظریه او جز استبداد عرفانی نیست. ما باید دنبال یک راه حل ایرانی- اسلامی باشیم. دوستانش می گویند وقتی او از امام زمان از دیدگاه روحانیون صحبت می کند، این دیدگاه را مسخره می کنند و با افسوس می گوید: وای بر ما....
◀ در مجلس، ۱۸۳ «نماینده» به احمدی نژاد در باره رحیم مشائی نامه نوشته اند. تهیه کنندگان نامه، اعضای فراکسیون انقلاب اسلامی و کارگردانی حسینیان معروف است. اینها طرفدار احمدی نژاد هستند و هدفشان از تهیه نامه، گرفتن ابتکار از دست مخالفان احمدی نژاد در مجلس است.

با توجه به این که احمدی نژاد نیز زیر حمله از هر سو است، بسیاری بر این نظرند که رحیم مشائی پاشنه آشیل احمدی نژاد است و با زدن او، احمدی نژاد ضعیف می شود و می توان از شر او آسود. در دستگاه خامنه ای، طرفداران برکناری رحیم مشائی برکناری احتمالی احمدی نژاد را ضعیف کردن احمدی نژاد و تحت مهار کامل «رهبری» آوردن او می دانند.
◀ گروهی از ایرانیان مقیم کشورهای خارج را به ایران دعوت کردند. اجتماعی دو روزه از آنها در تهران ترتیب دادند. در باره اهمیت سفر این ایرانیان فراوان تبلیغ کردند. در باره هزینه ای که این دعوت پای دولت گذاشته است، رقم ۱۰۰ میلیارد تومان بر زبانها جاری شد. آنها که خواستند میزان هزینه را کمتر جلوه دهند، رقم آن را ۸۰ میلیارد تومان گفتند.

اما وقوع دو امر، کار را به زیان احمدی نژاد و نیز رژیم کرد: سخنرانی رحیم مشائی که موجهای مخالفت را برانگیخت و معلوم شدن این واقعیت که برغم تقلاها، بیشتر از ۵۰۰ تن از خارج به ایران نرفتند و بقیه، افرادی بودند که در داخل کشور زندگی می کنند و تملق گوئی ها کار آنها بوده است. افزون بر این، مقرر بوده است پای سیاست به اجتماع آنها در تهران باز نشود. از این رو، وقتی احمدی نژاد می آید و سخنرانی می کند، عده ای اعتراض می کنند. شماری از آنها انتقادهای جدی از وضعیت کشور نیز بعمل می آورند.
◀ در ۳۱ مرداد، احمدی نژاد اسفندیار رحیم مشائی را نماینده فوق العاده خود در امور خاورمیانه کرد.

در صفحه ۶

محبوبها و مغضوبها؟

* انقلاب فرهنگی خزنده بقصد علم زدائی در دانشگاهها:

◀ در دانشگاهها، مافیاهای نظامی – مالی، بدست جوان، «وزیر» آموزش عالی در حکومت احمدی نژاد بکار انقلاب ضد فرهنگی است. هدف آن تصفیه دانشگاه از استادانی است که حاضر نیستند وسیله کار رژیم در مهار دانشگاه ها بشوند:

● از انقلاب فرهنگی اول بدین سو، رژیم مکتبی ها را به کشورهای خارج می فرستاد و پس از تحصیل، آنها را به استادی دانشگاه می گمارد. اما آنها بتدریج مخالف شدند. به ترتیبی که اینک رژیم طرح پاکسازی استادان مخالف، مکتبی های پیشین و غیر آنها را به اجرا گذاشته است:

● تا این هنگام، هرگاه کسی می خواست، بعنوان استادیار استخدام شود، برای او، در دانشکده مربوطه پرونده تشکیل می شد. استادان رشته، پس از رسیدگی به مدارک و پیشینه علمی و آزمون داوطلب، او را قبول و یا رد می کردند. اینک، پرونده هر متقاضی نخست می باید به وزارت علوم و آموزش عالی برود و پس از آنکه توسط این وزارت و واواک، کسانی که می توانند عامل رژیم شوند، تشخیص هویت شدند، تقاضاهای دیگران رد و پرونده های افراد مصوب وزارت علوم و آموزش عالی به دانشگاه فرستاده می شوند. به این ترتیب، پاکسازی پیش از ورود به خدمت دانشگاه انجام می گیرد. معیار نه دانش داوطلب که میزان اطاعت و دستآموزی او است.

● ترتیب دیگر پاکسازی، تشویق به بازنشستگی است. توضیح این که استادان تشویق می شوند به بازنشستگی از راه دادن امتیازهای مالی. توضیح این که استادی که برای مثال، ۳۰ سال سابقه خدمت دارد، هرگاه بخواهد بازنشسته بشود، علاوه بر دریافت تمام حقوق، به تعداد سنوات خدمت، دو برابر حقوق ماهانه خود را یکجا دریافت می کن. یعنی استادی با ۳۰ سال سابقه، حقوق ۶۰ ماه را یکجا می گیرد و حقوق ماهانه خود را نیز مرتب دریافت می کند.

* ناطق نوری به استادان دانشگاه که با او دیدار کرده اند وعده داده است که به زودی خبرهای خوشی خواهند شنید!؟

◀ اخیرا گروهی از اساتید دانشگاه با ناطق نوری ملاقات کرده اند. پس از شنیدن سخنان اساتید پیرامون وضعیت کشور، ناطق نوری به آنها گفته است:

بنده کلیه صحبت های شما را به گوش آقا (خامنه ای) خواهم رساند. ولی پس از انتخابات و تقلبی که شد، بنده به حضور رهبر رسیدم. پس از بیان نظراتم، رهبر فرمودند: دیدید چگونه کودتای مخملی کردند؟! بنده به رهبر گفتم: درست می فرمائید ولی این کودتا را آقای احمدی نژاد کرد.

ناطق نوری در گفتگو با استادان، لحنی محکم و امیدوار داشته و به آنها گفته است: انشاء الله بزودی خبر های خوشی به شما خواهد رسید.

* سخن خامنه ای با دستیاران خود در باره موسوی و کروبی – سردار مشفق می باید به افشاگری خود ادامه دهد- از هم اکنون در تدارک برکناری هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگانند و...:

◀ پاسداری به اسم رسائی، در یالثارت الحسین، گزارش رفتن خود و گروهی را به نزد خامنه ای انتشار داده است. خامنه ای به آنها گفته است: موسوی و کروبی در دست نظام هستند. هروقت بخواهیم آنها را محاکمه می کنیم. روزی نیز این کار خواهد شد. فعلا بکار بصیرت بخشیدن بپردازید.

اما رسائی و یدالله جوانی (رئیس اداره سیاسی سپاه) و علی حسین پناه (از تواب ها) و حسین شریعتمداری و سردار مشفق و... یک باند هستند. کارشان توجیه سرکوبگری است. تولید و پخش ضد اطلاعات بقصد توجیه سرکوب را تصدی می کنند.

◀ در ۲۴ مرداد ۸۹، یدالله جوانی گفته است: سردار مشفق می باید به افشاگریهای خود ادامه دهد. معنی این سخن اینست که سخنان «بسیار محرمانه» سردار مشفق را خود انتشار داده اند. همانطور که در گزارش استراتفور پیرامون فعالیتهای واواک – در همین شماره – می خوانیم، از کارهای واواک و اطلاعات سپاه، تولید و پخش ضد اطلاعات است. استراتفور براینست که ۸۰ تا ۹۰ درصد حقیقت را با ۱۰ تا ۲۰ درصد دروغ در می آمیزند و انتشار می دهند. اما راست بخواهی، دروغ پوشاندن حقیقت است. تولید ضد اطلاعات یعنی پوشاندن حقیقت با دروغ. از این رو، وقتی با رفع تناقض، پوشش پاره می شود، حقیقت خود را آشکار می کند.

تصمیم به ادامه دادن به «افشاگری» بر ضد اصلاح طلبان، گویای این واقعیت است که ترس رژیم از جنبش بیش از حد تصور است و راه حلی که یافته بی اعتبار کردن مخالفان و مزاحمان (مخالفان درون نظام) به ترتیبی است که مردم از تغییر مطلوب رژیم مأیوس شوند.

◀ در ۲۷ مرداد ۸۹، روز آن لاین خبر داده است که گروهی از اعضای مجلس خبرگان، یعنی مصباح یزدی و محمد یزدی و احمد خاتمی، از هم اکنون، در کار آنند که اسباب برکناری هاشمی رفسنجانی را از ریاست مجلس خبرگان – انتخاب رئیس در سال آینده انجام خواهد شد – فراهم کنند. آنها می خواهند شیخ محمد یزدی را جانشین او کنند.

در این باره کسب اطلاع شد: خامنه ای توان می بازد و طرف مقابل توان بدست می آورد. حتی شماری از اصول گرایان نیز بر این نظر شده اند که کار بیرون بردن رژیم از بن بست را به هاشمی رفسنجانی بسپارد.

◀ خبر دروغی نیز در باره محمد خاتمی ساخته اند حاکی از این که او با سفیر انگلستان در تهران دیدار کرده است. این خبر نیز دروغ است و دفتر خاتمی آن را تکذیب کرد.

* وقتی رژیم خود اسباب سرگرمی «خلاف شرع» جوانان را فراهم می کند:

◀ مدتی است تربیت بدنی قزوین تسهیلات فراوانی از جمله قرعه کشی و دادن جوایز، آوردن گروه موزیک به بالای قله کوه، جوانان را تشویق می کند به کوه بروند. انصافا جواب نیز داده است. یک مورد را از قول شاهد عینی نقل می کنیم:

در قزوین، منجم که رئیس تربیت بدنی استان است، به همراه مقامات دیگر استان، خود نیز به کوه آمده بودند. جالب اینکه گروه موزیک حدود ۸۰ درصد آهنگهایی را که می نواخت، لوس آنجلسی بود. در ابتدا مردم فقط نظاره گر بودند. زیرا گروهی بسیجی نیز آنجا بود و در گوشه ای چیزی شبیه به مولودی خوانی می کرد که همان عزاداری ریتمیک است .

بعد از مدتی، آنها که به کوه آمده بودند، شروع به کف زدن کردند. سپس چند تن از جوانان وسط رفته به رقص پرداختند. کم کم عده آنها بیشتر شدند. انگار فوران شادی در مردم رخ داد. یکی از زنان مسن با تشویق دیگر افراد می گفت شاد باشید برقصید. خلاصه مردان و زنان البته دختران بیشتر با دست زدن و حرکات محدود شادی می کردند و می رقصیدند. آنهم در حضور مسئولان که هیچ ناراحتی در چهره نداشتند و مشخص بود که آنها نیز شادی و اینگونه فضاها را دوست دارند. چهره بسیجی ها و انفعال آنها دیدنی بود. شاهد عینی می گوید به توانایی مردم ایمان آورده است.

این نمونه، نمونه نوعی از اینگونه گردهمآئی ها است. رژیم می داند که هر لحظه ممکن است انفجار روی دهد. اما این را نیز می داند که به قول بنی صدر، مردم هنوز در مرحله تردید به سر می برند. پس همه کار می کند که جوانان سرگرم شوند و از تردید به تصمیم گذار نکنند. جالب آنکه رهبر جدیدا فتوا راجع به نهی آموزش موسیقی داده اند .

◀ از شگفت ترین شگفتی های این روزگار یکی این که رژیم حتی از جمع شدن مردم در مساجد نیز می ترسد. اینست که تلویزیون رژیم از ساعت ۷ بعد از ظهر تا آذان صبح فیلم پخش می کند. امری که مورد اعتراض یکچند از روحانیان شده است.

* تمایلها در جامعه از امیدواران به رفتن رژیم تا مأیوس ها از هرگونه تحول مطلوب:

◀ خانمی که در فروشگاه مواد غذایی کار می کند. می گفت ما از وضعیت مردم با خبریم زیرا نسیه ها و نوع خریدشان نشان می دهد که بسیار تحت فشار هستند. می گفت دیگر مردم نباید بروند رای بدهند. یک مشتری ساده که خانم نیز بود می گفت: آخر نمی شود رای ندهیم بچه های ما را اعدام می کنند. یکی دیگر به او گفت: ۳۰ سال است رای نداده ایم کسی کاری با ما نداشته است. خانمی ترسیده نگاه عجیبی به او می کند یعنی این که باور نمی کنم. خانم فروشنده نیز به او گفت: زیاد طول نمی کشد این ها رفتنی اند.

در گذشته، اگر روزی این سخن را به همین مردم عادی می گفتی تو را به واواک معرفی می کردند و تو را نه ضد رژیم که ضد خدا و اسلام می خواندند. البته هنوز نیز از اینگونه افراد هستند. اما روند، روند بسیار مثبتی است و حداقل در حرف زدن، مردم ترسشان ریخته است.

◀ یک استاد دانشگاه که البته رای می دهد اما سفید و از نظر سیاسی غیر فعال، به علت شنیدن بحثها در دفتر اساتید و البته دیدن فجایع رژیم از طریق فرستنده های تلویزونی که با ماهواره می توان گرفت، آنقدر انقلابی شده است که حالا دیگر می گوید: باید این آخوندها را لب جدول گذاشت و گردن زد. بدین ترتیب او که روزی شاگردها را از حرف سیاسی زدن برحذر می داشت، امروز خود اینگونه تغییر کرده است.

در ایران سهمیه بنزین ۶۰ لیتر است. سهمیه موتور را نمی دانم. روزی فردی موتورسوار از او تنها یک لیتر بنزین خواست. او چند لیتر بنزین داد و گفت حالا برو رای بده!

◀ غیر از امیدوارها که عمر رژیم را کوتاه ارزیابی می کنند، تمایلهای دیگری وجود دارند که گرچه در مخالفت با رژیم و انزجار از آن با امیدوارها همداستان هستند و با وجود این که مخالفت با عمومی است اما، تمایلهای ناامیدوار نیز وجود دارند:

● برخی از جوانان از خود می پرسند: در جنبشی که سرانجام سودش به رژیم می رسد، چرا باید شرکت کنیم؟ این جوانها گرایشی را تشکیل می دهند که به این نتیجه رسیده است که اصلاح رژیم از درون، نه ممکن که محال است. اما به عمل کردن در بیرون از رژیم هنوز مصمم نیستند. از این رو، در حالتی، میان یأس و امید، هستند.

● نزد مسن تر ها، گرایشی وجود دارد که بیشتر مأیوس هستند. زیرا رژیم را قابل اصلاح نمی داند اما از برخاستن برای تغییر آن نیز بیمناک است.

● گرایشی که بیشتر جوان است اما در گروههای سنی بالا تر نیز طرفدار دارد، امیدوار و آماده عمل برای تغییر است.

● در رژیم و بیرون از رژیم، تمایلی وجود دارد که معتقد است هرگاه اتحادی از اصلاح طلبان و مخالفان رژیم و احتمالا شماری از اصول گرایان بوجود آید، می تواند خامنه ای را ناگزیر کند تن به اصلاح رژیم در جهت سهم بیشتر یافتن مردم در سرنوشت خود بدهد.

● تمایلی نیز وجود دارد که از تحول رژیم یکسره مأیوس است.

انقلاب اسلامی: وجود این تمایلها که همگی در مخالفت با رژیم اتحاد دارند، بدان معنی است که وجدان همگانی حکم محکومیت رژیم را صادر کرده است اما هنوز داوری روشنی نسبت به دولت متکی بر ولایت جمهور مردم پیدا نکرده است. هرگاه سازمانها و شخصیتهای سیاسی همصدا، بنا را بر ولایت جمهور مردم بگذارند و از پیش، مردم را از استقرار دولت مردم سالار متکی بر ولایت جمهور مردم مطمئن سازند، وجدان عمومی حکم بر جنبش همگانی را صادر خواهد کرد.

بدیهی است که رابطه با دنیای خارج، در حال حاضر تحریم ها و تهدید به جنگ اثر مستقیم بر ماندن در تردید و بلاتکلیفی و یا گذار از تردید به تصمیم دارند:

نیروگاه بوشهر ودست آویزها؟ – جنگ عراق غیر قانونی بود! – تهدید به جنگ؟:

* وارد کردن سوخت در نیروگاه اتمی بوشهر و دست آویزها که در جا، پدید آورده است:

◀ در ۳۰ مرداد ۸۹، به گزارش ایسنا، سوخت نیروگاه اتمی بوشهر برای اولین بارگذاری شامل ۱۶۳ مجتمع سوخت است که پس از استقرار در ساختمان رآکتور و انجام بازرسی‌های لازم به داخل قلب رآکتور منتقل می‌شود.

سوخت نیروگاه اتمی بوشهر طی پاییز و زمستان ۱۳۸۶ به نیروگاه حمل شد و تا کنون در محفظه ویژه در انبار تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نگهداری می‌شده است.

پس از انتقال سوخت به داخل ساختمان رآکتور به منظور فراهم کردن امکان بازرسی فنی سوخت از داخل محفظه‌های ویژه خارج و در استخر جنب محفظه رآکتور قرار می‌گیرد.

پس از این مرحله که حدود ۱۰ روز به طول می‌انجامد تا که مجتمع‌های سوخت از داخل استخر در داخل ساختمان رآکتور به داخل قلب رآکتور (محفظه تحت فشار) منتقل شود. پس از استقرار کامل مجتمع‌های سوخت در داخل قلب رآکتور مراحل راه‌اندازی رآکتور آغاز خواهد شد.

مرحله انتقال مجتمع‌های سوخت به داخل قلب رآکتور نیز حدود ۱۰ روز به طول می‌انجامد.

نیروگاه اتمی بوشهر در حدود ۳۷ سال قدمت و ارزشی حدود ۴/۵ میلیارد دلار دارد:

● پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شرکت آلمانی پیمانکار نیروگاه بوشهر از ادامه کار برای ساخت نیروگاه بوشهر سر باز زد و پس از آن در سال ۱۳۷۳ قرارداد تکمیل نیروگاه بوشهر میان ایران و روسیه امضا شد. به موجب این قرارداد روسیه متعهد شد نیروگاه اتمی بوشهر را تا پایان سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۹) به ایران تحویل دهد، اما روسیه در سال‌های ۲۰۰۶،۲۰۰۳، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹ تعهدات خود را زیرپا گذاشت و اکنون بالاخره در آگوست ۲۰۱۰ اقدام به آغاز سوخت‌گذاری نیروگاه بوشهر کرده است. یعنی با ۱۰ سال تأخیر، روسها دارند نیروگاه را آماده کار می کنند.

◀ اما بنا بر قرارداد، سوخت این نیروگاه را روسها تأمین می کنند. زباله را نیز روسها تحویل می گیرند. یعنی نیروگاه اتمی را روسها با ۱۰ سال تأخیر، خود ساخته اند و خود نیز اداره می کنند. ۴/۵ میلیارد دلار تا این زمان هزینه برده است (با احتساب هزینه نیروگاهی که آلمانها می باید می ساختند و نساختند).

● دست آویز اول که امریکا و غرب ساخته اند اینست: ایران یک نیروگاه بیشتر ندارد و سوخت آن را نیز روسیه تأمین می کند. پس دیگر چرا اصرار بر غنی کردن اورانیوم دارد؟ آیا جز برای اینست که فعالیتهای اتمی صلح آمیز را پوشش فعالیت اتمی نظامی کرده است؟

● دست آویز دوم را کشورهای نفت خیز عرب ساخته اند: با داشتن این نیروگاه، دست ایران برای فروش بیشتر نفت و گاز بازتر می شود. اما این دست آویز نه گویای افزایش توان رقابت ایران در بازار نفت و گاز که گویای بلاهت رژیمی است که نفت و گاز کشور را ارزان می فروشد و با پول آن، ۴/۵ میلیارد دلار خرج نیروگاه اتمی می کند تا گران ترین برق را جانشین برق ارزان کند و ناگزیر شود بخشی از بودجه دولت را نیز به یارانه ای اختصاص دهد که می باید گرانی برق را جبران کند.

● دست آویز سوم را خامنه ای و احمدی نژاد ساخته اند: ما آنیم که روسها، با ۱۰ سال تأخیر، نیروگاه اتمی بوشهر را دارند آماده بهره برداری می کنند!

چون از کودتای خرداد ۸۸ تا امروز، رژیم مافیاها بکاری توانا نشده است. در داخل ضعیف تر و مخالفانش قوی تر گشته اند و در خارج، قطعنامه چهارم و تحریم های امریکا و اروپا را روی دست مردم گذاشته اند، تبلیغات در باره پیروزی خود در بکار انداختن نیروگاه و نیز ساختن موشک و بمب افکن بدون خلبان، راه انداخته اند. اما همین تبلیغات، دست آویز دیگری ساخته است برای اسرائیل و غرب:

در صفحه ۷

محبوبها و مغضوبها؟

● احمدی نژاد در مراسم به پرواز درآوردن بمب افکن بدون خلبان، تهدید کرد هرگاه به ایران حمله شود، کره زمین را عرصه جنگ می کنیم. خامنه ای حکومتهای ریگان و بوش (طرفهای خود و خمینی و هاشمی رفسنجانی و... در معامله های اکتبر سورپرایز و ایران گیت) قوی تر از حکومت اوباما توصیف کرد و چون دستبارش تهدید کرده است. در برابر امریکا و اسرائیل نمایشهای نظامی و قولهای تهدید آمیز را دست آویز توجیه تشدید تحریم ها و تهدید ایران به جنگ کرده اند:

تهدید ایران به جنگ: آیا اسرائیل مصمم است پیش از نوروز به ایران حمله کند؟

◀ در ۱۷ اوت ۲۰۱۰، جون بولتن، از محافظه کاران جدید و نماینده امریکا در سازمان ملل در ریاست جمهوری بوش (پسر)، مصاحبه ای با فوکس نیوز کرد. در این مصاحبه، او گفت: « برای حمله به ایران، اسرائیل تنها ۸ روز فرصت دارد». زیرا روسها در ۲۵ اوت، سوخت اتمی را به درون نیروگاه انتقال می دهند. اما حمله به ایران چه ربطی با انتقال سوخت به درون نیروگاه دارد؟ ربطش اینست که هرگاه پیش از این تاریخ به این نیروگاه حمله کند، می تواند این نیروگاه را ویران سازد. اسرائیل به نیروگاه اتمی عراق که فرانسوی ها می ساختند حمله و آن را ویران کرد. زیرا براین بود که نیروگاه وسیله دست یافتن عراق به بمب اتمی می شود. بولتن کاسه داغ تر از آش شد و به اسرائیل هشدار داد: هرگاه بعد از این تاریخ بخواهد به این نیروگاه حمله کند، اشعه رادیو آکتیو منتشر خواهند شد و به ایرانیان و غیر ایرانیان صدمه وارد خواهد کرد.

بهررو، سوخت اتمی در ۲۱ اوت به درون نیروگاه منتقل شد و اسرائیل نیز حمله نکرد. هرگاه به تأسیسات اتمی ایران نیز حمله کند، خطر پخش اشعه رادیو آکتیو وجود دارد. خطر بکار بردن سلاح اتمی تاکتیکی نیز کم نیست. چنانکه صحبت از بکار رفتن این سلاح توسط قوای امریکا در فلوجه عراق است.

◀ در ۲۲ اوت ۲۰۱۰، خبری دریافت شد که بنا بر آن، اسرائیل طرح حمله به ایران را آماده کرده و پیش از نوروز ۱۳۹۰، به ایران حمله نظامی خواهد کرد.

آیا امریکا در عراق سلاح اتمی تاکتیکی بکار برده است؟:

◀ در ۷ اوت ۲۰۱۰، چند خبر گزاری، از جمله آسوشیتد پرس، خبر از فراوانی سرطان در منطقه فلوجه عراق داده اند و دلیل آن را بکار بردن سلاح اتمی تاکتیکی در این منطقه احتمال داده اند:

● در نوامبر ۲۰۰۴، در حکومت بوش (پسر)، در جریان خیزش مردم این منطقه، قوای امریکا بر فروخواباندن خیزش مسلحانه، سلاح اتمی با اروانیوم ضعیف شده بکار برده اند.

● مارک وینیود در مقام ارزیابی این خبر نوشته است: نگاه کردن تصویرها بسیار سخت است: یک دختر بچه با دو سر، یک پسر بچه با شکمی بسیار بزرگ، نوزدانی که بیماریهای پوستی وخیم دارند و... تمامی این موارد در فلوجه مشاهده شده و به سراسر جهان گزارش شده اند. از سال ۲۰۰۴، وقتی این شهر که در مرکز عراق قراردارد، صحنه جنگی سخت میان شورشیان و قوای امریکا شد، تولد فرزندان ناقص الخلقه و مرگ زود رس این نوزادان و مرگ و میر براثر سرطان نیز فزونی گرفت. شیوع این گونه مرگها بعضی را برآن داشت که میان آن و استعمال سلاح اتمی تاکتیکی توسط قوای امریکا رابطه برقرار کنند.

تحقیقی که در ژوئیه ۲۰۱۰ ، توسط International Journal of Environnemental Research and Public Health انجام گرفت، سندی شد برای متهم کردن امریکا به استعمال این سلاح. دراین تحقیق، از جمله پروفسور کریس باسبی، استاد دانشگاه اولستر، شرکت داشته است. این تحقیق تأیید می کند که مرگ و میر کودکان و سرطان در فلوجه، از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۰۹، بیش از اندازه افزایش یافته اند. محققان از ۴۸۴۳ تن از اهالی شهر پرسش نامه پر کرده اند و به این نتیجه رسیده اند که درصد ها بالا تر از درصد در مصر و اردن هستند. خطر مبتلا شدن به سرطان در فلوجه ۴/۲۲ برابر ابتلا به آن در شهرهای کشورهای مجاور عراق است. این خطر، در مورد آنها که کمتر از ۱۴ سال دارند، ۱۲/۶ برابر است. بدتر از همه این که نوع سرطانی که در این شهر پیدا شده همانند نوعی سرطانی است که در شهر ژاپنی هیروشیما، بعد از بمباران اتمی پیدا شد. در آنچه به مرگ و میر کودکان مربوط می شود، از سال ۲۰۰۶ بدین سو، مرگ و میر در فلوجه ۴ برابر مرگ و میر در شهرهای کشورهای همسایه است. و همانند هیروشیما بعد از اصابت بمب اتمی به این شهر، در فلوجه، از سال ۲۰۰۵ ببعد، شمار تولد کودکان پسر کاهش یافته است. این یکی دیگر از امرهای واقع است که سال ۲۰۰۴، یعنی سال جنگ فلوجه را مبدء این تغییر شوم تعیین می کند.

● ردیابی اورانیوم غنی شده: تحقیق محققان عامل افزایش مرگ و میر در فلوجه را به روشنی معین نمی کند. اما این فرض را مطرح می کند که اورانیوم با غنای کم در ترکیب سلاحی که قوای امریکا بکار برده اند، وجود داشته است. وزارت دفاع امریکا هرگز به آنها که متهمش می کنند سلاح اتمی تاتکتیکی، برای انهدام «بونکر»ها بکار برده است، پاسخ روشنی نداده است. امریکا متهم است که در جنگ اول با عراق نیز از این سلاح استفاده کرده است. سازمان جهانی بهداشت نیز نسبت به آسیب پذیری کودکان در قبال این سلاح هشدار داده است.

معاون نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام گفته است: جنگ عراق غیر قانونی بوده است. اما اگر جنگ غیر قانونی بوده است، نخست بلر و بوش و همکارانشان جنایتکاران جنگی هستند:

◀ در ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۰، اظهارات نیک کلگ، معاون نخست وزیر، در مجلس عوام انگلستان، سر و صدا به راه انداخت اما چون حزبها با جنگ موافقت کرده بودند، سر و صدا را خواباندند. او، به جای داوید کامرون، نخست وزیر انگلستان سخن می گفت و در پاسخ به جک استراو، نماینده از حزب کارگر که بهنگام حمله به عراق، وزیر خارجه انگلستان بود، گفت: بدون شک ما می باید منتظر انتشار خاطرات استراو بشویم. بسا روزی او بابت نقشش در فاجعه بارترین تصمیم ها که تصمیم به جنگی غیر قانونی با عراق بود، حساب پس خواهد داد.

در همان روز، وب سایت انترناسیونال سوسیالیست گزارش کرد: معنای سخن معاون نخست وزیر اینست که تونی بلر، نخست وزیر انگلستان و همکاران او و نیز بوش و همکارانش، جنایتکاران جنگی هستند و باید محاکمه شوند. از این رو، بلافاصله، وزیران حزب کارگر و سران ارتش، به او حمله آوردند. دلیل حمله آنها به کلگ این بود که سخن جانشین نخست وزیر در مجلس انگلستان، بمعنای آنست که تصمیم گیرندگان و مجریان تصمیم به جنگ غیر قانونی، جنایتکاران جنگی هستند.

فیلیپ ساندز، استاد حقوق در دانشگاه لندن میگوید، به استناد این اظهار رسمی، می توان به دادگاه شکایت کرد و خواستار تعقیب مسئولان وقت انگلستان در جنگ شد.

از این رو، کلگ خود را ناگزیر دید بلافاصله واکنش نشان بدهد: او بیانیه ای را انتشار داد حاکی از این که او «نظر شخصی» خود را اظهار کرده است. سخنگوی حکومت گفت: حکومت نظر خود را در باره قانونی بودن جنگ اظهار نکرده است. اما این بدان معنا نیست که اعضای حکومت نمی توانند نظر شخصی خویش را اظهار کنند. کلگ از دیرگاه این نظر را داشت. کمیسیون تحقیق در باره جنگ عراق، می باید پاسخهای پرسشهای بسیاری، از جمله پاسخ این پرسش را بیابد که آیا جنگ با عراق قانونی بوده است یا خیر؟. حکومت با بی صبری منتظر دریافت نتایج تحقیقات کمیسیون است.

باوجود این، معاون نخست وزیر چگونه می تواند بجای نخست وزیر، در مقام پاسخ به پرسش نماینده، نظر خود را اظهار کند؟ و رجوع دادن به حاصل کار کمیسیون، یک تقلب است. زیرا حکومت کامرون می داند که بر کمیسیون مطلقا ممنوع شده است که در باره قانونی بودن جنگ با عراق، تحقیق کند. کمیسیون اظهاریه رسمی خود را انتشار داد: «کمیسیون تحقیق دادگاه نیست و هیچکس را محاکمه نمی کند».

● لیبرال دموکراتها مدتها است که از موضع منتقد خود نسبت به حمله به عراق، سود سیاسی می برند. در آغاز، مخالف حمله امریکا به عراق، به این بهانه که عراق را ناگزیر از اجرای مصوبات شورای امنیت کند، مخالف بودند. اما وقتی جنگ آغاز شد، به این عذر که باید از سربازان خود در عراق حمایت کنیم، به حمایت از آن پرداختند. با وجود این، خواستار انجام تحقیق در باره جنگ شدند. کلگ این جنگ را «بزرگ ترین اشتباه در سیاست خارجی انگلستان... از زمان جنگ سوئز (حمله انگلستان و فرانسه و اسرائیل به مصر در ۱۹۵۶) » توصیف کرده بود.

اینگونه اظهار نظر سبب بیشتر شدن آرای لیبرالهای دموکرات در انتخابات اخیر انگلستان شد. اظهارات کلگ در مجلس، ادامه همان روش و حزب خود را «ضد جنگ» باوراندن و ضربه زدن به حزب کارگر انگلستان است. حال آنکه او عضو حکومتی است که حزبش از جنگ حمایت کرده بود و هم اکنون، یک نیروی نظامی ۴۰۰ نفری در عراق دارد.

وزیر خارجه انگلستان، ویلیام هاگ، از حزب محافظه کار به جنگ با عراق رأی داده بود. او می گوید، مسیر سیاسی کلگ غیر از مسیری است که من طی کرده ام.

● اما از لحاظی بنیادی تر، قانونی بودن جنگ با عراق، موضوع یک نظر «شخصی» و یا تبیین تاریخی یک فرد نیست. زیرا بموجب سابقه ای که انگلستان و امریکا خود در ایجاد آن نقش اول را داشته اند و دادگاه نورمبرگ را برای محاکمه سران رژیم نازی، برپا کردند، رهبران امریکا و انگلستان بانی جنگ با عراق، برابر حقوق بین المللی، جنایتکاران جنگی بشمارند و همانند سران نازی می باید محاکمه شوند.

متنی که بنا بر آن، سران رژیم آلمان، پس از شکست در جنگ دوم جهانی محاکمه شدند، اینست:

« جنگ بنا بر ماهیتش، تبهکاری است. نتایج آن تنها دامن طرفهای شرکت کننده در آن را نمی گیرد، بلکه دامنگیر تمامی جهان می شود. دست زدن به یک جنگ تهاجمی، نه تنها یک جنایت بین المللی است، بلکه جنایتی به غایت و متفاوت از دیگر جنایتهای جنگی است. زیرا منشاء جنایتهای دیگر است».

جای کمترین تردید نیست که امریکا و انگلستان دست به جنگ تهاجمی بر ضد عراق زده اند. قصدشان رسیدن به هدفهای ژئوپلیتیک در خاورمیانه بوده است.

همانطور که اسناد نشان می دهند، در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۳، دادستان کل انگلستان، لرد گلداسمیت، به تونی بلر، نخست وزیر وقت انگلستان، اطلاع داد که اقدام به جنگ با عراق، بدون اجازه شورای امنیت، غیر قانونی است. هنوز دوماه از این هشدار نگذشته، باوجود خودداری شورای امنیت از دادن این اجازه، گلد اسمیت، در پی سفر به واشنگتن، نظر خود را تغییر داد و گفت: حمله به عراق قانونی است!

● در میان کسانی که در برابر کمیسیون شیلکوت، شهادت داده اند، یکی کارن روس، نماینده انگلستان در سازمان ملل از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ است. او مسئول برقراری ارتباط میان ارتشها در عراق بود. شهادت به روشنی معلوم می کند که عراق هیچ خطری برای امریکا و انگلستان نداشته و صاحب «اسلحه کشتار جمعی نبوده است». رژیم عراق با القاعده ارتباط نداشته و هدف از اغراق کردنها و اظهارات فریب دهنده مساعد کردن افکار عمومی با حمله به عراق بوده است.

● تجاوز به عراق و اشغال آن کشوری را ویران کرد. سبب کشته شدن ۱ میلیون نفر شد و این کشور همچنان در آتش خشونت می سوزد. امریکا و انگلستان با حمله پیشگیرانه رژیم عراق را سرنگون کردند تا که مانعی را از سر راه بردارند و منافع منتظر را بجویند. سران آن رژیم را اعدام کردند و هرکس را بر سر راه خود یافتند، کشتند. در فلوجه، شیوع سرطان و سرطان استخوان و میزان بالای مرگ و میر کودکان و شمار کودکانی که ناقص الخلقه بدنیا می آیند، گویای سبعانه بودن این جنگ هستند.

● افزون بر این، جنگ سبب شد که در امریکا و انگلستان، به بهانه «مبارزه با تروریسم»، قوانینی وضع شوند و تدابیری اتخاذ شوند که ناقض حقوق دموکراتیک مردم این دو کشور هستند. تحدید آزادیها، از جمله آزادی بیان و زندانی کردن اشخاص به صرف ظن بردن بر «تروریست» بودن او و قتل ژان شارل دو منز، یکچند از پی آمدهای این جنگ هستند.

کلگ نیک می داند که بر دستهای تونی بلر و وزیران او، خون قربانیان جنگ است. تردید نیست که آنها، بدون حمایت دوایر سری انگلستان و حزب محافظه کار این کشور و وسائل ارتباط جمعی و کارمندان عالیرتبه، نمی توانستند انگلستان را وارد جنگ کنند. بدین خاطر است که کلگ، درجا، عقب نشینی کرد.

● جبران فاجعه وحشتناکی که جنگ مردم عراق را بدان مبتلا کرد، از جمله تعقیب قضائی بانیان جنگ و پرداخت میلیاردها دلار غرامت به مردم عراق، بدون این که زحمتشکان و دیگر قشرهای جامعه های غرب و بقیت دنیا، برضد جنگ سلطه جویانه برخیزند، میسر نمی شود.

انقلاب اسلامی: پیش از گروگانگیری، شماری از رهبران انقلاب، درپی گردآوری مدارک، برای مطالبه غرامت از امریکا و انگلستان بابت کودتای ۲۸ مرداد بودند. وقتی بنی صدر وزیر دارائی شد، دستور داد مدارک خورد و بردهای شاه و خانواده او و سران رژیم او را جمع آوری کنند. او همچنین خواستار ان شد که زیانی که از کودتای ۲۸ مرداد به کشور وارد شده است، برآورد شود. گروگانگیری، وضعیت را وارونه کرد. امریکا آن مقدار که توانست، غرامت گرفت و بقیه دارائی های ایران را نیز توقیف کرد. طرفه این که در امریکا، گروگانگیری همچنان موضوع تحقیق است اما در ایران، تحقیق در باره آن ممنوع است. در حقیقت، هرگاه قطعیت پیدا کند که گروگانگیری طرحی امریکائی بوده است، هم بابت کودتای ۲۸ مرداد و هم بابت گروگانگیری و محاصره اقتصادی ایران و بردن اموال وطن ما و نیز برانگیختن عراق به حمله به ایران، می توان تقاضای غرامت کرد:

هنوز می خواهند اکتبر سورپرایز را بپوشانند. اما «اکتبر سورپرایز» از آنها دست بردار نیست:

انقلاب اسلامی: متنی که در اختیار خواننده قرار می گیرد، نکات عمده نوشته جدید روبرت پاری، به تاریخ ۶ اوت ۲۰۱۰ است:

● یکی از مدافعان ریگان و بوش، اخیراً مدعی شده است که «تاریخ ها و شاهدان عینی که دیده های خود را گفته اند و تلفن شمارها و کارتهای بانکی نشان می دهند که، در آن تاریخ ها که ادعا می شود در مادرید و پاریس، با فرستاده های خمینی دیدار گردیده، رئیس ستاد تبلیغات ریگان، ویلیام کیسی در امریکا بوده است. »

اما این ادعای مدافع راست نیست. آنچه حقیقت دارد اینست که یک رشته دلیل تراشیده اند تا مگر حقیقت را وارونه کنند. این کار را اول بار نیوریپالیک و نیوزویک کردند:

در اواخر ۱۹۹۱ ، در همان هفته، این دو مجله دلیلی تراشیدند حاکی از این که در اواخر ژوئیه ۱۹۸۰ ، کیسی در مادرید نبوده است تا با یک روحانی ایرانی دیدار کند. هر دو مجله مدعی شدند که در آن روز، از صبح، کیسی در لندن بوده است.

هر دو مجله، مدعی شدند که اکتبر سورپرایز بر اساس «تئوری توطئه» ساخته شده است. برای ثابت کردن ادعای خود، راست ها را به دروغها بدل کردند و انتشار دادند. حقیقت اینست که صبح آن روز، کیسی در لندن نبود. حقیقت اینست که...

دروغهای این دو مجله آنقدر فاحش بودند که هیأت تحقیق، با آنکه بنا بر این داشت که جمهوریخواه ها را مبری کند، ناگزیر دلیل هائی را که این دو مجله تراشیده بودند را، رد کرد.

● مسئله اینست که مدرک مسلم، از رسیدها و یادداشتهای آن ایام، نشان می دهند که کسی در اولین تعطیلات آخر هفته ماه ژوئیه در Bohemian Grove بوده است و نه در آخرین تعطیلات آخر هفته این ماه.

در صفحه ۸

محبوبها و مغضوبها؟

تلفن شماری که هیأت تحقیق مدرک تلقی کرده است حاکی است که ریچارد آلن، مشاور ریگان در سیاست خارجی، در اولین تعطیلات آخر هفته ماه اوت، به خانه کیسی تلفن کرده است. هیأت مدعی است که تلفن کردن به خانه کیسی یعنی این که در آن تاریخ، کیسی در خانه خود بوده است. حال آنکه آلن شهادت داده است با کیسی صحبت نکرده است.

و چون هیأت تحقیق برنامه پروازی را بافت حاکی از این که از سانفرانسیسکو به لندن، پرواز وجود دارد. همین کافی شد برای این که نتیجه بگیرد که کیسی از سانفرانسیسکو، به لندن رفته و در کنفرانس تاریخ شرکت کرده است. البته هیچ دلیلی بر حضور کیسی در هواپیما نیست و آن هیأت نیز لازم ندید دلیلی برای رفتن کیسی با هواپیما در آن تاریخ بیابد.

● این دو افراط در دلیل سازی، سبب شد که مروین دیمالی، عضو هیأت تحقیق، بپرسد: صرف گرفتن شماره تلفن خانه کیسی را چگونه می توان دلیل حضور او در خانه اش، دانست؟ و یا پرواز هواپیما از سانفرانسیسکو به لندن چرا دلیل براینست که کیسی مسافر آن هواپیما بوده و به لندن می رفته است؟

وقتی او، در اوائل ژانویه ۱۹۹۳، مروین دیمالی اعتراض کرد، لی هامیلتون، رئیس آن هیأت، به او اخطار کرد هرگاه مخالفت خود را پس نگیرد، بر او سخت خواهد گرفت. روز بعد، هامیلتون که رئیس کمیسیون امور بین المللی مجلس نمایندگان بود، دفتر زیر کمیسیون امور افریقا را که تحت اداره دیمالی بود تعطیل کرد. او برای این که اعضای دفتر بیکار نشوند، پذیرفت مخالفت خود را پس بگیرد. با وجود این، زیر بار امضای نتیجه گیری هیأت تحقیق نرفت.

● پس از آنکه گزارش دلخواه تهیه شد، در ۱۳ ژانویه ۱۹۹۳، هامیلتون و معاون او، هانری هاید، از حزب جمهوریخواه، کنفرانس مشترکی تشکیل دادند و نسخه های گزارش را میان خبرنگاران توزیع کردند. البته به خبرنگاران فرصت آن داده نشد که گزارش را بخوانند و از این دو پرسش کنند. آنها بعد از کنفرانس می توانستند گزارش را بخوانند. تاکتیکشان کار ساز شد. زیر بعد از کنفرانس، شمار کمی از خبرنگاران آن گزارش را خواندند و از آنها، کسی که گزارش را بطور کامل بخواند و آن را نقد کند، اظهار وجود نکرد.

۱۰ روز بعد از آن، هاید گفت: دیگر کسی نمی تواند در باره بی گناهی ریگان و بوش تردید کند. او دیرتر او نوشت: گزارش ضعفها دارد: گذرنامه مورخ ۱۹۸۰ کیسی ناپدید شده است و صفحه هائی از یادداشتهای او که کلید رمز ماجرا بودند، ناپدید شده اند.

هاید نوشت: رئیس دستگاه جاسوسی فرانسه، آلسکاندر دومارانش، به نویسنده زندگی نامه خود گفته بود که کیسی بر سر گروگانهای امریکائی، در پاریس، در اکتبر ۱۹۸۰، با ایرانیها، معامله کرده است. چندین مقام اطلاعاتی فرانسه قول او را تصدیق کردند.

با اینهمه، هاید اصرار ورزید که دو دلیل ثابت می کنند که اکتبر سورپرایز روی نداده است. یکی این که کیسی در آن تاریخها در مادرید و پاریس نبوده است و دیگری اینکه شاهدان مظنون هستند: ما می توانیم، با اطمینان، محلهائی را که کیسی در آنها بوده اند، معین کنیم. در آن تاریخ، اواخر ژوئیه ۱۹۸۰، که گفته می شود او با ایرانیها، بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها، معامله می کرده است، او در کالیفرنیا و نه در اسپانیا بوده است.

در آن تاریخ، سیروس هاشمی در مادرید بوده و در گفتگوهای کیسی با طرف ایران، حضور داشته است، صحیح نیست. زیرا او در کنکتی کوت بوده است.

سیروس هاشمی با سیا رابطه داشت. او با ملاهای رادیکال ایران نیز رابطه داشت و بانک فاسد اعتبار و بازرگانی بین المللی (این همان بانک است که در دوران جنگ، رژیم از طریق آن، خریدهای اسلحه و دیگر خریدها را انجام می داد و پولها از طریق این بانک گم می شدند و سر از حسابهای مقامات رژیم ملاتاریا در می آورند. زیادت فساد سبب انحلال آن شد).

هاید در مقام رد شهادت تحت قسم جمشید هاشمی، برادر بزرگ سیروس هاشمی بود . او شهادت داده بود که برادرش، سیروس در گفتگوهای کیسی با مهدی کروبی، در مادرید، حضور داشته است.

دلیل قطعی دوم هاید این بود که در شنودهای ضبط شده توسط اف بی آی، سیروس هاشمی، در گفتگوهای تلفنی، در ۵ ماه آخر سال ۱۹۸۰ و اوائل سال ۱۹۸۱، در ایامی که او مظنون معامله با ایران بود، کلمه ای گویای ارتباط او و یا جمشید هاشمی با کیسی نبود. در نوارها، جمله ای حاکی از این که کیسی و یا کس دیگری از اعضای ستاد تبلیغات ریگان – بوش با کسانی که از دولت ایران نمایندگی کرده باشند، ضبط نیست.

● او هر دو دلیل محکم هاید،را بی پایه می داند:

۱ – مدارک دال بر حضور کیسی در امریکا، در آن تاریخ ، ساختگی هستند. در حقیقت، مدرک موجود می گوید کیسی در اولین تعطیلات آخر هفته ماه ژوئیه در Bohemian Grove بوده است. کمیته تحقیق، اولین را آخرین تعطیلات هفته ماه ژوئیه کرده است تا برای حضور کیسی در کالیفرنیا، دلیل بسازد.

۲ – اما دلیل حضور سیروس هاشمی در کنکتی کوت، دو تلفن یک دقیقه ای است. یکی از یک وکیل دادگستری به خانه هاشمی و دیگری تلفنی از آن خانه به این وکیل. هیچ مدرکی وجود ندارد که معلوم کند هاشمی مخاطب تلفن اول بوده و یا تلفن دوم را او کرده است. به احتمال قوی در تلفن اولی وکیل مدافع پرسیده است هاشمی چه وقت در خانه خواهد بود و تلفن دوم پاسخ به پرسش او بوده است.

● هاید، در این ادعا که نوارهای ضبط صوت، دلیلی بر دست اندرکاری سیروس هاشمی وجود ندارد، نیز برخطا است. زیرا این نوارها، تا سال ۱۹۹۳، زمان انتشار گزارش کمیته در باره اکتبر سورپرایز سری بوده اند و کمیته نمی توانسته است بداند که در نوارها، سخنی از ارتباط هاشمی با کیسی بمیان بوده است یا خیر.

با وجود این، در اواخر ۱۹۹۴ که من (روبرت پاری) به مدارک بایگانی شده کمیته دسترسی یافتم، خلاصه گزارش طبقه بندی شده افی بی آی را بدست آوردم. بنا بر این خلاصه، نوارهای ضبط صوت حاکی از ارتباط تنگاتنگ سیروس هاشمی با جمهوری خواه در مورد خرید اسلحه برای ایران، در اواخر سال ۱۹۸۰ و نیز شراکت مالی با جون شاهین، تاجر و دوست نزدیک کیسی بوده اند.

باز برخلاف ادعای هاید، مبنی بر این که کمتر نشانه ای از تماس کیسی با سیروس هاشمی بدست نیامد، مدارک حاکی از آنند که این دو سالها با یکدیگر «دوست نزدیک» بوده اند. گزارش سیا حاکی از اینست که کیسی سیروس هاشمی را بکار انجام معامله حساس در ۱۹۷۹ گرفته است.

افزون بر این، خلاصه گزارش سری اف بی آی حاکی از اینست که سیروس هاشمی مبلغ ۳ میلیون دلار،توسط وکیل مدافعی در هوستون دریافت کرده است. وکیل مذکور گفته است مدتهای مدید شریک جورج بوش بوده است. هارل تیلمن، وکیل هوستونی، در مصاحبه ای، به من گفت: در ۱۹۸۰، وی مشاور حقوقی دولت جمهوری اسلامی ایران نیز بوده است.

بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، در ۴ نوامبر ۱۹۸۰، تیلمن به سیروس هاشمی وعده داد که «آدمهای بوش»، در مورد یکی از معالات او، که اساسی است، به او کمک خواهند کرد. شنودهای ضبط شده اف بی آی حاکی از آنند که سیروس هاشمی از طریق بانک فاسد اعتبار و بازگانی بین المللی، وجه را دریافت کرده است.

● هاید همچنان اصرار ورزیده است که کمیته تحقیق وقوع معامله در ۱۹ کتبر ۱۹۸۰، (میان فرستاده های خمینی با کیسی و همراهانش) در پاریس، را ثابت شده، ندانست. حال آنکه دومارانژ، رئیس سازمان جاسوسی و شهود دیگر وقوع آن را ثابت می دانستند.

کمیته تحقیق برای اینکه مدعی شود وقوع معامله ثابت شده نیست، خاطره مردد لاری، برادر زاده کیسی، را دست آویز کرد. او گفته است پدرش، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، به برادر خود، یعنی بیل کیسی، تلفن کرده است و او را در محل ستاد انتخاباتی ریگان، در آرلینگتون، واقع در ویرجینیا، یافته است. کمیته قول لاری را معتبر و دلیل عدم حضور کیسی در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس شناخته است. اما قول او، هر صفتی می تواند داشته باشد جز معتبر. در حقیقت، در ۱۹۹۱، یک سال پیش از آنکه با پرسشگران کمیته سخن بگوید، من با او مصاحبه کردم. این مصاحبه را از سوی «Frontline» انجام دادم. او در باره گذران عموی خود در آن روز، سخنی یکسره متفاوت گفت. لاری کیسی اصرار ورزید که خوب بیاد دارد که والدین او با بیل کیسی در Jokey Club ، در ۱۵ اکتبر، شام صرف کردند.

باوجود این، در ۱۹۹۲، لاری کیسی در کمیته تحقیق، شهادت داد و «تلفن پدرش به بیل کیسی» را ساخت و کمیته آن را مدرک تلقی کرد. حال این که او در مصاحبه با «Frontline» کلمه ای از این تلفن نگفته بود. من کمیته تحقیق را از تناقض گوئی جدی لاری کیسی آگاه کردم. باوجود این، کمیته قول او را مدرک شناخت.

● هامیلتون و هاید، رئیس و معاون کمیته تحقیق، یکی از مهمترین فصلهای تاریخ اخیر امریکا، راست ننوشتند. این قلب تاریخ عمدی بخاطر مقام و موقعیت و حفظ اعتبار کسانی بعمل آمد که معامله اکتبر سورپرایز را انجام دادند.

برای مثال، هامیلتون بخاطر این که معامله کثیف و بسا خیانت ریگان و بوش را پوشاند، از سوی داوید Broder سرمقاله نویس واشنگتن پست، عنوان Kudo (کارآگاهی که گره از هر مشکل باز می کند) را گرفت. عنوان عاقل مرد که یافت او را یکی از دو رئیس کمیته رسیدگی به رسیدگی به ترورهای ۱۱ سپتامبر و جنگ عراق گرداند.

و هاید، پیش از آنکه در سال ۲۰۰۷، بمیرد، مفتخر به دریافت نشان آزادی از سوی رئیس جمهوری (جورج بوش پسر) که مهمترین نشان غیر نظامی است، شد.

در واشنگتن امروز، هیچ شگفت انگیز نیست اگر عقلانیت و یا «احترام» یافتن و «افتخار» جستن به قیام بر یافتن و بیان حقیقت نیست. حقیقت اینست که رفتار غیر عقلانی و دروغ گوئی است که مقام و موقع می آورد.

انقلاب اسلامی: خط کشی ها زیر جمله ها از ما است و

«اکتبر سورپرایز» به وجدان همگانی امریکائیان درآمده است. نه تنها هر بار که انتخابات ریاست جمهوری می شود، گمانه زنی ها در باره «اکتبر سورپرایزی» که این یا آن نامزد بر ضد رقیب خود تدارک دیده است، رواج می گیرند، بلکه بحران اقتصادی که امریکا و جهان را در خود فروبرده است، «اکتبر سورپرایز» نام نهاده اند. چرا که مسئولان حکومتها و نیز نمایندگان مجلس ها، برغم هشدار گروهی از اقتصاددانان، در باره آن سکوت کردند و بحران مردم جهان را غافلگیر کرد.

و در امریکا کسانی هستند که رویداد اکتبر سورپرایز را پی می گیرند. نه هم به این دلیل که تاریخ می باید همان سان نوشته شود که جریان یافته است، بلکه نیک می دانند حق با داریوش بود که نیایش می کرد خداوند ایران را از شری حفظ کند که دروغ است. زیرا دروغ زبان رسمی قدرت است و رواج آنها بمعنای حاکمیت قدرت فساد گستر و انحطاط آور بر زندگی یک جامعه است.

در ایران، تحقیق در باره اکتبر سورپرایز البته ممنوع است. شهیدانی چون سید حسین نواب و صدرالحافظی، به این دلیل که در باره روابط پنهانی سران حزب جمهوری اسلامی با امریکا، زیاد می دانستند، اعدام شدند. با وجود این، نزدیک به ۲۹ سال بعد، «سردار» مشفق، معاون واواک، گفت گروگانگیری ساخت امریکا بود. اسناد در اختیارند حاکی از این که محمد موسوی خوئینی ها عامل امریکا و مأمور اجرای طرح گروگانگیری بوده است. اما او را بخاطر اینکه گروگانگیری، همان کار را که خمینی «انقلاب دوم» خوانده بود، طرح امریکائی دانست، دستگیر و محاکمه نکردند. البته کسی هم پی گیر ادعای او، نشد. قوه قضائیه نیز پرونده ای نگشود. باآنکه امری است که با وقوع آن، ایران گرفتار محاصره اقتصادی و کودتای نوژه و جنگ افروزی در کردستان و جنگ ۸ ساله و کودتای خرداد ۶۰ و استقرار تبهکارترین استبدادها گشت. واواک و سپاه ستون پایه های رژیمی هستند که فرآورده گروگانگیری «مید این یو اس آ» (بنا بر قول سردار مشفق و نیز تحقیق ها در امریکا) است:

۵ وظیفه مقدم واواک در داخل و خارج از کشور:

انقلاب اسلامی: قسمت اول گزارش استراتفور (مورخ ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۰) را در شماره ۷۵۶ انقلاب اسلامی از نظر خوانندگان گذراندیم. اینک، قسمت دوم آن:

* فعالیتهای برون مرزی واواک:

● وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک)، دستگاه اطلاعاتی غیر نظامی است که در ایران و خارج از ایران فعالیت دارد. از سال ۲۰۰۶ بدین سو، حدود ۱۵ هزار تن عضو داشت. سازماندهی بخش داخلی واواک روشن نیست. مقامات و عملیات آن قابل تشخیص نیست. واواک یک وزارت خانه است. وزیر آن عضو هیأت وزیران و تابع ریاست جمهوری است. این امر، به رئیس جمهوری که نامزدی او را روحانیان می باید تصویب کنند، آمریتی قابل توجیه بر فعالیتهای اطلاعاتی واواک می بخشد. در حال حاضر، حیدر مصلحی وزیر واواک است. واواک با شورای عالی امنیت ملی نیز که مهمترین مقام تصمیم گیرنده در حکومت است، نیز تعامل دارد. افزون بر این، وزیر واواک همواره یک روحانی است. این بدان معنا است که رهبر رژیم نفوذ مهمی در تعیین و نیز چند و چون کار او دارد.

● کسانی که می خواهند به عضویت واواک در آیند، هم باید شیعه باشند و هم معتقد به ولایت فقیه. آنها را در دو اردوگاه، یکی واقع در تهران و دیگری واقع در قم تعلیم می دهند. بنا بر منابع استراتفور، پیش از تعلیم گرفتن، استخدام شوندگان تحت آزمون قرار می گیرند. گذشته آنها و کسانشان، توسط افسران واواک، شناسائی می شود.

افسران اطلاعاتی، همانند افسران سازمانهای اطلاعاتی دیگر کشورهای جهان، هویت هاشان پوشش می جویند. باز همانند کشورهای دیگر، در سفارتهای ایران در کشورهای دیگر، بخشی از کارکنان، مأموران واواک هستند که در پوشش مأمور وزارت خارجه، کار اطلاعاتی می کنند. مأمورانی که در سال ۲۰۰۶، در شهر نیویورک، در حال شناسائی هدفها، دستگیر شدند و یا مأمورانی که بمب گذاری در بوینس آیرس، پایتخت آرژانتین را، در ۱۹۹۴، با تهیه مدارک و در اختیار گذاشتن لوجستیک و برقرار کردن ارتباطات، تسهیل کردند، مأموران واواک بودند که بعنوان کارمندان و دیپلماتهای وزارت خارجه ایران مأموریت یافته بودند.

واواک برای مأموران خود پوشش های دیگر نیز دارند: معلم و استاد و روزنامه نگار و دانشجو و کارمند و کارگر و... در شرکتها و مؤسسات دولتی، مثل ایران ار و شعبه های بانکهای ایرانی در خارج از کشور، مأموران دارد که در پوشش عضو این مؤسسه ها، فعالیت می کند. بنا بر منابع استراتفور، برخی از کسانی که در مؤسسات آموزشی در کشورهای خارج کار می کنند، بخاطر الزام به رفت و باز گشت در ایران، همکاری با واواک را پذیرفته اند.

● مأموران خارجی که برخی از آنها در واواک و یا سپاه صاحب مقام می شوند، بیشتر از اتباع کشورهای مسلمان استخدام می شوند. بسیاری از آنها، در زمانی به استخدام واواک در می آیند که در ایران، مشغول تحصیل می شوند. در استخدام، دو کشوری که مقدم بر کشورهای دیگر هستند، عراق و لبنان هستند. بعد نوبت به شیعه ها در کشورهای دیگر می رسد. واواک دوایر خاص خود را دارد برای استخدام اتباع کشورهای دیگر. این دوایر را در کشورهای خلیج فارس و یمن و سودان و لبنان و سرزمین های فلسطینی و اروپا و درجنوب و شرق آسیا و در امریکای شمالی و امریکای جنوبی دارد. محل دایره استخدام امریکای جنوبی در سه گوشی قرار دارد که مرز مشترک سه کشور پاراگوئه و آرژانتین و برزیل است. جائی که جامعه لبنانی بزرگ وجود دارد، کسی که به استخدام واواک در می آید، می تواند شیعه نباشد. سنی و مسیحی نیز می توانند استخدام شوند. البته ترجیح با این است که کسی به استخدام واواک درآید که مورد اعتماد کامل باشد.

● در روی کاغذ، مسئولیتهای داخلی واواک تقدم قطعی بر فعالیتهای خارجی آن دارد. اما در عمل، وظایف مقدم واواک ایجاب می کند که به فعالیتهای خارجی، به این عنوان که برای حفظ امنیت داخلی ضرور هستند، تقدم می دهد. سپاه بطور وسیع به فعالیتها در خارج ایران تقدم می بخشد. واواک مسئولیتهای موازی نیز دارد که به آنها نیز می پردازد. یکی از آنها، زیر نظر گرفتن اصلاح طلبان و جلوگیری از ترتیب دادن تظاهرات توسط آنها و یا اجتماعات پنهانی آنها است. واواک همچنین اقلیتهای قومی، بخصوص بلوچ ها و کردها و ترک ها و عربها را تحت نظر دارد. در آنها نفوذ تا مخالفان را شناسائی کند. یکی دیگر از مأموریتهای واواک مبارزه با قاچاق مواد مخدر است. در این باره، احتمالاً نقش کمتری از سپاه دارد. افسران سپاه بسا از درآمد مواد مخدر تولید افغانستان که از راه ایران، به غرب قاچاق می شوند، درصد دریافت می کنند.

● واواک در فعالیتهای خود در خارج از ایران، روشهای ساواک را بکار می برد. ساواک نیز آن روشها را از سیا و موساد آموخته بود. افزون بر آن، واواک به تولید و انتشار ضد اطلاعات نیز می پردازد و این کار را از ک.گ.ب (دستگاه اطلاعاتی روسیه شوروی سابق) آموخته است. تمرکز واواک بر خاورمیانه است. اما در نقاط دیگر دنیا نیز فعالیت می کند. در فعالیتهایش در خارج از ایران، با رقابت سپاه و سپاه قدس روبرو است.

در صفحه ۹

- تقدم اول واواک، در خارج از ایران،

محبوبها و مغضوبها؟

نفوذ در گروههای مخالف رژیم و مهار آنها است.

- تقدم دوم واواک ایجاد شبکه های تروریستی و نیز سازمانهای مسلح توانا به عملیات نظامی است. پان اسلامیسم این فعالیت واواک را آسان می کند. معمولا واواک در عراق از طریق شیعه ها و در افغانستان از راه فارسی زبانان، فعالیت می کند.

- تقدم سوم واواک شناسائی تهدیدهای خارجی، بخصوص تهدیدهائی است که متوجه فعالیتهای اتمی ایران هستند. بنابراین حواسش جمع امریکا و اسرائیل است.

- چهارمین تقدم واواک انتشار ضد اطلاعات بقصد حراست از ایران و منافع آنست. در سالهای اخیر، ضد اطلاعات بکار آن رفته اند که دنیا را متقاعد کند که حمله به ایران نه تنها مانع از ادامه فعالیتهای اتمی ایران نمی شود، بلکه برای اقتصاد جهان، فاجعه ببار می آورد. زیرا ایران تنگه هرمز را می بندد و صدور نفت به کشورهای جهان کاهش می یابد.

- پنجمین و آخرین تقدم واواک تحصیل تکنولوژی برای صنایع نظامی است. خرید قطعات یدکی برای هواپیماهای شکاری اف – ۴ نیز موضوع فعالیت واواک است.

● واواک ضد اطلاعاتی را که انتشار می دهد، نفاق می خواند. روش کار را از ک.گ.ب آموخته است. ۸۰ تا ۹۰ درصد از «اطلاعاتی» که در اختیار وسائل ارتباط خارجی و دوایر اطلاعاتی قرار می دهد، حقیقت دارد و تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد آن دروغ هستند. افزون بر این، برای منصرف کردن قدرتهای خارجی از حمله به ایران، واواک به بی اعتبار کردن اصلاح طلبان و مخالفان رژیم در کشورهای خارج می پردازد و با انتشار ضد اطلاعات می کوشد این قدرتها را نسبت به توانائی های نظامی و اطلاعاتی ایران، گیج کند. چند نمونه: چلبی (عراقی که در خدمت امریکا بود و امریکا او را بعنوان عامل ایران شناسائی کرد). یا وب سایت تندر که به اسم یک گروه مخالف، ضد اطلاعات پخش می کند.

● در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، مأموران واواک و سپاه بسیاری از مخالفان رژیم را در کشورهای خارج از ایران، ترور کردند. در سال اول، شهریار شفیق، فرزند اشرف پهلوی، در پاریس، ترور شد. دیپلمات پیشین ایران، علی اکبر طباطبائی که منتقد رژیم اسلامی بود، در واشنگتن ترور شد. او را یک امریکائی افریقائی تبار کشت که به اسلام گرویده بود. پس از ترور طباطبائی، او به ایران رفت و در ایران زندگی می کند. یکی از مهمترین ترورهای واواک، ترور دکترشاپور بختیار، در ۱۹۹۱، در پاریس، بود. پیش از این ترور موفق، دوبار دیگر نیز اقدام به قتل او شده بود. در طول آن سالها، ۸۰ تن از مخالفان رژیم در کشورهای اروپائی ترور شدند. در ترکیه و پاکستان و حتی در فیلی پین نیز مخالفانی ترور شدند. در خود ایران نیز، بسیاری ترور شدند. ۱۵ ترور از این ترورها را واواک سازمان داد.

ترورمخالفان در خارج از ایران، بهمان نسبت که سازمانهای اطلاعاتی بر مراقبت خود افزودند و تهدیدها که متوجه رژیم می شدند، کاسته شدند، کاهش یافت. از جمله به این دلیل که مخالفان رژیم در خارج از ایران، در گروههای گوناگونی عضویت دارند که با یکدیگر اتحاد ندارند. اینست که به جای ترور مخالفان، واواک به آزار و تهدید و ترساندن و بی اعتبار کردن آنها می پردازد. واواک طوری عمل می کند که مخالفان بدانند تحت نظرش هستند و در خوف زندگی کنند. برخی از گروه های مخالف رژیم، هم از سوی رژیم و هم از سوی کشورهای دیگر، تروریست شناخته می شوند. سازمان مارکسیست – اسلامی مجاهدین خلق گروهی است که تروریست شناخته می شود. جز این گروه، گروه های دیگر، سلطنت طلب و یا جانبدار دموکراسی هستند. اغلب شناخته شدن یک گروه مخالف بعنوان تروریست بسیار به سبب تقلای واواک است. واواک چنان عمل می کند که گروه مخالف، توسط دولتهای خارجی، تروریست شناخته شود.

● واواک دارای اداره ۱۵ است که کارش زیر نظر گرفتن فعالیتها در خارج از ایران است. آن نوع فعالیتها که «صدور انقلاب» خوانده می شوند. در حقیقت، کار این اداره برقرار کردن ارتباط با بسیاری جنبشهای مقاومت و تروریست در جهان است. تنها با گروه های اسلامی نیست که رابطه برقرار می کند، با سازمانهای دیگر نیز ارتباط برقرار می کند (مثال، ارسال اسلحه برای جمهوریخواهان ایرلند شمالی). با وجود این، اداره ۱۵ بر سازمانهائی متمرکز است که در کشورهای همجوار ایران فعالیت دارند. گرچه ایرانیان به یک گروه سنی اعتماد کامل نمی کنند، واواک با عناصر سازمان القاعده ارتباط دارد. هم بقصد نفوذ در آنها و هم بخاطر ائتلاف با آنها. تازمانی که این عناصر همان هدفها را دارند که تهران دارد، واواک با آنها همکاری خواهد کرد.

دلیل نخست ارتباطهای غیر ایدئولوژیک از آن خود کردن رهبری جنبش اسلامی رادیکال در جهان است. دلیل دوم آن مشغول کردن دولتهای متخاصم به سر و کله زدن با این گروهها است. گزارشها در باره اندازه نزدیکی واواک و دیگر دوایر ایرانی با جهادگرایان القاعده، با یکدیگر، اختلاف دارند. اما در این مورد که همکاری واواک و سازمانهای دیگر ایران با این گروهها گزینشی و کاربردی است، با یکدیگر، اختلاف ندارند. در اوائل دهه ۹۰، مقنیه و حزب الله اعضای القاعده را تعلیم می دادند. در سودان، به آنها می آموختند که چگونه خودرو حامل مواد منفجره را تا هدف برانند و منفجر کنند. بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایران از القاعده فاصله گرفت. تا آنجا که اعضای القاعده را که به ایران می گریختند، به کشورهائی که این اعضاء تابع آنها بودند، تحویل می داد. اما در بعضی موارد، رابطه ایران با القاعده، بسا محکمتر نیز شد. برای مثال در مورد عراق و افغانستان. زیرا هدف ایران گسترش نفوذ در عراق و افغانستان بود.

● واواک با بسیاری از گروههای غیر شیعه در جهان ارتباط دارد. بخصوص با گروههای فلسطینی که در فلسطین فعالیت دارند. گرچه انقلاب ایران خالصاً ایرانی بود اما کمکهائی از جنبش فتح دریافت کرد. رژیم ایران با جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین ارتباط نزدیک دارد. ارتباط ایران با جنبش حماس از زمانی برقرار شد که حماس درپی یافتن حامی برآمد. یعنی از زمانی رابطه برقرار شد که اسرائیل کوشید حماس را حذف کند. روابط در دسامبر ۱۹۹۲ برقرار شدند. در آن تاریخ، اسرائیل مبارزان حماس و جهاد اسلامی را به لبنان تبعید کرد. در آنجا، واواک از طریق حزب الله با آنها ارتباط برقرار کرد. این گروههای سنی فن ترور انتحاری را که تا آن زمان شیعه ها بکار می بردند، آموختند. گشاده دستی رژیم ایران سبب شد که حماس، در حمله به اسرائیل، موشکهای ساخت ایران را که از راکت قسام (ساخت فلسطینی ها) برد بیشتری داشت، بکار برند.

● ایران با گروههای غیر شیعه، در خارج از منطقه خاورمیانه نیز ارتباط برقرار کرد: ارتباط با گروه الجزایری و نیز با طالبان در افغانستان، از اینگونه ارتباط ها هستند. ایدئولوژی این گروههای با ایدئولوژی رژیم ایران اختلاف دارد اما همه آنها برای قطع نفوذ خارجیان در کشورهای خود میجنگند و این هدف، با سیاستی که ایران تعقیب می کند، جور است. ایران روابط خود را با این گروهها خوب پوشش می دهد تا که مدرکی دال بر رابطه بدست ندهد.

ایران تماسهای خود را با این سازمانها به روشهای مختلف سازمان می دهد: یکی از روشها که عمومی ترین آنها است، استفاده از سفارت خود در این کشورها، برای ترتیب دادن دیدارها و طراحی عملیات توسط عواملی است که مقام رسمی ندارند. برای مثال، بسیاری از عملیاتی که در لبنان انجام می گیرند و از حمایت ایران برخوردارند، در سفارت ایران در دمشق طراحی می شوند. واواک با سپاه پاسداران در اداره پایگاه هائی که، در آنها، افراد گروههای مختلف را تعلیم می دهند، همکاری دارد. این پایگاه ها هم در ایران و هم در دره بقاع در لبنان قراردارند.

● وزیر کنونی واواک، حیدر مصلحی، پیش از این در سپاه بود. بعد از انتخابات ژوئن ۲۰۰۹ (۲۲خرداد ۸۸) احمدی نژاد او را جانشین اژه ای کرد. مصلحی در سپاه و بسیج خدمت کرده است و متحد نزدیک احمدی نژاد است. بدین سان، سپاه واواک را تحت نفوذ خود در آورده است. با حمایت خامنه ای، سپاه واواک را متهم کرد که از عهده مسئولیت های خود در داخل کشور برنیامده و اجازه داده است که جنبش اعتراضی از مهار بدر رود.

*** سپاه پاسداران انقلاب اسلامی:**

● بنا بر قول منابع استراتفور، اداره اطلاعات سپاه پاسداران همان قدرت را دارد که واواک دارد. سپاه پاسداران در ماه مه ۱۹۷۹، تأسیس شده است. بنا بر فرمانی که خمینی صادر کرد، تأسیس شد و نقش یک گارد ایدئولوژیک را برای رژیم یافت. و امروز، ستون فقرات رژیم ولایت فقیه است. اصل ۱۵۰ قانون اساسی سپاه را پاسدار انقلاب و دست آوردهای آن، می شناسد. رهبر رژیم برای مهار سپاه در هر یک از رده های آن، نماینده سیاسی ایدئولوژیک دارد. سپاه بیشتر یک سازمان نظامی است تا یک سازمان اطلاعاتی و امنیتی. نیروهای زمینی و دریائی و هوائی دارد. با وجود این، یک سازمان اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز هست. بسیاری از کادرهای سیاسی و اقتصادی را سپاه پرورانده است. سپاه در همه بخشهای اقتصاد ایران، در حال گسترش قلمرو خویش است.

● در اداره اطلاعات سپاه بیشتر در داخل کشور فعال است. در خارج از ایران، سپاه قدس متعلق به سپاه پاسداران فعال است. بسا از ک.گ.ب که بگذریم، بزرگ ترین گروه مسلح است که حوزه مأموریت آن، دفاع از مرزهای کشور است. مأموریتهایش نیز تخریبی هستند. سپاه قدس یک سازمان نظامی مجهز به یک اداره اطلاعات پرتوان است.

انقلاب اسلامی: قسمت سوم گزارش را در شماره آینده از نظر خوانندگان خواهیم گذراند. از جمله تقدمهای واواک و سپاه از آن مافیاهای نظامی – مالی کردن اقتصاد ایران است:

۱۲ هزار میلیارد دلار خسارت بحران نظامی – سیاسی – رکود و بیکاری:

ظرف ۲۰ سال، ۱۲ هزار میلیارد دلار زیان تحمیل جو جنگ به منطقه خاورمیانه است:

◀ در ۲۴ اوت ۲۰۱۰، به گزارش دویچه وله، مرکز پژوهش‌های صلح هند اعلام کرده است: خاورمیانه بیشترین بودجه را در جهان برای مسائل نظامی هزینه می‌کند. خسارت ناشی از این هزینه بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ به ۱۲ تریلیون دلار رسیده است.

مرکز پژوهش‌های صلح هند (فورسایت) گزارشی را تحت عنوان «هزینه درگیری در خاورمیانه» منتشر کرده که در آن میزان خسارت‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی جنگ‌ها در خاورمیانه بررسی شده و این مبلغ با هزینه‌های صرف‌شده برای برقراری صلح مقایسه شده است.

عزت الخولی معاون مرکزی که گزارش را ترجمه کرده می‌گوید که این گزارش توسط متخصصان هندی برای ارائه دید و نگاهی روشن در مورد هزینه بحران و مزایای صلح در خاورمیانه تهیه شده است.

این گزارش که در ده فصل و ۱۷۷ صفحه تنظیم شده توسط پژوهشگران هندی به ریاست سندیپ ویسلیکار و الماس فوتهاللی نوشته شده است و در آن هزینه اقتصادی، نظامی، طبیعی، اجتماعی و سیاسی تنش در خاورمیانه و هزینه‌های مترتب بر ملت‌های فلسطینی و اسرائیلی در کنار سناریوهای دستیابی به صلح در سال ۲۰۲۵ مورد بررسی دقیق قرار گرفته است.

● ۱۲ تریلیون دلار خسارت:

در این گزارش آمده است که بحران در خاورمیانه تنها بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ باعث به وجود آمدن خسارتی اقتصادی بالغ بر ۱۲ تریلیون دلار شده است.

بر اساس تحقیقات به عمل آمده در این گزارش، خاورمیانه بیشترین هزینه را در جهان برای مسلح شدن و ساخت سلاح پرداخت می‌کند و این مبلغ به خصوص وقتی جلب توجه می‌کند که آن را با تولید داخلی کشورها در مقابل هزینه‌های دفاعی و تعداد قربانیان و افراد شاغل در زمینه مسائل نظامی و ارتشی مقایسه کنیم.

محققان هندی اعلام کردند که خاورمیانه بیشترین بودجه را برای مسائل نظامی هزینه می‌کند بطوریکه شش درصد از کل تولید داخلی در سال ۲۰۰۵ را برای تامین سلاح و ساخت آن هزینه کرده است.

● «مواد طبیعی» و «آب» دو عامل اصلی درگیری در آینده:

این گزارش هشدار داده است که در آینده نزدیک دو عامل «مواد طبیعی» و «آب» به دلایل اصلی نزاع و درگیری در خاورمیانه تبدیل خواهند شد.

* با آنکه هرگاه کسی در هفته ۲ ساعت کار کند را شاغل به حساب می آورند، میزان بیکاری از ۱۷ درصد بیشتر شده است:

◀ در ۲۲ مرداد، به گزارش ایلنا، حسن صادقي، معاون دبير كل خانه كارگر گفته است: نخستين‌بار در زمان وزارت كار دولت نهم معيارهاي جديدي براي تشخيص افراد بيكار از غير بيكار مورد استفاده قرار گرفت. هرچند با اين معيارها كه پايين‌تر از استانداردهاي جهاني بودند نرخ بيكاري بسيار پائين نشان داده شد اما به دليل شكست سياست‌ها و برنامه‌هاي اقتصادي مسؤلان وقت، امروز مركز آمار از رشد ۳.۵درصدي بيكاري خبر مي‌دهد.

سير صعودي نرخ بيكاري به قدري شديد شده است كه حتي با تعيين كردن حداقل دو ساعت كار در هفته براي شناسايي افراد بيكار نيز نمي‌توان واقعيت را پنهان كرد. به دليل شكست در اجراي برنامه‌هاي اشتغالزايي حكومت، در حال حاضر نرخ بيكاري در ايران برخلاف آمار منتشر شده به بيش از ۱۷ درصد (معادل ۵ ميليون نفر) افزايش پيدا كرده است.

◀ در ۲۷ مرداد ۸۹، ايلنا تحليلي را انتشار داده است كه پاراگراف اول آن اينست: انگار همين چند روز پيش بود كه مرحوم دكتر حسين عظيمي، معمار توسعه ايراني با نگراني از سال‌هاي مياني دهه ۸۰ سخن مي‌گفت و بر اين باور بود كه اگر مديران اقتصادي انديشه را همراه برنامه‌هاي خود نكنند ديري نمي‌پايد كه بيكاري، اقتصاد ايران را از پاي در مي‌آورد. حالا اما به نظر مي‌رسد اين پيش‌بيني انديشمند توسعه ايراني به واقعيت نزديك شده است. البته از سال‌هاي مياني دهه ۸۰ عبور كرده‌ايم اما همه به خوبي مي‌دانند كه درست از ميانه‌هاي اين دهه بيكاري بزرگترين نگراني براي اقتصاد ايراني بوده است و امروز نيز در واپسين سال از دهه ۸۰همچنان بيكاري در گوشه اقتصاد ايران مانند زخمي دهان باز كرده است و لبخندي تلخ را به رخ مي‌كشد. بدون شك چنين ادعايي سياه نمايي نيست و سياه نمايي نيز نمي‌تواند لقب بگيرد. يعني حتي اگر برنامه‌ريزان اقتصادي اين سخن را نپذيرند، از سوي ديگر روي سيل بيكاران هم نمي‌توانند چشم ببندند كه اين روزها در اتوبان اقتصاد ايراني رژه مي‌روند.

انقلاب اسلامی: زنده یاد دکتر حسین عظیمی، تا کودتای خرداد ۶۰، مشاور اقتصادی بنی صدر بود. هرگاه هشدار او در باره رانت خواری و بیکاری و تورم و واردات و حجم نقدینگی و بودجه شنیده می شد، اقتصاد ایران وضعیتی جز وضعیت امروز را می داشت.

* رکود، توسعه بخش نفت و گاز ایران را دچار سکته و میل به سرمایه گذاری را زایل و بیکاری را افزایش داده است:

◀ در ۱۳ اوت ۲۰۱۰، دویچه وله گزارش کرده است: عدم سرمایه‌گذاری بیش از همه، برنامه‌های توسعه در صنعت نفت و گاز را با سکته روبرو کرده است. به گفته کارشناسان، در اقتصاد ایران گرایش به سرمایه‌گذاری رو به زوال و بیکاری رو به افزایش است. بخشی ازسرمایه‌های کشور به ارز و طلا تبدیل شده یا به بانک‌ها سپرده شده‌اند. خارجی‌ها هم از سرمایه‌گذاری امتناع می‌کنند.

در شرایطی که حجم سپرده‌ها در بانک‌های ایران بالا رفته، آنها از فعالیت خود در اعطای تسهیلات و اعتبارات کاسته‌اند. بنا به گزارشی تازه در پایان سال ۱۳۸۸ حجم سپرده‌ها تا ۲۰ درصد بیش از پایان سال ۱۳۸۶ بوده است. در همین مدت تسهیلات بانک‌ها تنها به میزان ۱۳ درصد افزایش داشته است. به عبارت دیگر حرکت اقتصادی بیش از سرمایه‌گذاری در جهت سپرده‌گذاری پیش رفته است.

پدرام سلطانی، کارشناس اقتصادی و عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران در گفت‌وگو با خبرگزاری ایلنا توضیح داده است که در عین رکود سنگینی که اقتصاد ایران را فرا گرفته است، هم بانک‌ها و هم مشتریان آنها بیش از پیش به سپرده‌گذاری روی آورده‌اند. این کارشناس اقتصادی برای رکود سنگین از زیاد شدن شمار چک‌های برگشتی شاهد می‌آورد که به گفته او "نشانه وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی است."

آقای سلطانی توضیح می‌دهد: «بازار مسکن که مدتهاست در رکود به سر می‌برد. بخش‌های تولیدی و صنعتی نیز مدتهاست به زانو در آمده‌اند. سرمایه‌گذاری نیز به دلیل رویدادهای سیاسی و محدودیت‌های تحمیلی در روابط بین‌المللی با کاهش مواجه شده است. در کنار اینها بورس نیز به دلیل نبود فرهنگ سهام، توسعه نیافته است. تمامی این عوامل افراد را به سپرده‌گذاری در شبکه بانکی ترغیب کرده است. وجوهی که می‌توانست در رشد و شکوفایی اقتصادی و بهبود روند تولید نقش داشته باشد.»

این کارشناس اقتصادی اشاره می‌کند که به خاطر نابسامانی‌های موجود حتی سپرده بانکی نیز به میزانی شایسته رشد نکرده است. به گفته او: «در سال‌های گذشته ایرانیان خارج از کشور و سرمایه‌گذاران خارجی نسبت به فضای سیاسی ایران اعتماد داشته و وجوه خود را به دلیل سود بالا به نظام بانکی ما می‌سپردند. در این شرایط نرخ ثابت ارز در تبدیل دارایی‌ها به سپرده مؤثر بود. اما در این چند سال به ویژه در دو سال گذشته سپرده‌گذاری خارجیان در بانک‌های داخلی به حداقل رسیده است. حتی بسیاری از وجوه تبدیل به ارز و از کشور خارج شده‌اند. بخشی از وجوه نیز به دلیل افزایش بهای طلا جذب این بازار شده است.»

نتیجه‌ای که این کارشناس می‌گیرد آن است که به دلیل سلطه بی‌ثباتی و عدم اعتماد در فعالیت‌های اقتصادی هم

در صفحه ۱۶

روانشناسی خشونت و تجاوز (۴)
"خشونت در انقلاب"

دوران کودکی و نوجوانی و جوانی خویش را که در طی دوران حیات او بشکل پرخاشگریها در روح و روان او تلمبار و متراکم شده اند، به دیگرانسانها سرایت دهد. بزبان روانشناسی، این فرد خشمها و کینه های کور و مزمن خود را برون افکنی میکند. جهت این برون افکنی، نیاز به قربانی دارد. این قربانی را او "دشمن" مینامد.

در حقیقت خشونتگران عملهٔ نظامهای استبدادی، کودکان بزرگ شدهٔ و مسن روان بیماری هستند که در طول زندگی خویش از نظر جسمی سخت کتک خورده و آسیب دیده اند، از نظر روحی و روانی بشدت تحقیر و زبون و خوار شده اند. ارادهٔ انسانی و طبیعی اینگونه افراد در اثر اعمال زور و خشونت، در همان اوان کودکی و خردسالی شان شکسته و لگدمال شده است. بهمین دلیل این افراد تبدیل به انسانهای بی اراده ای میشوند، مطیع زور و قدرت و عاشق و بیقرار اعمال خشونت.

ابوالحسن بنی صدر بتازگی واژهٔ بسیار جالب و پُر معنای، "معتاد به اطاعت از قدرت" را ابتکار کرده است. در مورد این واژه میتوان از دید روانشناسی یک کتاب قطور با پژوهشهای بالینی فراوان نوشت. عجالتاً بگوییم که در این واژه سه بیماری روانی - اجتماعی، یعنی اعتیاد، اطاعت و قدرت نهفته است. این هر سه بیماری شاخص و جزء علائم بیماری روانی "اختلال شخصیت" (Persönlichkeitsstörung) هستند. این علائم بیماری نزد تمامی مستبدین قابل رویت هستند.

اگر ارادهٔ هر کودک و نوجوان و یا جوانی را ما بدرستی میل طبیعی و ذاتی او به آزادی و استقلال بدانیم، یعنی آنچه را در اصطلاح علوم تربیتی، تمایل غریزی و فطری انسان به "خودگردانی" خویش مینامند. در اینصورت دشمنی غیره قابل تصور تمامی مستبدین نسبت به آزادی و استقلال و یا خودگردانی دیگر انسانها، نسبت به آزادیخواهان و جانبداران مردمسالاری را بهتر میتوان درک کرد. چرا که نزد مستبدین این میل و تمایل انسانی و طبیعی در همان دوران کودکی و خردسالی شان بشدت سرکوب وپایمال شده است. در اصطلاح عامیانه "آنچه را که خود ندارند (آزادی و استقلال یا خودگردانی در عمل و اندیشه)، تحمّل دیدن آن را نزد دیگران نیز ندارند".

در نوشته قبلی همچنین آمد که این افراد تربیتی سخت دشمن تن و روان خویش را تجربه کرده اند. تربیتی که حاصل آن انواع ناکامیها و شکستها، حرمان و ملال و اندوه ها و نتایج آن خشم و پرخاشگری، قهر و خشونت و ویرانگری و ویرانسازی است. اگر این افراد بدرستی و صداقت خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خویش را بازگو کنند، محتوای خاطره های آنها پُر از ملال و اندوه ها، تحقیر و خوار شدنها و خشمها و غیظها و کینه های کور و مزمن هستند. کینه های کور و مزمنی که مدام در پی یافتن دشمنی نو و تازه اند. در نوشتهٔ کنونی در نظر دارم به این امر مهم بپردازم که اینگونه افراد چگونه در پی پیروزی انقلابها و ایجاد قدرت سیاسی جدید، در اکثر جوامع بشری، ابزار دست رهبران و سخنگویان استبداد میگردند. رهبران و سخنگویان استبداد خود نیز به نوبهٔ خویش روانی سخت نامتعادل و پریشان دارند. بدین معنی که روح و روان آنها نیز مملو از کینه ها و دشمنیها هستند. بهترین دلیل وجود این کینه ها را، پندارها و کردارها و گفتارهایشان نمایان میکنند. پندارها و کردارها و گفتارهایی که اساس آنها را خشونت و ویرانگری تشکیل میدهند.

همهٔ کسانیکه انقلاب سال ۵۷ در ایران را شاهد بودند، بخوبی میدانند که این انقلاب با شکوه بدست توانای جمهور مردم ایران آنگونه به وقوع پیوست که به شهادت افکار عمومی جهان و در برابر انظار مردم دنیا، گل را بر گلوله پیروز گردانید. یعنی انقلاب مردم ایران در سال ۵۷، عاری ازقهر و خشونت بود. ولی پس از سقوط رژیم پهلوی، افرادی که روح و روانی نامتعادل و پُر از خشونت داشتند، بیکباره انقلاب را خشونت معنی کردند. در رأس این افراد "رهبر" انقلاب، خمینی بود. خمینی خود نمونهٔ بارزی از فردی روان بیمار بود، سخت کینه ورز و خشونت پرور. پندار و کردار، و بخصوص گفتارش پس از پیروزی انقلاب ایران بتدریج بیانگر تقدس قهر و خشونت گردید. او که روح و روانی پُر از خشم و غیظ و ویرانگری داشت، تا زمانیکه ستون پایه های قدرت استبدادی خویش را در ایران استوار و محکم نکرده بود، خویشتن را انسانی "روحانی"، مملو از رحم و عطوفت، صلح جو و صلح پذیر و عارفی عاری از ذره ای زور و خشم جلوه میداد. خمینی جمهور مردم ایران را با ریا و تزویری غیر قابل وصف فریب داد. در پاریس بهنگام بیان خط و ربط انقلاب اسلامی، خود را فردی آزادیخواه، مستقل و انساندوست نشان میداد. در مصاحبه ها و سخنرانیهای خویش بطور مکرّر مردم ایران را صاحب حقوق و منزلت فردی و اجتماعی و ملی قلمداد مینمود. (۱) نه جمهور مردم ایران و نه روشنفکران آزادیخواه و مردمسالاری که فریب ظاهر آراستهٔ خمینی را خوردند، هرگز نمیدانستند و باورشان نمیشد که چه اندازه پرخاشگری تلمبار و تراکم یافته در روح و روان خمینی در کمین نشسته و منتظر فرصتی مناسب جهت فوران به بیرون است. خمینی این فرصت را پس از پیروزی انقلاب مردم ایران بتدریج بدست آورد. همانطور که در بالا آمد، زمانیکه ستون پایه های قدرت استبدای خویش را که تمایلی شدید به توتالیتاریسم داشت، استوار نمود، از جمله سپاه پاسداران، انواع دادگاه های "انقلاب"، کمیته ها، بنیاد مستضعفین، نمازهای جمعه، واواک و ...، آنگاه انقلاب را خشونت معنی کرد. دین اسلام را که پیامبرش "دین محبت" نامیده بود، با جهل و خرافات، جنایت و خشونت، و ویرانگری و ویرانسازی برابر کرد. در حقیقت فلسفهٔ دین اسلام را "فلسفهٔ چگونه مُردن"(۲) معنی و تفسیر کرد.

خوانندگان گرامی این سطور، لطفاً سخنان خمینی در ذیل را که نزدیک به یکسال و نیم پس از پیروزی انقلاب بیان کرده است، چندین و چند بار بخوانید تا درون او، یعنی روانشناسی تا آنزمان پنهان او، دستگیرتان شود:

"... اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد. و دولت انقلابی و ارتش انقلابی و پاسداران انقلابی، عمل نکردند. هیچ یک از اینها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را خراب کردیم، بطور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم وتمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز، عذر میخواهم، خطای خودمان را عذر میخواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست. پاسداران ما هم انقلابی نیستند، من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمیدادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام میکردیم. تمام جبهه ها را ممنوع اعلام میکردیم. یک حزب و آن "حزب الله"، حزب مستضعفین....." (۳) (خط کشی زیر جمله ها از من است.)

محتوای این سخنان در واقع منشور یک حزب فاشیستی تمارعیار است و نه اهداف انقلابی با شعار "آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی" که از زبان جمهور مردم ایران اعلام شده بود. خمینی با این بیان فاشیستی، درون بیمار خویش را نمایان گرداند. درونی که انقلاب مردم را با خشونت و جنایت و فساد، و انواع نفرتهای سیاسی و اجتماعی برابر کرد. بیانی که تا هم اکنون نیز سر لوحهٔ اعمال و سیاستهای نظام ولایت مطلقه فقیه در ایران است . پس از بیان خشونتها از زبان خمینی، افرادی که تشنهٔ قدرت بودند، استبداد قدیم شاهنشاهی را با شکل و قیافه و نامی جدید (ولایت فقیه) بازسازی کردند. این افراد هم مشوق خشونتگران در خشونتگریهایشان شدند، (یعنی مدافع و مُبلغ جمله های خمینی در بالا) و هم رفتار خشونتگران را در پی اعمال فسادها و جنایتهایشان توجیه "دینی" و " علمی" و " سیاسی" کردند. در حقیقت با معنی کردن انقلاب به خشونت، زمینهٔ روانی - اجتماعی شدیداً بیماری را بوجود آوردند، پُر از پرخاشگریها، کینه ورزیها و عقده گشائیها. در این عرصهٔ بیمار سیاسی - روانی، جنایتکاران سیاسی میداندار و کارگردان انقلاب به قهر معنی شده، گردیدند. این جوّ پر از خشونت و جنایت، فضائی را بوجود آورد که خشونتگران بتوانند عقده های مزمن و بیمار خویش را که محصول دوران کودکی و نوجوانی شان بود، بر سر انقلاب و نسلی که انقلاب کرده بود، خالی کنند. در این فضای پُر از دروغ و فساد، جانیان سیاسی "قهرمان" و "مبارز" و "انقلابی" (بنا بر گفتهٔ خمینی در بالا) شدند. در کنار این توصیفهای مسخره، در ذهنهای بیمارشان احساس نوعی برتری و تفوق اجتماعی نیز به آنها دست میداد.

چرا که درهمهٔ جوامع تحت سلطهٔ توتالیترها نیز جانیان سیاسی خویشتن را در صف "رفقا" (استالینیستها)، "کاماراد" (نازیها، که معنی همرزم را به زبان آلمانی میدهد.) و در رژیم ولایی خمینی و خامنه ای، در آغاز انقلاب "مکتبی" (بهنگام بازسازی استبداد جهت طرد استعدادهای متخصص و گرفتن جای آنها)، و سپس "برادر و خواهر انقلابی"، قرار میدهند.

توضیح اینکه، انسانی که نیاز به دشمن دارد تا بتواند او را خُرد و خمیر و پایمال، و یا اصلاً نیست و نابود (ترور یا اعدام) میکند. این امر برایش بسیار با اهمیت است که خشونتها و جنایتهایش اولاً بدون مجازات و ترس از عواقب ارتکاب آنها باشند. ثانیاً از این امر مهمتر آنکه، او بایستی بدون داشتن ذره ای عذاب وجدان، در پی اعمال خشونتهایش، احساس پیروزی و ظفرمندی نیز باو دست دهد. این احساس پیروزی و غلبه بر رقیب سیاسی، باو آن تعادل روحی و روانی را میدهد که او فاقد آن است و بآن نیازی مبرم دارد. در اصطلاح روان درمانی، نداشتن عذاب وجدان و در عوض آن یافتن احساس پیروزی بر رقیب یا رقیبان برایش ثبات روانی مسرت بخشی را ایجاد میکند.

البته این امر را نیز نباید فراموش کرد که با معنی کردن انقلاب به خشونت، علاوه بر ارضاء و تعادل بخشی های روحی و روانی، خشونتگران عملهٔ استبدادها مفت و مجانی صاحب مکنت و ثروت و مقامات دولتی نیز میشوند. در اینجا اشاره به این امر ضرور است: در تحقیقات جامعه شناسی سیاسی متعددی که از نظامهای توتالیتر در همه جای دنیا بعمل آمده اند. این امر بشدت چشمگیر است که بر خلاف نظامهای سیاسی مردمسالار، در نظامهای توتالیتر، افراد بی کفایت در سریعترین زمانها، بدون داشتن علم و تجربه و تخصص، ارتقاء شغلی می یابند. غالب خشونتگران جهت پاداشت خشونتهایشان بمرور زمان صاحب مقامات اداری مهم و حساسی میشوند که غالباً نیز از آنها هیچ علم و شناختی ندارند. در اینجا یک مثال از رژیم ولایت مطلقهٔ خمینی و خامنه ای ما را کافی است.

برای مثال در رژیم ولایت مطلقهٔ حاکم بر ایران، دوره های ارتقاء شغلی محمود احمدی نژاد را در نظر آورید. او که در ابتدای انقلاب چماقدار رژیم بود و در خیابانهای تهران خانمهای "کم حجاب و بد حجاب" را آزار و اذیت میکرد، در اوایل دههٔ شصت بدستور رهبر انقلاب خمینی، دست بکار "انقلابی" زد. کار ایشان زدن تیر خلاص به مغز جوانان مقاوم در میدانهای اعدام رژیم بود. سپس عضو فعال "سپاه قدس"، یعنی شاخهٔ نظامی ترور سپاه پاسداران گردید و در انواع ترورها و آدمکشیهای رژیم در داخل وخارج ایران مشارکت فعال داشت. در خلال ارتکاب به تمامی این خشونتها و جنایتها، "دکترای" شهرسازی را نیز باو انعام دادند. در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، استاندار شد. پس از آن او را شهردار تهران کردند و در حال حاضر نیز دومین دورهٔ "ریاست جمهوری" خویش را از "رهبر فرزانهٔ" خود، علی خامنه ای، پاداشت گرفته است. درحالیکه میهن ما، ایران سرزمین فرارعظیم مغزها گردیده و در مهاجرت متخصصین ایرانی بدیگر کشورهای جهان، ایران مقام اول را در دنیا یافته است.

برگردیم به روانشناسی فردی خشونتگران. حرص و ولع افراد خشونتگر در دشمنی با انسانهای دیگر، از ابتدای امر نسبت به دشمن معین و مشخص و خاصی جهت گیری نشده است. غالباً اینگونه افراد در اوائل فعالیتهایشان هیچ تصور روشنی از "دشمن طبقاتی"(استالینیستها) و یا "نژادهای پست" (نازیها) و در نظام خمینی و خامنه ای " لیبرالها، ملی گرایان، منافقین، واین روزها فتنه گران و سران فتنه و... دیگر دشمنان اسلام" ندارند. خشونتگران تصاویر و تصورات خویش از دشمن و یا دشمنان را ابتدا از طریق آموزگاران خشونت و جنایت فرا میگیرند. در تمامی نظامهای استبدادی فراگیر این دولتمردان جانی و تبهکار هستند که با تبلیغات شبانه روزی خویش هر از چندی دشمنی نو و جدید را به خشونتگران معرفی و تلقین میکنند.

آمران جنایتهای سیاسی، باصطلاح رهبران سیاسی، خاصه "مقام معظم رهبری" با معرفی دشمن و یا دشمنان نو به نو شونده، نیازهای درونی و روانی عمله های خشونتگر خویش را ارضاء میکنند.

خمینی در زمان حیاتش، آنزمان که جنون استبداد او را "کر و کور و بی عقل" کرده بود، به پیروان خشونتگر خویش اینگونه درس "اسلام ناب محمّدی" دست ساخت خویش را به آنها می آموخت:

"شماها باید عشق و علاقه و محبت خود نسبت به خدا و پیامبرش را تبدیل به کینه و دشمنی و خصومت علیه دشمنان خدا کنید." (نقل به مضمون در نامه ایکه او به گوربایچف نوشته است.)

این "دشمنان خدا" چه کسانی بودند؟ این دشمنان را خود خمینی تعیین و به پیروان خشونتگر خویش معرفی و تلقین میکرد. برای مثال در سخنانی که در بالا از او آمد، دشمنان "اسلام" و "خدا" را اینگونه معرفی میکند.

" اگر ما از اول که رژیم فاسد را خراب کردیم، بطور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم وتمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتها پیش نمی آمد..... اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمیدادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام میکردیم. تمام جبهه ها را ممنوع اعلام میکردیم. یک حزب و آن "حزب الله"، حزب مستضعفین....." (خط کشی زیر جمله ها از من است.)

از طرف دیگر برای عاملین یا مأموران جنایت و خشونت سیاسی نیز هیچ مهم نیست که کدامین انسان و یا گروه انسانی را موضوع نفرت و کینه و خشونت خویش قرار میدهند. مقدار و درجهٔ کینه و نفرت فرد خشونتگری که دست به جنایت سیاسی میزند، خیلی عمیقتر و مزمن تر از خط سیاسی و تمایلات عقیدتی و ایدئولوژیکی او، در درون او ریشه دارند. نوع "دشمن" و یا "دشمنان" اصلاً برای او مهم نیستند. میخواهد "دشمن طبقاتی" باشد، یا "دشمن دین و خدا" باشد و یا "دشمن نژادی". این تفاوتها برای خشونتگران هیچ معنی و اهمیتی ندارند. باصطلاح، همه بهانه هستند. آنچه مهم است، وجود "دشمن" است.

تجارب مبارزین راه آزادی به آنها آموخته اند که، بعضی مواقع جای این "دشمنان" با هم نزد خشونتگران خیلی سریع عوض میشوند. برای مثال چپ رادیکال که در به در دنبال "دشمن طبقاتی" میگشت تا کینه های "طبقاتی" خود را سر او خالی کند، یکشبه میشود راست رادیکال و دشمن خارجیان و "نژادهای پست"، و یا بر عکس آن. در ایران خود ما بهنگام کودتای سال شصت حزب توده با مرام کمونیستی و بی خدائی خویش، بهمراه شاگردانش، چریکهای فدائی اکثریت، در دشمنی با آزادیها و آزادیخواهان، بقول خودشان " لیبرالها"، چنان گوی سبقت را از ملاتاریای "مسلمان و خدا پرست" ربوده بودند که مردم ایران از راه طعنه و سرزنش، رهبر آنزمان حزب توده را "آیت الله کیانوری" می نامیدند.

این امر نیز پیش مستبدین جزء بدیهیات است که برای معلمین و آموزگاران خشونت و جنایت، نوع "دشمن و یا دشمنان" بستگی به بازار پُر رونق قدرت سیاسی روز دارد. در واقع خشونتگران سیاسی همگی باصطلاح "نان را به نرخ روز میخورند." یعنی در طول عمر سیاسی و عقیدتی خویش مدام خط و ربط و جبههٔ سیاسی عوض میکنند.

از جنبهٔ روانشناسی نیز، ابتدا خشم و نفرت، یعنی همان محصول پرخاشگریهای تلمبار و متراکم شدهٔ در ژرفای روح و روان خشونتگران هستند که انگیزهٔ خشونت و جنایات سیاسی را در آنها ایجاد میکنند و نه خط و مرام و عقیده سیاسی، و یا آرمانخواهی آنها. خشونتگران دروغ میگویند، آنها اصلاً هیچ آرمانی ندارند و بهیچوجه آرمانخواه نیستند.

انسانهائی که حاضرند آدمکشی کنند، نه تنها بخاطر فریب افکار عمومی، خویشتن را بمثابه باورمندی سخت معتقد به آرمانی سیاسی جلوه میدهند، بلکه بجهت آرامش بخشیدن به وجدان خویش، خود را نیز فریب میدهند. تلاش آنها در فریب خود و افکار عمومی اینطور صورت میگیرد که ادعاء میکنند، هدف اصلی آنها از کشتن دیگران و یا تشویق و ترغیب همپیمانان خویش در این فساد بزرگ، بخاطر ساختن جهانی بهتر و عادلانه تر است. آیا اینگونه خود و دیگران را فریب دادن از روی کمال

در صفحه۱۱

روانشناسی خشونت و تجاوز (۴)
"خشونت در انقلاب"

آگاهی و معرفت صورت میگیرد؟ یا اینکه نه، آنها واقعاً نسبت به زشتی و قباحت کشتن انسانهای دیگر، ناخود آگاه عمل میکنند؟. یک امر مسلم است و آن اینکه: جانی سیاسی با هر مرام و عقیده و ایدئولوژی نمونهٔ نوعی آن، جنایتکاری است که از انگیزهٔ اصلی گرایش خود به تخریب و ویرانگری آگاه است. پس چرا سعی میکند خود و افکار عمومی پیرامون خودش را بفریبد؟
دلیل روانشناختی آن اینست: ما میدانیم که خشونتها و جنایتهای سیاسی همیشه بصورت گروهی و(نه فردی) صورت میگیرند. هر عمل تخریبی که بصورت جمعی انجام گیرد، سخت نیاز به روبنای توجیهی دارد. روبنائی که هم فرد فرد گروه مخرب را در کار تخریبی شان متحد و منسجم کند و هم احتمال بوجود آمدن عذاب وجدان را در درون آنها بکاهد و یا بی اثر کند. روانپزشگ سرشناس انگلیسی، لومبروسو Lombroso نام این روبنای توجیهی را "تراشیدن بهانهٔ اخلاقی" گذارده است. چرا که فرد فرد گروه مخرب و جنایتکار سیاسی نیاز به ایجاد چیزی شبیه به جوّ روانی مشترک دارند. عمل این جوّ روانی مشترک اینستکه: اولاً هم منع های اخلاقی را در درون خشونتگران از کار انداخته و بی اثرمیکند و هم ثانیاً لحظات رها شدن از عذاب وجدان نزد تک تک افراد گروه خشونتگر، بیشتر، شدیدتر و سریعتر صورت می گیرند و بالاخره ثالثاً خشونتگران در توجیه خشونتهایشان همدیگر را بطور متقابل یاری و پشتیبانی میکنند. اهمیت روبنای توجیهی (که همان ادعای داشتن عقیده و مرام و ایدئولوژی است)، برای رها شدن از عذاب وجدان افراد خشونتگر، فوق العاده مهم است. در حقیقت کار روبنای توجیهی اینستکه حدّ فاصل میان جنایت هولناک و عمل سیاسی و یا عملی که ارزش سیاسی داشته باشد را، از میان بر میدارد. جملهٔ معروف مسعود رجوی، "انقلاب خود، اوج اخلاق است." بیانگر این روبنای توجیهی جهت دست زدن به هر کار زشت و قبیحی تحت لوای "انقلاب" است.
بد نیست در اینجا خاطرهٔ علمی و آموختنی از تجارب روان درمانگری خودم را پیرامون خشونت "سیاسی" نزد خشونتگران برای خوانندگان گرامی بیان کنم:
یک جوان آلمانی که بیماری روانی داشت و تحت مداوا و مراقبت من و همکارانم بود، یک روز از او خبر آوردند که او را با چندین نفر دیگر از جوانان نئونازی بخاطر اعمال خشونت و ایجاد هرج و مرج خیابانی پلیس آلمان دستگیر کرده و تحت بازجوئی قرار گرفته است. پس از چند روزی او با ضمانت فردی آزاد گردید و دوباره به نزد ما برگشت و منتظر دادگاه و تعیین جرم و جزای خود جهت ایجاد نا امنی عمومی باقی ماند. این جوان در گروهی بود که تحت نظارت و درمان من بود. من او را از نزدیک بمدت بیش از یکسال بود که می شناختم. در واقع از نوع بیماری او، گزارش زندگی اجتماعی او و زندگینامه شخصی اش اطلاع کافی داشتم. ولی تا آنزمان اصلاً نمی دانستم که او گرایش سیاسی به "راست رادیکال"، یعنی نئونازیهای آلمانی دارد. و در پندار و کردار، دشمن خارجیان، دگراندیشان، همجنس بازان و ... است. چرا که نه رفتار او با دیگران و نه سر و لباس و قیافهٔ ظاهر او هیچ شباهتی با نئونازیهای آلمانی نداشت. این امر مرا کنجکاو کرده، از درخواست گفتگوی درمانی را کردم. او نزد من آمد و ما با هم اینگونه صحبت کردیم.
من: آقای اس، من تا بحال نمیدانستم که شما تمایل سیاسی به راست رادیکال دارید و عضو فعال نئونازیها هستید.
آقای اس: نه آقای شفیعی، من نه راست رادیکال هستم و نه عضو فعال نئونازیها. و نه از سیاست و اینجور چیزها سر در میآورم.
من: در اینصورت شما نه دشمن خارجیان هستید و نه طرفدار هیتلر و نازیهای آلمان و اینگونه بازیهای سیاسی هستید. همینجور است؟
آقای اس: بله آقای شفیعی.
من: آقای اس، من نمی فهمم، شما را پلیس بخاطر برخورد و خشونتگری علیه چپهای رادیکال دستگیر کرده است. من قبول ندارم که شما را تصادفی دستگیر کرده باشند و باصطلاح بیگناه هستید.
آقای اس: نه من نگفتم تقصیری ندارم و بیگناه دستگیر شده ام. گفتم نئونازی نیستم.
من: آقای اس لطفاً برای من بیشتر توضیح دهید!. شما اگر نئونازی نیستید، پس چرا در تظاهرات آنها و به طرفداری از مرام آنها، شرکت کردید؟.
آقای اس: آقای شفیعی، راستش را بخواهید، من از کتک کاری و بزن و بخوری که در تظاهرات راستیها حتماً صورت میگیرد، خوشم میآید. من آنجا میروم برای شرکت در قهر و خشونت. طرفدار هیچ خط و ربط سیاسی هم نیستم. اصلاً از این چیزها سر در نمیآورم.
من: من باور نمیکنم، واقعاً اینطوری است. شما برای کتک کاری آنجا میروید؟
آقای اس: (با خنده) بله، من معتقدم که "خشونت شهوت انگیز است" (بزبان آلمانی Gewalt ist geil)
من: آقای اس، خواهش میکنم برای من بیشتر توضیح دهید!، در کتک کاری چه احساس خوشی بشما دست میدهد، چه چیز آن برای شما "شهوت انگیز" است؟
آقای اس: ببینید، من وقتی با بچه های راست رادیکال در تظاهرات خیابانی شرکت میکنم و با هم شعار میدهیم مثلاً "آلمان مال آلمانها است". سرا پای وجودم پُر از هیجان میشود. چطور برایتان بگویم، یک اتفاقی در درونم برایم رُخ میدهد. این بی حوصله گی کشندهٔ روزمره ای که دارم و هر روز از صبح سحر تا آخر شب با آن دست بگریبانم، بیکباره از میان میرود. احساس میکنم یک کسی هستم. لااقل توجه دیگران را نسبت بخودم جلب میکنم. خلاصه بگویم برایتان. (با خنده) آدم مهمی میشوم.
خلاصه زندگی اجتماعی آقای اس اینست: او از دوران نوجوانی خویش بیمار روانی است. نوع بیماری او، "عدم کنترل هیجانهای شدید روانی" است. طبق حکم دادگاه آلمان بجرم شرکت او در کتکاریهایی فراوان می بایستی در سی جلسهٔ "تمرین علیه پرخاشگری" Ani-Aggressivitäts-Training (AAT) شرکت میکرد. زیرا که او قادر نبود، مانع عصبانیت و پرخاشگریهای خود شود.
سرگذشت زندگی او تا زمان گفتگوی ما در چهار سال پیش، اینگونه بود: آقای اس در خانوادهٔ فقیر و آشفته ای بدنیا میآید. پدر او فردی معتاد به الکل، فوق العاده خشن و خشونتگر است. طوریکه هر زمان که مشروبات الکلی مینوشیده و باصطلاح مست میشده، مادر او را در برابر چشمان او چنان کتک میزده که روانهٔ بیمارستان میشده است. در واقع آقای اس، در میان خانواده ای دیده بر جهان میگشاید پُر از پرخاشگری و خشونت، بیرحمی و قساوت قلبی. در سن هفت سالگی پدر و مادرش از هم جدا میشوند. در سن ده سالگی آقای اس، مادرش بار دیگر ازدواج میکند و او صاحب ناپدری میشود. ناپدری او نیز در بیرحمی و خشونت دست کمی از پدر تنی او نداشته است. اینبار آقای اس، قربانی پرخاشگریها و خشونت ناپدری خویش قرار میگیرد. طوریکه چند سال بعد خانهٔ مادر خویش را ترک کرده بسراغ پدر تنی خود میرود. او نیز که همسری جدید پیدا کرده بود، آقای اس را در خانواده خویش می پذیرد. همسر جدید او، یعنی نامادری آقای اس، دو فرزند از همسر قبلی خویش را به خانوادهٔ جدید میآورد. اینبار محیط خانوادهٔ جدید برای آقای اس، بقول خودش، "بدتر از جهنم" میشود. چرا که علاوه بر کتکهای پدر تنی خود، سرزنش ها و تحقیر های نامادری خویش را نیز میبایستی تحمل میکرد. علاوه بر اینها تبعیض و تمایز و برتر و بهتر شمردن نا برادریهای خویش را هم بایستی بجان می خریده است. آقای اس، هنوز به سن شانزده سالگی نرسیده بود که خانوادهٔ پدری خود را نیز ترک کرده و بتنهائی زندگی میکند. زندگی او از آنزمان ببعد هم پُر از بحران و خشونت بوده است. طوریکه پس از چند سالی منجر به بستری شدن آقای اس، در تیمارستان میشود.
برگردیم به بحث اصلی خودمان. در اینصورت نه آن جانی سیاسی که به خود لقب چپ رادیکال را میدهد، از اساس بوسیلهٔ اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی جهت جنایتهای خویش علیه "دشمنان طبقاتی" تهیج میشود. نه آن جنایتکارانیکه با به قتل رساندن خارجیان و ضعیفان و علیلان نام راست رادیکال را به خود میدهند و قربانیان خویش را "دشمن آرایش نژادی" مینامند، بوسیلهٔ ایده های راسیسم و فاشیسم و ناسیونالیسم، برانگیخته میشوند. و از هر دو این دسته ها کمتر، آن جانیان سیاسی که در میهن ما ایران طی سی سال گذشته خود را "مسلمان انقلابی"، "روحانی"، " پیرو ولی فقیه" و .... مینامند، از اسلام که بقول پیام آورش "دین محبت و عشق و دوستی" است به هیجان آمده و مرتکب این همه جنایات مخوف میشوند.
این هر سه دسته در حقیقت نه دشمن "نژادهای پست" اند، نه دشمن "طبقات بورژوازی" و نه دشمن "دشمنان دین اسلام" هستند. بلکه اینها همگی، دشمن انسان و حقوق ذاتی او هستند. آنها نفرت مرگبار خویش علیه انسان و حقوق حقهٔ او را به "نژادهای پست"، "طبقهٔ بورژوازی" و "دشمنان دین اسلام" محدود کرده اند. این جانیان، جنایات خویش را تنها به این "دشمنان" محدود میکنند، تا از کلّ جامعهٔ انسانی طرد و رانده نشوند. علاوه بر آن با آن حرص و ولعی که برای نابود کردن همنوعان خویش دارند، نمی خواهند خود را دیوانه بتصور آورند. این جانیان در درون خویش از گروههای انسانی مورد تنفر خویش سپاسگزار نیز هستند. چرا که بآنها یاری میرسانند خویشتن را در جرگهٔ انسانهای عادی و معمولی جا زنند. ولی آنچه را نمیدانند، اینستکه آنها در تنفر خویش نسبت به انسان و حقوق او، بتدریج خود را میخورند و از جنبه روانی ذلیل و نابود میشوند.
در مورد دشمنی علیه انسان و حقوق ذاتی او دو مثال بیاورم: گودرون انسلین Ensslin زنی آلمانی که در خودکشی دسته جمعی و عضو گروه "بادر ماینهوف" پس از دستگیری، در زندان در دههٔ هفتاد به زندگی خود پایان داد، یکبار نوشته بود: "تو(در اثر شدت تنفر) یا خود را باید نابود کنی و یا دیگران را."
روانپزشگ انگلیسی لومبروسو Lombroso با جنایتکاران عادی (با انگیزه های غیر سیاسی) مصاحبه های متعددی را انجام داده و در نوشته ای بسال ۱۸۹۴ آنها را جمع آوری و انتشار داده است، مینویسد: جنایتکاری باو گفت: "روزی آمد که برای من انتخاب دیگری نمانده بود ما بین خود کشی و یا دگرکشی (جنایت)" (۴). ولی ما میدانیم که آدم جنایتکار، چه سیاسی و خواه غیره سیاسی، در تصمیم علیه حیات و زندگی خود (خودکشی) و جامعه (دگر کشی و جنایت)، "جامعه " را انتخاب میکند.
بقول بنی صدر: "تصمیمی که میان بد و بدتر صورت گیرد، همیشه منجر به انتخاب بدترین خواهد شد". انسان جنایتکار همیشه بدترین را انتخاب میکند. چرا که بنا بر نظر فیلسوف و روانشناس آلمانی، آرنو پلاک Arno Plack (۵) " نفرت نسبت به زندگی و حیات خود و تنفر از جامعهٔ انسانی و انسانها (همنوعان خویش) دو روی یک سکه اند. در اصل سکهٔ تنفر نسبت به کلّ حیات."

منابع و مأخذها:

(۱) نگاه کنید به کتاب، "خیانت به امید"، بقلم ابوالحسن بنی صدر، صفحهٔ ۳۴۸ تا ۳۸۲ تحت عنوان "ولایت با جمهور مردم است، یا رابطهٔ فقیه و جامعه" چاپ شهریور ۱۳۶۱
(۲) نظر ابوالحسن بنی صدر در مورد "اسلامی" که در پندار و کردار و گفتار، و بخصوص تبلیغات ملاتاریا بیان و عمل میشود. بنی صدر در اوائل دههٔ شصت سرمقاله ای تحت عنوان "فلسفهٔ چگونه مُردن" در نشریه "انقلاب اسلامی در هجرت" نوشت.
(۳) صحیفهٔ امام ج ۹، صص ۲۸۱-۲۸۴ .
(۴) Cesare Lombroso, Rodolfo Laschi, Hans Kurella: *Der politische Verbrecher und die Revolutionen in anthropologischer, juristischer und staatswissenschaftlicher Beziehung, Harvard University, Verlagsanstalt und Druckerei, 1894*
(5) Arno Plack: *Hitlers langer Schatten. Mit einem „Nachwort zur nationalen Frage“. Langen Müller, München 1993*

از صفحه ۱۳

وضعیت صادرات گاز ایران از طریق خط لوله و سلطه سپاه بر آن

که در قیاس با قیمت‌های بین‌المللی در واقع حراج منابع ملی بود! ملزم شدن
ایران در قرار داد به تحویل سالیانه ۷/۸ میلیارد متر مکعب گاز از مخزن گازی پارس جنوبی تا چهار سال آینده به پاکستان و امر نیاز مبرم ایران به صادرات گاز از طریق این خط لوله بعلت مواجه بودن طرحهای توسعه ای پارس جنوبی و بازنگری ایران در تولید گاز مایع و اطلاع پاکستان از تنگناهای ایران در زمینه تامین اعتبارات و نبود تکنولژی صادرات گاز مایع ایران واثرات منفی تحریمها بر کل اقتصاد ایران، دست پاکستان را بر روی چانه زنی و خرید زیر قیمت گاز ایران آنهم برای مدت طولانی باز نگه میدارد و سرپیچی ایران از تحویل گاز آنرا مواجه با پرداخت جریمه خواهد کرد.
ناگفته نماند که خوانندگان بیاد دارند که آقای نژاد حسینیان معاون سابق وزارت نفت در۲۶ مردادماه ۱۳۸۶ گفته بود: " ایران بیش از ۳۰ درصد به هند و پاکستان تخفیف داده است و اگر حجم صادرات به هند و پاکستان روزانه ۶۰ میلیون متر مکعب باشد، از جیب مردم ایران روزانه ۲۵ میلیون دلار به هندی‌ها و پاکستانی‌ها تخفیف داده می‌شود و اگر ۱۵۰ میلیون متر مکعب در روز صادر کند، میزان تخفیف روزانه بالغ بر ۵۵ میلیون دلار خواهد شد و در دوره ۲۵ ساله قرارداد برای حالت اول ۲۲۵ میلیارد دلار و برای حالت دوم ۴۹۵ میلیارد دلار تخفیف داده می‌شود. همچنین وی خردادماه گذشته نیز، قرارداد خط لوله صلح را «کاپیتولاسیون» (دادن امتیازات ویژه) خواند و از نمایندگان مجلس خواست که «تا هنگامی که گروهی از کارشناسان مستقل قرارداد مذکور را مورد تایید قرار نداده‌اند، از اجرایی شدن آن جلوگیری نمایند!«.
بنابراین اکنون که تحریمها و مجازاتهای اقتصادی عملی شده است تنگنایی را که نظام ولایت فقیه برای ایران ایجاد کرده است روز بروز گلوگاه نفس ایران را تنگ تر میکند و همانطور که انتظار میرفت باز این نظام هر بحران را با خیانتهای آشکار ادامه میدهد. چنانچه ۲۶ تیر ۸۹، سحام نیوز خبر داده است: چاینا پست زیر عنوان "اثر تحریم ها بر ایران" می نویسد ایران برای آنکه مشتریان را به خرید نفت خود جلب کند، مجبور به دادن تخفیف هائی شده است که نشان از شروع تاثیرگذاری تحریم هائی دارد که اخیرا توسط آمریکا و سازمان ملل متحد وضع شده اند.
مشکل اصلی صنعت نفت و گاز کشور وجود یک نظام بی کفایت در راس کشور است که مافیای نظلمی مالی را به جای متخصصین مستقل و آزاده ایران براین دو صنعت مسلط گردانیده است.

کشتار تابستان ۱۳۶۷ و راز مصلحت گرائی سیاسیون

نتیجه منطقی آن خود سانسوری ها، مصلحت اندیشی ها و همکاریها با مستبدین حاکمیت رژیمی توتالیتراست که دریغا و صد افسوس کشتارهای زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ را برپا می سازد. کشتاری که منتظری در پاسخ به عبداله نوری در موردش می نویسد: دینم اجازه نمی داد سکوت کنم. شرفم نمی گذاشت تقیه کنم. شب ها خوابم نمی برد و فریاد مادران داغدیده و زنان شوهر کشته و بچه های بی پدر در گوشم زنگ می زد. یک رکعت نماز درست نمی توانستم بخوانم، تصویر پیکرهای سوراخ سوراخ شده از گلوله در برابرم بود. (۱)

اکنون بعد از ۲۲ سال افشاگریهای مستمر بازماندگان و خانواده قربانیان آن فاجعه ملی، و سکوت کشورهای غربی در مورد کشتار تابستان ۱۳۶۷ گزارش حقوقی قاضی جفری رابرتسون(۲) در ششم مرداد ۱۳۸۹ در ارتباط با آن کشتار منتشر می گردد. در این گزارش و پژوهش حقوقی ۱۴۵ صفحه ای قاضی رابرتسون با ذکر نام و با سند و مدرک، مسئولان وقت جمهوری اسلامی ایران را به جنایت علیه بشریت و نسل کشی متهم کرده است و این اتهام توسط سازمان ملل مورد تائید قرارگرفته است.

یکی از مسئولین و متهمین آن دوران آقای میرحسین موسوی می باشد که در این گزارش از او بعنوان نخست وزیر وقت نام برده میشود. هواداران موسوی بعلت ذکر نام موسوی در این گزارش، ناخشنودی خود را از انتشار این تحقیق قضائی توسط بنیاد برومند ابراز می دارند. دکتر لادن برومند، مسئول این بنیاد در توضیح این بحث می گوید: «با انتشار این گزارش به زبان انگلیسی، بحثی میان ایرانیان و طرفداران جنبش سبز ایجاد شد که آیا صلاح بود در این شرایط شما به دورانی اشاره کنید که آقای موسوی مسئولیت سیاسی مهمی داشته است و ایشان را که اکنون رهبری جنبش سبز را به عهده دارد از طرف دیگر مورد فشار و اتهام قرار دهیم؟. این بحث مهمی بود و میان کسانی که آن را دنبال می کردند بعضی ها می گفتند حقیقت باید در هر صورت مطرح شود و بعضی ها می گفتند اکنون صلاح نیست و باید تمرکز نیروها روی نجات دادن افرادی باشد که هم اکنون در زندان ها تحت شکنجه هستند نه کسانی که ۲۰ سال پیش کشته شدند.» (۳)

اگر با دقت به کلمات "اکنون" و "صلاح" و " نیست" در جمله فوق توجه کنیم مشاهد خواهیم کرد که برخی از سیاسیون همیشه با بیان «اکنون صلاح نیست» به روش مصلحت ورزی روی می آورند که عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق دادن خود با شرایط سیاسی روز در ضمن لاپوشانی حقیقت و فراموش کردن منافع و حقوق اساسی مردم و فدا کردن این منافع و حقوق در مقابل منافع آتی و احتمالی شرکت در قدرت. مصلحت یعنی منفعت، و از ماهیت منفعت هم آشکارا چنین بر می آید که مصلحت می تواند شکل های گوناگونی بخود بگیرد. مصلحت گرایان، سیاسیونی ابهام گو هستند که ضمن ناروشنی در گفتار از بیان حقیقت فرار می کنند، چون مطمئناً به دنبال منفعتی می باشند وگرنه مصلحت گرائی رفتاری توجیه ناپذیر، فرصت طلبانه و غیر عقلانی است. کسانی که در پی کسب قدرت و یا معامله با قدرت اند با سخنان عامه پسندانه ای مثل "اگر مجبور شدم ناگفته هایم را می گویم" از حقیقت گوئی گریزانند چون کتمان حق و حقیقت برای آنان وسیله ای جهت دستیابی به قدرت سیاسی گردیده است. پس قدرتمداران جهت حفظ قدرت خود و سلطه بر جامعه مصلحت سنجی را تاکتیک خود می سازند تا به استراتژی خود که همانا حاکمیت کردن بر مردم است نائل شوند.

جانشینی مصلحت بجای حقیقت و آنرا از حقیقت برتر دانستن امر تازه ای نیست. فلاسفه سیاسی از ابتدا که فلسفه قدرت و کسب قدرت سیاسی را در دستور کار فیلسوف فیلسوفان و قانون گزار اعلم و شهریاران و نخبگان قرار دادند به تئوریزه کردن مصلحت اندیشی پرداختند. ماکیاول نمونه بارز این فیلسوفان می باشد. او که رسم بازی کردن با سیاست را با هدف کسب قدرت به شهریاران آموزش می داد، معتقد بود که باید مصلحت جای خود را به حقیقت بدهد و مصلحت ها نقش اول را در سیاست باز کنند. متاسفانه چنین نظری فکراً وعملاً بر غالب سیاسیون نخبه گرای جهان و بر بخش وسیعی از سیاسیون ایرانی مستولی گشته است.

حال از سیاسیون مصلحت گرای وطنی و از کسانی که مخالف انتشار پژوهش قضائی جفری رابرتسون بوده اند پرسیده میشود، شما که خود را مدافع مردم می دانید و حقوق بشر و آزادی را شعار خود ساخته اید آیا به خانواده قربانیان این فاجعه ملی که جزء همین مردم اند حق می دهید که درباره چرائی و چگونگی قتل و کشتار فرزندان و وابستگانشان در سال ۶۷ و محل دفن آنان اطلاع داشته باشند؟ و در ثانی نقش مسئولیت شخصی در دوران دیکتاتوری و یا غیر دیکتاتوری را در برابر حقیقت و حقوق مردم چگونه تعریف می کنید؟ و آیا اساساً روشنفکران و سیاسیون باید دارای مسئولیتی در قبال بیان حقیقت به مردم باشند یا نه؟؟

با وجود تمام آموخته ها و شکست های یک قرن اخیر مبارزه ایرانیان بر علیه استبداد، آیا سیاسیون و تحصیل کرده های ایرانی و حتی مردم کم کم پی خواهند برد که مصلحت گرائی و بی مسئولیتی نسبت به بیان حق و حقوق ذاتی انسانها یکی از عوامل بازسازی استبداد بوده است و از این پس هم خواهد بود و با این روش جامعه به دمکراسی نمی رسد و نخواهد رسید. اگر بنا را بر درستی این گفته بگذاریم ، آنگاه هر کس که قادر است و قابلیتش را دارد باید به سهم خود پرده از سیمای مصلحت گرائی بردارد و سیرتش را آشکار نماید. زیرا مصلحت ورزی چیزی نیست جز سرباززدن از مسئولیت شخصی و پرهیز کردن از بیان حقیقت و تجاوز به حقوق مردم.

معروف است که "برتولت برشت"Bertolt Brecht، زمانی که نمایشنامه گالیله نو گالیله ای را نوشته بود، در مجموع نظر بر اغماض و بخشش گالیله در انکار حقیقت در محکمه کلیسا را داشت. لیکن، هنگامی که نخستین بمب اتمی، جان هزاران انسان بی گناه در هیروشیما و ناکازاکی را گرفت، او تمام نوشته خود را تغییر داد. محور باز نوشته شده متن، این بار حول مسئولیت فردی انسان و شخص گالیله دور می خورد. گالیله در برابر حقیقتی که بر آن واقف بود، بار یک مسئولیت اخلاقی را بر دوش می کشید و او قبل از هر چیز در برابر حقیقت مسئول بود. همانگونه که دانشمندی که برای کشتار انسانها بمب می سازد، نمی تواند خود را از پی آمدهای شوم آن مبرا بداند.

برای روشن شدن مرز انتخاب حقیقت یا مصلحت، باید به وجدان خود رجوع کنیم و بار مسئولیت اخلاقی فرد یا بقول هاناآرنت مسئولیت شخصی فرد را پذیرفت. " زیرا در هر نظام دیکتاتوری، چه رسد به دیکتاتوری توتالیتر، حتی تعداد نسبتاً اندک تصمیم گیران که هنوز می توان در دولت های معمول از آنها به نام یاد کرد به یک تقلیل یافته است، در حالی که تمامی نهادها و هیئت ها که عامل کنترل یا تصویب کننده تصمیمات اجرائی اند منحل شده اند. در هر حال، در رایش سوم تنها یک نفر بود که تصمیم می گرفت و می توانست بگیرد و از این رو از لحاظ سیاسی مسئولیت کامل بر عهده او بود. این فرد هیتلر بود که بنابر آنچه گفته شده و نه بر اثر جنون آنی خود بزرگ بینی، بلکه به درستی خود را تنها مردی در تمامی آلمان خواند که جایگزین ناپذیر است. همه آن دیگرانی که دستی در امور دولتی داشتند، از بالا تا پائین، در واقع مهره بودند، چه می دانستند چه نمی دانستند. آیا این به این معناست که هیچ کس را نمی توان داری مسئولیت شخصی دانست؟ "(۴).

آنانی که گفته اند اکنون صلاح نبوده است که این گزارش قضائی منتشر شود یقیناً مسئولیت شخصی افراد را نفی می کنند و متعاقباً به حقوق مردم تجاوز می نمایند. دست یابی به اطلاعات و مطلع شدن از حقیقت امور مملکتی و دانستن جزء حقوق مردم بشمارمی آید. اطلاع یافتن حق هر ایرانی است و اگر این حق از آنان سلب شود، بدین معناست که دیگر حقوق انسانی آنان هم سلب شده است و با این عمل خود مردم را از حق زندگی محروم کرده ایم. مگر اطلاعات آقای موسوی در باره مثلا علل ادامه جنگ و کشتار سال ۶۷ اطلاعات شخصی هستند که هر وقت صلاح دانستند به سمع عموم برساند یا نرساند؟. اگر مردم مالک این خاک هستند پس آنان حق دارند به حقیقت دست بیابند. مردم باید بدانند چرا سفارت آمریکا اشغال شد، چرا جنگ ایران و عراق هشت سال بطول انجامید، چرا در سالهای ۶۰ تا ۶۷ این همه جنایت و کشتار در زندانها صورت گرفته است، کشتار ۶۷ چگونه صورت گرفته است و چرا خمینی دستور چنین قتل و کشتاری را داد؟ حق مردم است که بدانند به چه جرمی زندانیانی که دوران زندان خود را سپری می کردند و برخی از آنان می بایست بزودی آزاد می شدند محکوم به اعدام شدند؟ و بار مسئولیت تک تک مسئولین امر همچون خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی ها، نیری ها، پورمحمدی ها، عباس عبدی ها، میرحسین موسوی و دیگران چه بوده است؟ یاران موسوی و کروبی باید به این پرسش پاسخ دهند که آیا به ایرانیان و بازماندگان کشته شدگان حق می دهند از حقیقت امر شناخت پیدا کنند یا خیر؟ آیا مردم حق دارند از همراهان خمینی که در جنایات مختلف با او همراه و شریک بوده اند و امروز از قدرت به بیرون پرتاب شده اند بپرسند مسئولیت شخصی شما در دهه وحشت و ترور خمینی چه بوده است یا خیر؟

گوئی امروز پس از گذشت ۲۲ سال از آن فاجعه ملی، هنوز باید سکوت کرد و لب به سخن نگشود تا به عبای عصا بدستان خمینی لطمه ای وارد نشود. وهنوز نباید از چرائی آن جنایت بزرگ برای ایرانیان و جهانیان پرده برداری شود. باید ابعاد هیولائی این فاجعه نه فقط برای ایرانیان بلکه برای جهانیان آشکار گردد تا آنان بدانند با یک فتوای مذهبی بشیوه قرون وسطائی تفتیش عقاید، چه جنایت شنیعی را خمینی و یارانش در ایران مرتکب شده اند.

جفری رابرتسون در گزارش حقوقی خود از تمامی سران نظام ولایت مطلقه فقیه در آن دوران از جمله آقای میرحسین موسوی بعنوان شریک جرم خمینی در کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نام می برد. آقای مهندس موسوی بعد از انتشار این گزارش غیر مستقیم به آن واکنش نشان داد. او در آستانه روز خبرنگار، با جمعی از مدیران مسئول، خبرنگاران و خانواده های روزنامه نگاران دربند، دیدار و گفت و گو کرد. میرحسین موسوی به سئوالات بسیاری که درباره سال ۶۷ وجود دارد اشاره کرد و گفت: مسئله سال ۶۷ را باید در منظر تاریخی خود بررسی کرد و بعد هم دید آیا دولت در این زمینه اطلاعی داشته است؟ نقشی داشته است؟ آیا اصلا امکانی برای دخالت داشته است؟ آیا در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟ دولت که نقشی در این مسئله نداشته است. خیلی از کسان دیگر هم اطلاع نداشته اند. اما برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محذوراتی دارم (۵). فرضاً که آقای میر حسین موسوی صادقانه می گوید که او از همه چیز و همه امور دولتی آن دوران بی اطلاع بوده است و نقشی در هیچ امری نداشته است و سمبولیک وار مقام نخست وزیری را بعهده گرفته است. بر مبنای این سخن ایشان در آن دوران آگاهانه یا ناآگاهانه رل مخفی کردن نخست وزیر واقعی را بازی می کرده است تا واقعیت ها برای مردم آشکار و عیان نشوند. بنا براین نقش مسئولیت شخصی ایشان در آن دوران چیست؟ و بار مسئولیت شخصی ایشان در مقابل حقوق مردم چه می باشد؟. آیا مسئولیت فردی ایشان چیزی جز استکام بخشیدن به حاکمیت مستبدین و چپاول گران و جنایتکاران می توانسته باشد؟ قدر مسلم خیر. آقای مهندس میرحسین موسوی حتی اگر حکم سمبولیک نخست وزیری را داشته است از نظر حقوقی چیزی از مسئولیتش کم نمی شود چون مصلحت در رشته حقوق هم جائی ندارد. آنچه در گفتمان اغلب اصلاح طلبان هرگز عنوان نمی شود، پذیرش بار مسئولیت و شرمگین بودن از کردار نا انسانی خود است. آقای موسوی و دیگران ممکن است ادعا کنند که نقش مستقیمی در اعمال خشونت و کشتار نداشته اند. این توجیه قانع کننده ای در عدم مسئولیت شان در قتل عام مردم ایران توسط خمینی و بویژه کشتار تابستان ۱۳۶۷ نیست. مگر هویدا روزی رفته بود زندان اوین و در اعدام مخالفین شرکت داشته بود که توسط امام راحلتان اعدام شد؟. هویدا هم واقعاً در دوره شاه چندان کاره ای نبود. تازه در دوران نخست وزیری هویدا در طی هفده روز ۳۰۰۰ نفر از دگر اندیشان با یک تفتیش عقاید قرون وسطی به قتل نرسیده بودند. طبق پژوهش حقوقی جفری رابرتسون، خمینی روز هشتم مرداد ۱۳۶۷ در فتوائی حکم قتل همه مجاهدین را که در زندان به سر می بردند صادر کرده است. در صفحه ۷ این پژوهش می خوانیم " این فتوا به سرعت توسط « کمیته های مرگ» سه نفره که زندانی را، پس از احراز هویت و وفاداری اش به سازمان مجاهدین خلق، روانه قتلگاه می کردند، به مرحله اجرا رسید. تا اواخر مرداد بیش از ۳۰۰۰ نفر زندانی اعدام شده بودند. پس از یک وقفه ده روزه، از ششم شهریور موج اعدام دیگری آغاز شد. این اعدام ها همراه با محاکمه چپ هائی بود که متهم به ارتداد شده بودند. با این حساب اگر روز شروع اعدام ها را نهم مرداد محسوب کنیم ده روز قبل از ششم شهریور میشود ۲۶ مرداد، یعنی در عرض هفده روز روزی بیش از ۱۷۴ نفر در زندانهای ایران در دوران نخست وزیری آقای میرحسین موسوی اعدام شده اند. آیا جرمی از این بالاتر نصیب کسی می تواند گردد که نخست وزیر یک امام خون آشام شود؟. آقای میرحسین موسوی حتما فردا در کمیسیون حقیقت یاب خواهید گفت سیستم فاسد بوده است و من کاره ای نبوده ام زیرا موقعیت است که رفتار آدمها را شکل می دهد. اتفاقاً هویدا هم همین حرف را در زندان زده بود. اما به شما خواهند گفت انسان والاتر از سیستم است و کسی شما را مجبور نکرده بود از جنایت کاری چون خمینی پیروی کنید همانطوریکه امیر کبیر از ناصرالدین شاه پیروی نکرد، محمد مصدق از محمدرضا شاه پیروی نکرد و بنی صدر از خمینی پیروی نکرد. اگر آقای موسوی از کشتارها سال ۶۰- ۶۳ و بویژه قتل و کشتار زندانیان سال ۱۳۶۷ بی اطلاع بوده است، پس چرا در پایان جمله خود می گوید « اما برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محذوراتی دارم». بنابراین ایشان می داند و بسیار می داند زیرا کسی که از جزئیات خبر دارد بسیار می داند ولی محذوراتی دارد. باز هم حرف او را قبول می کنیم و می گوئیم ایشان واقعاً از فرمان خمینی و قتل هائی که در زندانها صورت می گرفته است بی اطلاع بوده است. آقای موسوی آیا شما بعنوان نخست وزیر ایران از اعتراض سازمان ملل به کشتار زندانیان سیاسی که در شهریور ۱۳۶۷ صورت گرفت هم بی اطلاع بوده اید؟ آیا از اعتراض منتظری به کشتارها هم بی اطلاع بوده اید؟ چرا آنموقع همراه با منتظری لب به اعتراض نگشودید تا شاید جان یک انسان را نجات دهید و آیت الله منتظری دست تنها در مقابل قوم الظالمین قرار نمی گرفت. آیا شرف و وجدان انسانی تان به شما اجازه داد سکوت کنید که در دوران زمام داریتان این همه انسان که برخی شان حتی دوران زندانی شان بسر آمده بود کشته شوند. آنان اتباع کشور ایران بودند و وظیفه هر دولتی در سرتاسر دنیا از جمله دولت شما حفظ جان اتباع کشور متبوع اش است. مگر جدت امام علی نگفت حکومت برای احقاق حق است و گرنه بی بهاتر از آب بینی بز است؟. مگر حسین بن علی که شما آنرا سرور آزادگان می نامید، نگفت اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید؟ ممکن است بگوئید حالا آزاده شده ام. پس آزاد باشید و لب بگشائید و به دامان و آغوش مردم پناه ببرید تا آنان صداقت شما را باور کنند و با شما برای ساختن ایرانی سر سبز و آباد و آزاد و پر طراوت همراه شوند. لب بگشائید که هیچ مصلحتی بالاتر از گفتن حقیقت نیست. محذورات دارم دیگر چه صیغه ای است؟. آنزمان محذورات حالا هم محذورات پس کی نه محذورات؟، آقای موسوی تا به کی خودسانسوری، با گذشته باید قطع رابطه کنید و این عملی نمی شود مگر تغییر کنید و این تغییر را بدون ابهام نشان دهید، والا گذشته تان شما را رها نخواهد کرد. آقای موسوی، مردم امروز که شما به درستی از آزادی و حقوق انسان دم می زنید امیدوارند شما جای خالی آقای منتظری را پر کنید و در باره کشتار تابستان ۱۳۶۷ و دیگر حقایق سخن بگوئید. وانگهی مسئولیت شخصی شما در قبال حقوق مردم چه می باشد برای روشن شدن اهمیت آن یک نمونه تاریخی می آورم. در ماه مه ۱۹۷۴ میلادی یعنی ۳۶ سال بیش ویلی برانت ، صدراعظم محبوب جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی قبل از پیوستن آلمان شرقی و غربی بهم در ۱۳۸۹) به دلیل رسوایی ماجرای جاسوسی گونترگیوم که در دفتر شخصی‌اش کار می کرد، استعفا داد. سازمان ضد جاسوسی آلمان اسنادی بدست آورد که طبق آن آقای گونتر گیوم Günter Guillaume جاسوس اشتازی (سازمان جاسوسی آلمان شرقی) است. آقای ویلی برانت پس از اطلاع از این مسئله با اینکه هیچ مسئولیتی در این ارتباط و در رابطه با مشاور خود نداشت، بلافاصله در ۶ مه ۱۹۷۴ بخاطر آنچه که او « مسئولیت در بی توجهی بکار حکومت و حقوق مردم» نامید از مقام صدر اعظمی آلمان برغم مخالفت مردم با کناره گیری او و پافشاری بسیاری از دوستان و همکاران او برای ادامه مسئولیت، استعفا کرد.

در پژوهش حقوقی رابرتسون در مورد نقش آقای مهندس میرحسین موسوی در صفحه ۱۴ می خوانیم: " درباره نقش میر حسین موسوی، نخست وزیر وقت، تردیدهایی وجود دارد. وی در توجیه کردن و دست کم کاستن اهمیت کشتارها به دیگر رهبران رژیم پیوست. مصاحبه اش با تلویزیون اطریش (۶) این شبه را القا می کرد که درباره اعدام ها اطلاعات فراوانی دارد". پس آقای موسوی اطلاعات شما در مورد کشتار سال ۶۷ فراوانند و مسئولیت شما بسیار مهم بوده است و امروز هم این مسئولیت شامل مرور زمان نمی شود. تا دیرتر نشده است باید حقیقت گفته شود تا آن کشف شود. آقای موسوی جرم شما و دیگر اصلاح طلبانی که امروز از خامنه ای و مافیاهای قدرت فاصله گرفته اید زمانی کم میشود که صادقانه از گفتن حقیقت برای مردم روی گردانی نکنید. زیرا یکی از عوامل ناشناخته ماندن ابعاد فاجعه این است که اصلاح طلبانی چون خاتمی، کروبی، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی ها، محتشمی پور، میرحسین موسوی و .... که آنزمان در مصدر قدرت بوده اند و از نزدیک با این هولوکاست ایرانی رابطه داشته اند لب به سخن نگشوده اند. ایرانیان در باره کشتار سال ۶۷ از زبان مرحوم آیت الله منتظری بسیار شنیده اند ولی از زبان شما اصلاح طلبان هیچ؛ زیرا شما بعنوان "عقلانیت" و یا "به حکم محاسبه عقلانی منافع ملی"(۷) همواره حقیقت را وسیله معامله پایاپای با قدرت حاکم کرده اید. در صورتیکه اگر اصلاح طلبان یک دهم کار او را انجام می دادند متوجه می شدند که از بساط استبداد در ایران چیزی باقی نمی ماند و مردم راه گذار به حاکمیت خود را زودتر طی می کردند. بدین سان مصلحت اندیشی ساخته و پرداخته دوستداران قدرت است که برای مردم حقی قائل نیستند. یکی از حقوق اولیه انسانها حق دانستن و آگاه شدن است وقتیکه مصلحت گرائی به میان آید حق مردم ضایع میشود و آنان در ناآگاهی بسر خواهند برد. چون بقول آقای بنی صدر مصلحت ضد حق است (۸). پس حقیقت را بگوئیم که در گفتن آن زمان و مکان لازم نیست. بدین قرار از هنگامیکه مصلحت بر پندار و گفتار و کردار انسان در بعد های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و رابطه انسان با انسان و طبیعت حاکم میشود، مطمئناً انسان تحت حاکمیت استبداد فراگیر قرار می گیرد. بی هیچ شک و تردیدی باید گفت بیان حقیقت روش آنانی است که از مردم و حقوق شان دفاع می کنند و اندیشه راهنمای آنان بیان آزادی است نه بیان قدرت، و مصلحت را قدرت می سنجد زیرا در نزد صاحب حق مصلحت سنجی معنی نمی دهد. اما قدرت و قدرت پرستان برای ضایع کردن حق و حقوق انسانها لحظه به لحظه به مصلحت گرائی روی می آورند. جامعه ای که مصلحت و مصلحت گرائی را بعنوان شرایط و صلاح نیست بپذیرد، بدین معناست که از حقوق خود چشم پوشی کرده است و به نیاز آنانی که می خواهند بر مردم حاکم باشند، لبیک می گوید.

سرافراز و پیروز باشید

Fa_rastgou@yahoo.com

۱- http://fa-ir.facebook.com/note.php?note_id=114445123994

۲ – http://www.iranrights.org/farsi/attachments/doc_1116.pdf

۳- http://204.93.154.203/news/humanrights/2204-1389-05-07-12-17-51.html

۴ - مسئولیت شخصی در دوران دیکتاتوری، صفحه ۱۵ هاناآرنت، بنیاد برومند

در صفحه۱۶

وضعیت صادرات گاز ایران از طریق خط لوله و سلطه سپاه بر آن

در این نوشتار قصد دارم وضعیت صادرات گاز ایران را در سایه تحریمها از طریق خط لوله مورد بررسی قرار دهم.
اما قبل از آن یاد آور میشوم که در پی انتشار دو مقاله قبلی در باره اثرات تحریمها بر صنعت نفت و گاز کشور، ایمیلهای بسیاری را دریافت کردم که حاوی مطالب و نیز سوالات جالبی بودند که چندی را از طریق ایمیل پاسخ دادم ولی نامه سه نفر از کارکنان صنعت نفت و گاز را در ذیل میاورم و سعی می کنم پاسخ برخی سوالات را در این نوشتاربدهم .

"سرکار خانم وفا .... دومقاله شما درباره اثرات تحریمها بر صنعت نفت و گاز کشور توسط یکی از کارمندان بخش من بدستم رسید. من بعنوان یک مدیر در شرکت گاز بایستی اذعان دارم که اطلاعات جامعی که شما در دو مقاله خصوصا در مقاله اخیرتان ارائه داده بودید در اختیار نداشتم . این امر نه بدلیل عدم علاقه اینجانب است بلکه سیستم کاری به نحوی است که حتی مدیر یک بخش بزرگ اطلاعاتش محدود به حوزه کاری خود میشود و اشرافی به کل جریان ندارد. والبته این دید مشرف به آنچه در مجموعه وزارت نفت و در حوزه تصمیم گیریهای استراتژیک رخ میدهد کار افراد سیاسی همچون شما است که حوزه تخصص خود را با سیاست ممزوج کرده و نگاه مشرف خود را به مسائل نفت و گاز از طریق تحقیقی به بقیه انتقال دهند. دو مقاله شما در اینکار بسیار موفق بوده است و بخوبی نشان داد که ما هنوز که هنوز است در دو صنعت نفت و گاز از کیسه میخوریم .اطلاعاتی که در مقاله اخیرتان در باره بودجه تحقیقات و پژوهش در صنعت نفت و گازدادید و از آن بی خبر بودم من را شوکه کرد . تقاضا دارم که در کنار بررسی سیاستهای گازی و نفتی کشوربررسی هم از وضعیت پرسنل نفت و گاز کشور کنید ومساله زمزمه نگران کننده اخراج نیروهای کار آمد نفتی و نیز وضعیت استخدامی و حقوقی آنها نیز ارائه فرمائید و نیز ضعفهای صنعت نفت و گاز کشور را در مقابل تهدید های خارجی برشمرید تا ما کارکنان نیز نگاهی استراتژیک به صنعتی که در آن کار میکنیم داشته باشیم ....اکبر.ت.ص

(نام کامل آدرس ایمیل اینجانب نزد شما محفوظ بماند و اینجانب در حوزه ...مدیر عاملم چنانچه در این زمینه خواهان اطلاعاتی هستید در خدمت هستم)

دو نفر دیگر از کا رکنان صنعت نفت نیز دو ایمیل ارسال کرده اند که حاوی ۳ سوال بود.۱ - که مگر خط لوله نیاز به تکنولژی ندارد که اشاره کرده اید ال ان جی، تکنولژی پیچیده ای دارد؟ . آیا یکی از علل روی آوری به صادرات گاز از طریق خط لوله تفاوت تکنولژی در دو نوع امکان صادرات گاز است ؟ در ضمن همان بودجه ای را که شما اشاره کردی نیز توسط مدیران پژوهشگاه ها هدر میرود .من سالها در پژوهشگاه صنعت کار کرده ام و پژوهشگاه نفت علی رغم توان فنی کارشناسان مخزن تاکنون و پس از ۱۰ سال سابقه مطالعه مخزن هنوز هم به بهانه انتقال تکنولوژی با یک شریک خارجی درجه ۳ (شرکت هال اتریش) اقدام به انجام پروژه های مطالعاتی میکند. این درحالیست که بیش از ۱۰ شرکت داخلی کوچک و بزرگ نظیر شبیه سازان، شاره ژرف، پترو آسماری، تهران انرژی، نفت کاو، کپس، کیش و و و به خوبی و به کارگیری حتی دانشجویان پروژه ها را خیلی با کیفیت تر از پژوهشگاه انجام میدهند.

۲- دولتهای قبلی چگونه تا به حال دست روی دست گذاشته اند و نیروهای کارآمد پرورش نداده اند که حالا با قصد دولت احمدی نژاد برای جایگزینی جدید نیروهای کارکشته و متخصص نفت با بسیجی ها و کادرهای سپاه در سطح مدیریتی فاتحه شرکت نفت خوانده خواهد شد ؟

۳- خط لوله صلح کی راه میافتد و عملا از آن برای صادرات گاز به پاکستان بهره برداری خواهد شد و اصولا من از زمانی که در شرکت گاز کار میکنم تا به یاد دارم اسم از این خط لوله بوده ولی هنوز نشنیدم که مدت زمان کار بر روی این خط لوله چقدر بوده و تا کی ادامه خواهد یافت و اگر باز هم به تاخیر افتد میتوان محاسبه کرد ایران چقدر از این تاخیرها صدمه اقتصادی میخورد ؟"

نگارنده از فرصت استفاده کرده ضمن سپاس از این سه هموطن گرامی بابت سوالهای جالب و ارزنده ای که طرح کرده اند، بخش مربوط به پرسنل و نیز پژوهش در صنعت نفت را به نوشتاری دیگر وا مینهم و به سایر سوالات در حین بررسی موقعیت ایران در صادرات گاز از طریق خط لوله می پردازم .
ابتدا مهمترین چالش هایی که وزارت نفت با آن در زمینه خارجی روبرو است را بترتیب به این صورت میدانم :
۱- محدودیت در دسترسی به منابع مالی بین المللی (در دو نوشته قبلی توضیح داده شد)
۲-محدودیت منابع مالی داخلی صنعت نفت و گاز برای سرمایه گذاری
۳-آثار ناشی از تحریمها و فشارهای بین المللی
۴-محدودیت در دسترسی به تکنولوژی های نوین
۵-افزایش هزینه اجرای طرحها بعلت طولانی شدن زمان اجرای طرحها و وقفه های عملیاتی فنی
۶-مشارکت محدود بخش خصوصی و سلطه مافیای نظامی - سیاسی بر پروژه ها
۷-الگوی نامناسب مصرف-(خاطر نشان میسازم که تنها در زمینه گاز، مصرف داخلی از ۵۰۰ میلیون متر مکعب گاز در سال گذشته، به روزانه ۷۲۹ میلیون متر مکعب در امسال رسیده است و سال جاری با موازنه منفی بین تولید و مصرف این فرآورده روبرو خواهیم شد)
۸-عدم تحولات ساختاری و مشکلات مدیریتی ومحدودیت در منابع انسانی متخصص (در نوشتاری دیگر بطور اختصاصی به این امر میپردازم)
۹-موانع قانونی و وجود هرج و مرج در این زمینه
۱۰-عدم استفاده از روشهای نوین بازاریابی بعلت نبود تخصص و نیز عدم ثبات سیاسی
در حالیکه ایران با در اختیار داشتن بیش از ۲۸ تریلیون متر مکعب ذخایر گاز طبیعی به تنهایی ۱۶ درصد از کل ذخایر گاز جهان را به خود اختصاص داده است، در شرایط فعلی سهم ایران در تجارت جهانی گاز (با در نظر گرفتن گاز وارداتی ترکمنستان) بین یک تا دو درصد برآورد شده است. این در حالی است که تا پایان "برنامه پنجم توسعه" قرار است سهم ایران در تجارت جهانی گاز باید به ۱۰ درصد افزایش یابد!سوال اساسی این است که آیا با سیاستهای بحران ساز نظام ولایت فقیه و تحریمهای اقتصادی که ایران را تهدید میکنند و همچنین تجدید نظرهایی یکباره در امر تمرکز بر روی صادرات گاز از طریق خط لوله راه عملی شدن این بلند پروازیها هموار است؟
بگذریم که اصولا سیاست کلی نظام ولایت فقیه در صنعت نفت و گاز کشور سیاستی بر پایه موازنه مثبت است که صرفا قصد صادرات نفت و گاز بصورت خام فروشی را داشته و به این صنعت تنها از منظر منابع مالی نگاه می کند.
واما همانگونه که در نوشتار قبلی گفتیم بعلت سیاستهای بحران ساز نظام ولایت فقیه بر سر مساله اتمی و با اعمال مجازاتها و تحریمهای سازمان ملل و امریکا و اروپا و کانادا علیه ایران، مسئولان شرکت گاز ایران در تولید گاز مایع طبیعی (ال ان جی) تجدید نظر کردند و بهانه آن نیز این بود که تولید ال.ان.جی نیاز به تکنولوژی پیشرفته‌ای دارد که لیسانس‌های آن عمدتاً توسط شرکت‌های آمریکایی یا شرکت‌هایی که تحت نفوذ آمریکا هستند، کنترل می‌شود و بدون استفاده از آنها که فعلاً برای ایران مقدور نیست. طرح‌های ال.ان.جی با تأخیرهای عمده‌ای مواجه شده اند که منجر به اتلاف منابع می‌شود. همچنین فاینانس طرح‌های ال.ان.جی نیز در گرو قراردادهای دراز مدت فروش به متقاضیانی است که بیشتر همکاران تجاری عمده آمریکا هستند. در شرایط فعلی بازار هم، مشتریان عمده فقط در صورت ارائه قیمت‌های بسیار پایین ممکن است به ال.ان.جی ایران علاقه مند شوند.
غافل از اینکه مسبب بوجود آمدن موانع ذکر شده خود نظام ولایت فقیه است که بعد از ۳۱ سال سلطه بر ایران با اتخاذ سیاستهای بحران زا و غلط در زمینه های داخلی نیز موجبات پیشرفت تکنولژی در صنعت نفت و گاز را فراهم نکرده و نیز درآمدهای هنگفت نفتی را به جای سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز خرج هزینه های جاری کرده است .
و اما معمولا صادرات گاز از طریق خط لوله معایب ذیل را دارد:
۱-اقتصادی نبودن انتقال گاز از طریق لوله‌گذاری برای بالاتر از حدود ۲۵۰۰ کیلومتر در مقایسه با حمل به صورت ال ان جی (گاز طبیعی مایع).
۲-تاثیرات نامطلوب احتمالی پارامترهای جغرافیایی بر خطوط لوله.
۳-تاثیرگذاری اختلافات قومی و رقابت‌های سیاسی بین کشورها بر پروژه‌های انتقال به صورت خط لوله که معمولا مشکلات عمده و غیرقابل حلی را ایجاد می‌کند. در این خصوص، پروژه خط لوله انتقال گاز به پاکستان و هند نمونه آشکاری بر معضلات سیاسی مربوط به این روش صادرات گاز از طریق خط لوله است.
و در زمینه امکانات صادرات گاز از طریق خط لوله، ایران در حال حاضر ۲ پروژه اصلی دارد.

۱ - صادرات گاز طبیعی به کشور ترکیه

تنها صادرات موجود گاز طبیعی کشور از طریق خط لوله، به کشور ترکیه است. در سال ۱۳۷۵ بر طبق توافقات بین کشورهای ایران و ترکیه، قرارداد ۲۳ ساله‌ای برای صادرات گاز ایران به ترکیه امضا رسید که براساس آن قرار شد، در مجموع طی ۲۳ سال، ۲۲۸ میلیارد متر مکعب گاز به ترکیه صادرشود. این پروژه از سال ۱۳۸۰ آغاز شده -است که به دلایل فنی و مشکلات اقتصادی ترکیه، چند بار با وقفه مواجه شد. آخرین آمار از میزان صادرات گاز به ترکیه سالانه تنها ۱۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون مترمکعب است که توسط آقای اوجی مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران در ۱۲ مرداد ۸۹ اعلام گردید.

۱ - ۲ -صادرات گاز به اروپا(صرفا در حد یک طرح است)

لازم به ذکر است, صادرات گاز ایران به اروپا توسط خط لوله تنها از دو مسیر امکان‌پذیر است:
الف- خط لوله از مسیر ترکیه
ب- خط لوله از طریق ارمنستان، گرجستان و اوکراین.
خط لوله مورد نیاز برای انتقال گاز ایران به اروپا از خاك ترکیه و یا مسیری از اوکراین، طولی بیش از ۵۰۰۰ کیلومتر خواهد داشت که در عین حال، علاوه بر هزینه خط لوله مورد نیاز، هزینه تعرفه پرداختی به کشورهای مسیر خط لوله نیز پروژه را گران و غیر اقتصادی می‌سازد.
دیر هنگامی است که ترکیه بدون داشتن منابع گاز و نفت در این راه از ایران که دومین دارنده ذخایر نفت و گاز جهان است، سبقت گرفته است و سرزمین خود را برای عبور خطوط لوله انتقال گاز از این منطقه به کشورهای اروپایی تنها منجی اروپا از سلطه گازی روسیه جلوه داده است و در صدد تبدیل خود به تنها راه امن و مطمئن بدور از غوغاهای سیاسی برای انتقال انرژی منطقه به اروپا است. قرار داد خط لوله نابوکو وشرکت ترکیه در آن و عدم دعوت از ایران درمذاکرات این قرار داد که قرار است طی آن از طریق خط لوله ای با طول ۳هزار و ۳۰۰ کیلومتر سالانه حدود ۳۱میلیارد متر مکعب گاز طبیعی را از مسیر ترکیه به اروپا انتقال دهد، و از سال ۲۰۱۲ آغاز به‌کار کرده و گاز ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان را به اروپا منتقل کند، رقیب جدی ایران در صادرات گاز به اروپا محسوب میشود .
علاوه بر آن با وجود تحریم‌های اعمال شده علیه ایران، در حال حاضر انتظار می‌رود اروپا در مورد خرید گاز ایران با فشارهایی از سوی آمریکا مواجه شود.

۲-صادرات گاز ایران به پاکستان(خط لوله هفتم سراسری گاز معروف به خط لوله صلح)

پس از ترکیه، پاکستان بزرگترین کشور همسایه متقاضی گاز ایران محسوب می‌شود.
مطالعات و مذاکرات مربوط به احداث خط لوله گاز ایران به پاکستان و هند از سال ۱۹۹۰ آغاز شد (اما گفت‌وگو بر سر این طرح که خط لوله صلح نام گرفته است، از ۱۰ سال پیش آغاز شد.) و به دلایل مختلف سیاسي واقتصادي بارها به تعویق افتاد. وجود تنش بین روابط هند و پاکستان، و همچنین روابط سیاسي سرد پاکستان و ایران به علت حمایت پاکستان از دولت طالبان در طول سال‌های ۱۹۹۶ الي ۲۰۰۱، بي‌ثباتي سیاسي داخلي در پاکستان، عدم اتخاذ موضع مشخص از سوي پاکستان نسبت به طرح صادرات گاز ایران به این کشور و نهایتا اکتشافات جدید میادین گازي در پاکستان، از جمله عواملي بوده‌اند که باعث تعویق طرح صادرات گاز ایران به پاکستان و طولانی شدن مذاکرات آن شده‌اند. در عین حال پاکستان اقدام به انعقاد تفاهم‌نامه‌اي جهت واردات سالانه ۱۸ میلیون متر مکعب گاز طبیعي از ترکمنستان از مسیر افغانستان نیز نموده است. همچنین قرار بود از طریق پاکستان، ایران گاز به کشور هند صادر کند که با فشارهای آمریکا در راستای انصراف حضور در خط لوله صلح، مشخص بود هند در این پروژه حضور نخواهد داشت و مقامات هندی در مذاکرات خط لوله صلح نیز حضور پیدا نکنند. موهان سینگ، نخست‌وزیر هند با صراحت اعلام کرد که این کشور قرابت زیادی با آمریکا دارد و دور شدن از آمریکا از طریق مخالفت با سیاست‌های آن را به معنای انزوا در سطح بین‌المللی می‌داند و هندیها به این صورت به این قرار داد نپیوستند.
قرارداد صادرات گاز ایران به پاکستان برای مدت ۲۵ سال است که تا ۵ سال نیز قابل تمدید بوده و دو کشور نسبت به تامین و خرید گاز در این مدت ضمانت دارند. خبرگزاری جمهوری اسلامی هم گزارش داد، با نافذ شدن این قرارداد میان دو کشور، قرار است ایران از فروردین ماه ۱۳۹۳، (۲۰۱۴ میلادی) روزانه ۲۱ میلیون و ۵۰۰ هزار متر مکعب و سالانه ۷/۸ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی به کشور پاکستان صادر کند.
هرچند این قرار داد نهایی شده است ولی بعلل سیاسی ونیز عدم وجود امنیت سیاسی در ایران که حاصل سیاستهای بحران زای نظام ولایت فقیه است، هر آن امکان تجدید نظر در باره این قرارداد از سوی پاکستان می رود. اما اکنون نیز اخباری مبنی بر عدم‌تمایل پاکستان به اجرای این طرح نیز شنیده می‌شود، از طرفی گفته میشود که پاکستان سرمایه مورد نیاز برای اجرای این خط لوله را در داخل مرزهای خود ندارد و باید از بانک جهانی وام بگیرد. ولی با توجه به نفوذ آمریکا در بانک جهانی و مخالفت این کشور با ساخت خط لوله صلح نمی‌توان به این مسئله چندان امیدوار بود چرا که بهانه های سیاسی یعنی ادعای پاکستان در عدم ثبات سیاسی ایران و قتی سازمان ملل نیز در تحریمها شرکت دارد، عدم تعهدپاکستان را به مفاد قرارداد بیشتر موجه جلوه میدهد.
آخرین خبر در این زمینه حاکی است که :"جریان گاز در خط لوله صادرات گاز ایران به پاکستان تازه از سال ۲۰۱۴ میلادی برقرار می شود."(۲۵ خرداد ۸۹ پارس دیلی نیوز، مسعود میرکاظمی "وزیر" نفت).
و اما بدون شک یکی از دلایل عمده روی آوری وزارت نفت به تمرکز بر روی صادرات گاز تنها از طریق خط لوله، سلطه سپاه بر روی این پروژه خط لوله به اروپا و پاکستان است.
در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۸۹اکونیوزاعلام کرد :" شرکت ملی گاز ایران پروژه ساخت فاز دوم خط لوله هفتم سراسری (صلح) به طول تقریبی ۲۷۰ کیلومتر را نیز به قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا واگذار کرد!"بگذریم که در خرداد ماه سال ۱۳۸۴ به قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا واگذار کرد!"
قرارداد ساخت فاز اول خط لوله هفتم (صلح) به طول تقریبی ۹۰۷ کیلومتر با قراردادی یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلاری به قرارگاه خاتم الانبیاء واگذار شده بود.
این موارد در حالی است که سایت جهان نیوز در اردیبشهت ماه گزارش داد که: "هم اکنون مذاکرات شرکت ملی گاز ایران و قرارگاه خاتم الانبیا برای ساخت قطعه سوم این خط لوله به طول تقریبی ۶۰۰ کیلومتر از اهواز تا دهگلان کردستان به صورت ترک تشریفات در حال انجام است. ارزش تقریبی ساخت این خط لوله صادراتی گاز حدود یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار برآورد می شود.
جالب توجه است که با در دست گرفتن پروژه ساخت خط لوله هفتم توسط سپاه، مرتب با افزایش هزینه این خط لوله نیز اعلام میشود. جواد اوجی مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران اخیرا در جمع خبرنگاران در خصوص افزایش ۵۰۰ میلیارد تومانی هزینه ساخت فاز اول خط لوله هفتم سراسری، گفت: با توجه به حجم این پروژه گازی افزایش هزینه موضوعی طبیعی به نظر می رسد!!
علاوه بر اینها این امر که آیا صادرات گاز از طریق خط لوله از نقطه نظر اقتصادی با صرفه است یا نه، منوط به ثبات و موقعیت و وجهه سیاسی و نفوذ منطقه ای کشور ارائه دهنده محصول نیز دارد.امری که علاوه بر عواملی همچون شرایط آب و هوایی مسیر انتقال، بعد مسافت، طول مدت قرارداد و امنیت منطقه، در تعیین قیمت گاز صادراتی اثرات خاص خود را میگذارد. نکته قابل تامل آن است که به دلیل هزینه بر بودن انتقال گاز از طریق خط لوله، معمولاً قراردادهای گازی برای مدت زمان طولانی و معمولاً بیشتر از ۲۰ سال منعقد می گردد. به دلیل طولانی بودن مدت اینگونه قراردادها، ارزش چنین قراردادهایی بسیار زیاد بوده و برای هر سنت قیمت گاز در این قراردادها چانه زنیهای متعدد بایستی صورت گیرد و شناور گذاشتن قیمت نیز از اجزاء لاینفک این قراردادها بایستی باشد.
همانگونه که اشاره شد در کنار بحران غرب بر سر پرونده هسته‌ای ایران و امتیازها و فشارهای آمریکا بر هند برای امتناع از این توافق گازی بروز اختلاف نظر میان هند و ایران بر سر قیمت گاز صادراتی و عدم‌توافق بر سر میزان حق ترانزیتی که هند باید به پاکستان بپردازد که از عمده عوامل کندی مذاکرات بر سر صادرات نفت ایران به هند و پاکستان بودند، نظام ولایت فقیه برای راضی‌کردن هند و خنثی‌کردن تلاش‌های آمریکا، قیمت‌هایی را برای گاز صادراتی این خط لوله پیشنهاد کرد

در صفحه۱۱

«۲۶خردا د، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق »

حاکمیت را اشغال و ناگزیربودند درموقع زمامداری خویش، منویات دیگران را از بیگانه و خودی بموقع اجرا بگذارند. اینگونه دولتهای اسیرتعهدات، ناچاردرموقع زمامداری بایستی کارمندانی برسرامور حساس بگمارند تا بتوانند تعهداتی را که کرده اند از این راه اجرا نمایند. دراین صورت پر واضح است که کارمندان صحیح وبا وجدان مطیع ومنقاد چنین حکومتی نشده و حکومت هم بحکم اجبارکارمندی راکه قلاده انقیاد داشته باشد سرکارخواهد آورد. تکرار اینگونه دولتها واستمرارآن رویه ناپسند بتدریج چرخ دادگستری را منحرف ساخته و درنتیجه راه کجی را که بمنظور نمیرسانید پیمود.»

(ازمتن گزارش وزارت دادگستری حکومت ملی دکتر مصدق به مجلس شورای ملی-سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۱)

دراین بخش قبل ازاینکه نطق مصدق درمخالفت با اقدامات داور در تشکیلات جدید عدلیه (دادگستری) و تفسیر داور از اصل ۸۲ قانون اساسی و همچنین لوایح و گزارش حکومت ملی دکتر مصدق برای اصلاح دستگاه قضائی در دوره ۱۷ مجلس شورای ملی که خوانده شد . بعنوان اسناد تاریخی بیاورم، برای روشن شدن واقعیت اصلاحات دردادگستری، دردوره رضا شاه و نیز دوره محمد رضا شاه، توضیح زیر را ضرور دانستم:

در تحولات سیاسی تاریخ معاصرایران از انقلاب مشروطه تا کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء طباطبائی ورضا خان وانقراض قاجاریه وبه سلطنت رسیدن رضا خان پهلوی، نقش سیاست دولت فخیمه انگلیس وهمکاری عناصرداخلی نظیرداور، تیمورتاش، نصرت الدوله، عدل الملک دادگر، سیدمحمد تدین، دبیراعظم بهرامی، ذکاءالملک فروغی، سرداراسعد بختیاری، عماد السلطنه فاطمی، سهام السلطان بیات، سرلشکرطهماسبی، سرتیب مرتضی خان یزدان پناه، سرهنگ محمد خان درگاهی و کریم آقا بوذرجمهری وعبدالله یاسائی باید مورد توجه قرار داد.

داورو تیمور تاش و فیروز میرزا نصرت الدوله در تحکیم پایه های سلطنت استبداد رضا خانی سهم بسزایی داشتند و این سه نفر، پس از خلع قاجاریه و به سلطنت رساندن رضاخان، از ارکان مهم و مقامات بلند پایه کشور شدند.

محور فلسفه سیاسی آنها، «رهبر مقتدر» و« دولت متمرکز و مقتدر»، قادر به تامین امنیت، نظم عمومی، حکومت قانون، نوگرائی و توسعه جامعه ملی بود. درک آنها از نو گرائی و تجدد، «اخذ فرهنگ غرب»، بدون توجه به این واقعیت بود که فرهنگ، حاصل فعالیت اعضای مستقل و آزاد و حقوقمند یک جامعه مستقل است. این فرهنگ بالیدن و بالایش دست اوردها در جریان تاریخ و نیز ارزشهای دیرپای فرهنگ ملی و اخلاق جامعه است. جامعه مستقل نیروهای محرکه را بکار رشد خود می گیرد و در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فرهنگ نو به نو و متحول می شود. اما ذهنیت آنها از فرهنگ غرب تقلیدی بود و نقش نخبه را دراوردن مردم به تقلید از ان فرهنگ می دانستند. با این تصور، از رضا خان دست نشانده و سرسپرده انگلیس، در کودتای ۱۲۹۹ و واقعه «۹ آبان ۱۳۰۵ در مجلس شورای ملی » وسپس تشکیل « مجلس مؤسسان » کذائی وانقراض قاجاریه که ناقض قانون اساسی بود، حمایت می کردند. فرمانروا یا همان « لویاتان بزرگ» (۱) با حمایت این «روشنفکران نوگرا» ساخته شد و بر تارک کشورعقب افتاده ایران، بنام « تجدد»، انقلاب مشروطیت را که تحول فرهنگی تعیین کننده ای بود که مردم در آن شرکت جسته بودند و مهمترین دست آورد آن انقلاب را که تفکیک سه قوه و استقلال نسبی هریک از آنها بود، زیرپا گذاشتند. تجدد خواهی فروغی، داور، تیمورتاش، نصرت الدوله و... بر اصول استقلال و آزادی و درک صحیحی از رشد، استوارنبود. حقوق بشرکه محورآن، استقلال، آزادی و کرامت انسان می باشد، در فلسفه سیاسی « تجدد خواهی» آنها جائی نداشت و همچنان که امروزه در بین برخی از روشنفکران و سیاسیون منزلت انسانی، اخلاق، عدالت، استقلال و حقوق ملی بنام « مدرنیته» و «جهانی شدن» جائی ندارد! به بیان دیگر؛ حکمت عملی آنها با اندیشه نوگرائی و لیبرالیسم غرب، که فیلسوفانی چون منتسکیو، روسو و جان لاک ، کانت و... تدوین کرده بودند، نیز در تضاد بود. زیرا از نظر کانت:

۱ - آزادی را، مادامی که با آزادی هرفرد دیگر، بتواند درچارچوب یک قانون عمومی برقرار باشد، تنها حق اولیه‌ای می داند که به هرانسانی به دلیل انسان بودنش تعلق دارد. و همهٔ دیگر اصل‌های حقوق بشری مانند برابری و استقلال انسان را از همین اصل بنیادین آزادی مشتق می‌کند.

به بیان دیگر، «به گفته کانت، «تنها یک حق فطری وجود دارد و آن آزادی (استقلال از مجبور بودن به انتخاب شخصی دیگر) است تا آنجا که این آزادی می‌تواند با آزادی هر شخص دیگری منطبق با قانونی کلی وجود داشته باشد.» کانت وجود هراساس دیگری را برای دولت انکار می‌کند و بویژه مدلل می‌کند که رفاه شهروندان نمی‌تواند اساس قدرت دولت باشد. او مدلل می‌سازد که دولت نمی‌تواند به‌طور مشروع هیچ برداشت خاصی را از خوشبختی به شهروندانش تحمیل کند. زیرا با چنین کاری فرمانروا با شهروندان همچون کودکان رفتار خواهد کرد و خواهد پنداشت که آنان ناتوان از فهم این هستند که چه چیزی برایشان سودمند است یا مضر.» (۲)

۲- « ازنظروی، حق قانونی و مشروع تنها در دولت وجود دارد و دولت تنها هنگامی صاحب مشروعیت است که دولت قانون باشد. غایت حق و دولت در آن است که جامعه اخلاقی متشکل از افراد آزاد و برابر را سامان دهد و تحکیم کند. دولت برای کانت از یک طرف ابزار آزادی است و از طرف دیگر نتیجه تأثیر پایدار طبیعت. چنانچه این تأثیر پایدارطبیعت وجود نداشت، افراد، همه انسانهایی اخلاقی بودند که اصولا" نیازی به نظمی بیرونی (دولت) نمی داشتند و درواقع به صلح جاودان دست یافته بودند.» (۳)

۳- « مهمترین عامل برای کانت، همان تفاوت میان دولت مبتنی بر قانون اساسی و دولت مبتنی بر خودکامگی است. درست به همین دلیل بود که کانت از انقلاب فرانسه تا آنجا که به اندیشه قانون اساسی وفادار بود، پشتیبانی اصولی کرد و زمانی که این انقلاب به سلطه خودسرانه و حکومت وحشت گیوتین تغییر شکل داد و منحرف گردید، آن را به مثابه خیانتی به ایده ها و آرمانهای درست اولیه محکوم نمود. در فلسفه سیاسی کانت، ترکیبی از سه عنصر: آزادی، قانون وقهر، اجتناب ناپذیراست. به نظراو، قانون وآزادی منهای قهر، یعنی بی سالاری (آنارشی)؛ وقانون وقهر، منهای آزادی، یعنی استبداد که دردوحالت می تواند بروز کند: آزادی بدون قانون و قهر، به وضعیت توحش می انجامد؛ وقهربدون آزادی و قانون، به نظام بربریت.» (۴)

یا اینکه آنها با این ارزیابی نادرست از تجربه جان لاک که: "هدف دولت، مصلحت بشر است و چه چیز برای افراد بشر بهترین است: اینکه مردم همواره در معرض اراده بی‌حد و مرز استبداد باشند یا اینکه حاکمان نیز هنگامی که در استفاده از قدرت خود افراط می‌کنند و ان را برای نابودی و نه حفظ دارایی ملت خود به کار می‌برند، در معرض مخالفت قرار گیرند؟"

ج. رابرتسون در در نقد لاک نوشت. لاك با این شیوه موفق سخنوری - گرچه که خود آن را قبول نداشت- نه تنها انقلاب ۱۶۸۸ بلکه جمهوری کوتاه مدت کرامول را نیز که در ۱۶۴۹ چارلز اول را بر همین اساس- یعنی جنگ با افراد تحت سلطه خود و قتل آنان- اعدام کرده بود، موجه جلوه می‌داد. محاکمه شاه، یك رویه قضایی ناموفق بود - چرا که امتناع وی از شرکت در محاکمه، جناح غوغا طلب مجلس را از استدلال درباره مورد حقوقی "ستمگرکشی" محروم کرد - اما لاك به اظهارنامه‌های مکتوب دادستان این محکمه، "جان کوك"، استناد می‌کرد که نشان می‌داد حاکمان برتر از قانون حافظ آزادی افراد تحت سلطه آنان نیستند. این استدلال تهدیدی علیه شاهان خودکامه دیگر چون لویی چهاردهم (" من خود حکومت هستم") بود. در صورتی که حکومت آنان چنان خودسرانه و مستبدانه باشد که به جای حمایت از حقوق باقی‌مانده ملت خود، از آن حقوق بکاهند، احتمال خلع آنان وجود خواهد داشت.(۵)

حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت که یک دوره شش ساله، نخست وزیری رضا شاه داشت از تجدد بلواری آن دوران یاد می کند و در خاطراتش نوشته است:« روزی به شاه - رضاخان - عرض کردم: تمدنی که آوازه اش عالم گیراست، دوتمدن است: یکی تظاهرات در بلوارها، یکی تمدن ناشی ازلابراتوارها، تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی ازلابراتوارها وکتابخانه هاست. گمان کردم به این عرض من توجهی فرموده اند. آثارکه بیشترظاهرشد، تمدن بلوارها بود که به کارلاله زار می خورد ومردم بی بند و بارخواستاربودند »(۶)

جان کلام پیام امانوئل کانت (Immanuel Kant) به انسان های ساکن این ربع مسکون از زمین این است که:« بنابراین، اگر پرسیده شود که آیا اکنون در دورانی بسر می بریم که به روشنایی رسیده است؟ پاسخ این خواهد بود: نه! اما بی گمان در یک دوران روشنگران هستیم. با توجه به وضعیت کنونی چیزها، راه سخت درازی مانده است تا ان که انسان ها همگی در وضعیتی باشند یا حتی بتوانند در این وضعیت گذاشته شوند که در امور دینی به درستی و با اطمینان و بدون راهنمایی دیگری به خرد خویش روی اورند. اما نشانه های روشنی داریم بر این که اکنون گستره ای در اختیار ایشان نهاده شده تا آزادانه ذهن خود را بپرورانند، و بر این که مانع های روشنگری همگانی یا خروج انسان ها از کودکی خود کرده شان اندک کم می شود. از این دیدگاه، عصر حاضر عصر روشنگری یا قرن «فردریش» است. فرمانروایی که برای خود ناشایست نمی داند که بگوید این را وظیفهٔ خود می شمارد که در امور دینی هیچ فرمانی به مردم ندهد و انان را در این زمینه از هر جهت ازاد بگذارد، و به این ترتیب از پذیرش عنوان خودبینانه روا داری سرباز می زند، خود به روشنگری رسیده است؛ و درخور ان است که از سوی همروزگاران و ایندگان قدرشناس همچون نخستین کسی بزرگ داشته شود که نوع انسان را، دست کم تا جایی که به حکومت مربوط می شود، از کودکی رهانده و هرکسی را ازاد نهاده تا در تمامی امور وجدانی از خرد خویش سود جوید.» (۷)

دیگراینکه، این جماعت تجدد خواه ازاندیشه و فلسفه آزادی انسان و دولت حقوقمدار فاصله داشتند. و در بادی امر، در بازی قدرت در چنبره اهرمهای آن، «عبدالحسین تیمورتاش به وزارت دربار رسید. امور لشکری را رضاخان شخصا" به عهده گرفت و امور کشوری را به عهده وزیر دربار گذاشت. حتی انتخاب رئیس الوزراء را نیز به او واگذار کرد. نصرت الدوله فیروز به مقام وزارت مالیه منصوب شد و دکتر میلسپوو مستشاران آمریکایی را که مانعی در جهت اقدامات شاه بودند، کنار زد. داور ابتدا وزارت فوائد عامه رامتصدی شد، پس از مدت کوتاهی با اختیارات کامل به وزارت عدلیه منصوب گردید. وی ابتدا عدلیه را منحل و سپس سازمان قضایی جدیدی براساس دادگستری نوین با محتوای استبدادی بنا گذاشت زیرا با این تفسیر غلط از ماده ۸۲ قانون اساسی که ضامن استقلال قضات بود گفت: «مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی ان است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی توان بدون رضای خود از شغل قضائی به شغل اداری و یا صاحبمنصبی پارکه(دادسرا) منتقل نمود و تبدیل محل ماموریت قضات با رعایت رتبه انان مخالف با اصل مذکور نیست!!» این تفسیر چنان است که بوسیله یک ماده قانون احترامی بگویند ریسمان سفید یعنی ریسمان سیاه.» و داور با تصویب آن در ۲۶ امرداد ۱۳۱۰ شمسی استقلال عدلیه (دادگستری) را متزلزل و ویران نمود و امنیت جانی، مالی و حیثیت انسانی تامین و امنیت نداشت. و با تصویب قانون مقدمین علیه امنیت و سلطنت و همچنین از مخالفان دارای مرام اشتراکی بود. این قانون نیز در همان سال ۱۳۱۰ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید و سه تا ده سال زندانی داشت. کسانی که مخالف عملکرد رضاشاه و بعدها محمدرضا شاه بودند با همین قانون، محاکمه و روانه زندان ها می شدند

میرزا علی اکبر خان داور آنگاه به وزارت مالیه رفت و درآن وزارتخانه دست به اقدامات مهمی زد. به این ترتیب، این سه مرد سیاسی باپی ریزی نظامی، مالی و قضایی کشور، نقش اساسی در بنیاد سلطنت پهلوی به عهده گرفتند.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دادن!
ما بارگه دادیم این رفت ستم برما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
(۸)

سیر تحول جامعه درتاریخ معاصر ایران و تجربه دوران حکومت پهلوی اول و دوم و دوران سی ساله رژیم ولایت فقیه وبویژه دوران حکومت خاتمی معلوم می کند که رشد، از راه استقرار دمکراسی و برخورداری ایرانیان از حقوق انسان، بدون استقلال و ازادی و درکار امدن میزان عدالت، و بنا بر این، برقرار شدن حاکمیت جمهور مردم میسر نخواهد گشت. تجربه و سرنوشت تجدد خواهان دوران رضا شاه پهلوی و اصلاح طلبان و ترقی خواهان رژیم کودتای دست نشانده انگلیسی – امریکائی محمد رضا شاه و اصلاح طلبان درون رژیم استبدادی و فاسد و جنایتکار ولایت فقیه درس عبرت است. تکرار تجربه شکست خورده البته پشیمانی ببار می اورد. تا این هنگام، ما تجربه شکست خورده را تکرار کرده و پشیمان شده و باز تکرار کرده ایم. استمرار بخشیدن به تکرار و پشیمانی به مرگ در ویرانی می انجامد. از این دور و چنبره بیرون باید رفت.

سرانجام سرنوشت نصرت الدوله و تیمورتاش و همچنین سردار اسعد بختیاری که جانبدار و مجری نظریه تجدد و اصلاحات در چارچوب سلطه خارجی و استبداد داخلی شدند، این بود که بدست «سمبل مقتدر» شان رضا خان، به قتل برسند.

علی اکبر خان داور چون می دید « ازروزی که سردارسپه سابق به سلطنت رسید و رضا شاه پهلوی شد، تمام کسانی که صادقانه دررسیدن به هدفش یاری داده بودند لجن مال کرد، تهمت دزدی به آنها زد، لاجرم یا درگوشه زندان جان سپردند یا تحت نظر پلیس در نهایت ترس و وحشت ادامه حیات می دادند. چه بسا که اموال غالب آنها نیز مصادره شده بود. داور تک تک افراد را به یاد می آورد: نصرت الدوله فیروز، عبدالحسین تیمورتاش، سرداراسعد بختیاری، سید محمد تدین، رضا افشار، فرج الله بهرامی دبیر اعظم، علی دشتی، زین العابدین رهنما، عدل الملک دادگر، از نظامیان سرتیپ جان محمد جان، امیرلشگرمحمود آیرم، سرهنگ پولادین، و سرلشگر حبیب الله شیبانی همه از نزدیکان و محارم سردار سپه دیروزورضا شاه امروزبودند. شرح خدمات هرکدام ازآنها به پهلوی کتابی قطورلازم است.

دبیراعظم بهرامی رئیس دفترمخصوص که قسم شاه غالباً به جان اوبود، نویسنده سفرنامه خوزستان، نویسنده تمام نطق های حماسی و احساسی وادبی سردار سپه و رضا شاه، وزیر مقتدرپست وتلگراف، استاندارفارس، استاندارخراسان اکنون باید درگوشه زندان بسربرند و امیدی به نجات او نباشد. جسم و جان داوررا نیزفشاری طاقت فرسا در آورده بود وهرآن منتظر بود که به سرنوشت دوستان خود دچار شود. گاهی از این بابت دچارتوهم می شد که چرا تاکنون به سروقت من نیامده اند، علی الخصوص که حدس می زد در وزارت مالیه نتوانسته است نظر شاه را به خود جلب کند.». (۹)

سرانجام « روزی که شاه نسبت به بعضی امور مالی به او تغیر کرده بود، داور که فکراوبه واسطه استعمال الکل قدری مشوش بود، توهم کرد که او را معزول ومحبوس خواهند کرد وبه قول شیخ الرئیس ابوعلی سینا در موقعی که به حکم شاه او را به حبس می بردند گفت « رفتن به این خانه معلوم و بیرون آمدن آن غیرمعلوم است» و شاید درمحبس مانند دیگران او را تلف کنند، لذا (دربهمن ۱۳۱۵) خودکشی را ترجیح داد.(۱۰)

علی رغم اینکه نگارنده با روش سیاسی فروغی موافق نیستم و او را یکی از معماران استبداد رضا شاهی می دانم ولی از خدمات فرهنگی او درتاریخ معاصرایران نمی توان صرفنظر کرد. فروغی روابطش با «رضا شاه غیر از روابط رضا شاه با سایر رجال و مقامات بود. دیگران با رضاشاه همکاری می کردند ولی فروغی معلم شاه بود. تمام تعزیه گردانیهای دوران سلطنت رضا شاه به دست او انجام گرفته بود. شاه تمام حرفهای محرمانه خود را با او می زد و او راه گشائی می کرد و از این لحاظ قرب و منزلتی خاص داشت و فروغی برای شفاعت محمد ولی خان اسدی که در یک دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام شده بود به نزد رضا شاه رفت. شاه با خشونت گفت باز دفاع می کنی؟! باز حمایت می کنی؟! باز شفاعت می کنی؟! برو برو به خانه خودت دیگر لازم نیست اینجا بیائی با تو کاری ندارم. فروغی با رنگ پریده تعظیمی کرد و از کاخ خارج شد...» در روز دهم آذر ۱۳۱۴ روزنامه اطلاعات را بدست فروغی دادند. فروغی با تعجب این خبررا مرورنمود: فروغی رئیس الوزراء به واسطه علت مزاج استعفای خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم نمود! (۱۱)

پس از «واقع قیام مسجد گوهرشاد درخراسان پلیس ضمن سانسورنامه های پستی، نامه ای ازمحمد علی فروغی، رئیسالوزرای آن روزگار، خطاب به محمد علی اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی پدر شوهر دخترش به دست آورد که در ضمن گله از روزگار و لاعلاجی و بیچارگی خود در برابر رفتار خشن حاکم زمانه این بیت شعر را نوشته بود:

در کف شیرنرخونخواره‌ای
غیرتسلیم و رضا کوچاره‌ای؟ »(۱۲)

نگارنده بخشی ازبیانات ارسلان خلعتبری وکیل ورثه سردار اسعد در دیوانعالی کشور پس از شهریور ۱۳۲۰ که جدای از دفاعیات موکل خود، انتقادهای جالب توجه، واضح و آشکاری را از نظام استبدادی آن زمان داشته، که جهت استفاده شما خوانندگان محترم در اینجا می آورم:

در صفحه۱۵

«۲۶خردا د، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق »

«قبل از کودتای ۱۲۹۹ و قبل از سلطنت رضا شاه، ما عدلیه داشتیم، از حیث تشکیلات، کوچك تر ولی از حیث معنی، بالاترازعدلیه دنیا پسند مرحوم داور بود. من نمی گویم آن عدلیه، عدلیه ای بود که نمی بایستی اصلاح شود، بالعکس آن عدلیه احتیاج به اصلاحات داشت، ولی فرقی که با عدلیه دنیا پسند دوره بعد داشت، این بود، که آن عدلیه زیر بار امر دولت و وزیر و امیر و سردار و غیره نمی رفت، و استقلال داشت، برعکس عدلیه دنیا پسند، که التی بود در دست شهربانی، وزرا و دربار و حتی پیشخدمتها و شوفرهای دربار و کسانی که کلاغشان از بام دربار، پرواز می کرد. وزیر عدلیه که صلح عدلیه بشمار می رفت، از یك طرف ادعای اصلاح عدلیه را می کرد و از یك طرف، نیات حکومت را بوسیله مدعی العموم و محاکم، مخصوصا دیوان جزا و ادارات ثبت اسناد، و بوسیله وضع قوانینی که فقط به لحاظ جنبه منافع شخصی می گذشت، اجرا می کرد. برای اینکه قضات را مرعوب و استقلال را از آنها سلب کنند، تا قاضی، فکر عزل خود و نان زن و بچه خود را کند، و عدالت را در مقابل احتیاج، تسلیم نماید، یا به عبارت دیگر چون مرد آزاد فکر نکند، و امر قوه مجریه را بدون تأمل اجرا کند. بدست وزیر قانون دوست داور، تغییر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را به مجلس پیشنهاد کردند، و از آن روز دستگاه قضائی، در تحت قوه مجریه قرار گرفت. زیرا عزل و نصب و تغییر و تبدیل و انتظار خدمت قاضی، به اختیار وزیر درآمد. با این وصف قوه قضائیه نیز مکانیزه، یعنی ماشین شده بود، و به همین جهت بود، که در بعضی از محاکمات، رأی قاضی را شهربانی انشاء و به وزیر عدلیه دیکته و وزیر هم بوسیله مدعی العموم به محکمه تقریر و تلقین می کرد. اما این را بگویم، که با آنکه آن سختی و تشدد در کار بود، معذلك بی انصافی است، اگر بخواهیم حکم کلی کنیم و بگوئیم، همه قضات ما مکانیزه یا ماشینی شده اند، خیر، یك دسته بودند، که خاصیت انسانی را از دست ندادند و ماشینی نشدند و یك دسته بودند که قبول کردند پیچ و مهره ماشین غلام سازی شوند، چون هر محکمه، خود مستقل است. اگر بگوئیم دستگاه قضائی، چون فاسد شده بود، پس در نتیجه همه کارکنان آن دستگاه تسلیم نشدند و شرافت خود را حفظ کردند و آن دسته همان هائی هستند، که باید هر چند سال منتظر ترفیع باشند، و به زحمت و سختی، مراحل ترفیع را طی کنند. ولی آنهائی که همردیف آنها بودند و نقشه غلام سازی را به عهده گرفتند، امروز به درجاتی رسیده اند، که اگر بعضی از قضات فاضل و دانشمند ما بخواهند از آنها دیدن کنند، شاید جاه و جلال و مقام آنها اجازه ملاقات به آنها ندهد، و هفته ها لازم باشد که بتوانند از رفقای قدیم خود دیدن کنند. من چون وکیل هستم، اگر بخواهم اسم آنها را در این محکمه بیاورم، ممکن است به بنده نسبت مداهنه شود، ولی همین آقای کسروی(۱۳) را که امروز وکیل است و روزی قاضی بوده، برای مثال عرض می کنم: او اولین کسی بود که بر علیه دربار حکم داد، ولی وزیرعدلیه وقت، به جزای این جسارت، عذر او را از عدلیه خواست و همین کسروی بود، که وقتی تهدید به انتظار خدمت شد، در جواب گفت: من منتظر خدمت نخواهم بود، خدمت در انتظار من خواهد بود. نتیجه ای که می خواهم بگیرم این است، که در آن دستگاه هر کس کار کرد، از روی اجبار نبود. به لحاظ موقعیت آن روز، بقای در آن دستگاه را ترجیح می داد، لذا چنین اشخاصی اعم از وزیر و مستشار تمیز و قاضی و مدیر کل و احمدی تماما مسئول اند، و فرقی در مسولیت بین آنها نیست. زیرا عالما و قاصدا خود را به آن دستگاه فروخته بودند، احمدی به قیمت کمتری خود را فروخته بود، آنها به عوض، بیشتر، آیا می دانید فلسفه به شکل کلاس قضائی چه بوده؟ البته در آن کلاس که هزارها نفر قاضی بیرون آمده، اشخاص تحصیل کرده و طلبه های فاضل هم وارد می شدند، ولی شرط ورود آن یك دیکته و یك انشاء و یك سؤال صرف و نحوی بوده، وزیرعدلیه که خود تحصیل کرده بود، مگر نمی دانست، با شش ماه جزوه خواندن کسی قاضی نمی شود، پس چرا این طورعمل می کرد؟ زیرا آن دستگاه قاضی مکانیزه لازم داشت، تا اگر روزی قضات مجرب به کنار روند، هزار قاضی سفارشی که در ظرف چند ماه تهیه شده، وجود داشته باشد. چرا وزارت دادگستری عده زیادی از قضات مجرب را به عنوان اینکه پیرهستند، خارج کرد؟ مگربرای قضات، پیر بودن و مجرب تر بودن پسندیده تر نیست؟ چرا فقط برای آنکه آن روز قاضی مکانیزه ماشینی، می پسندیدند؟ تا همانطوری که غلام مجلس قوانین را مثل ماشین تصویب می کند، غلام عدالت نیز نامه اوامر را مثل ماشین اجرا نمایند.

ما در بسیاری از محاکمات دیدیم، قضات زیر بار اوامر نرفتند، ولی از خدمت منفصل شدند، یا تغییر یافتند. اما آنهائی که زیر بار اجرای امر وزیر یا دستگاه مجریه رفتند، مستحق مجازات اند. موقعی که منصور وزیر طرق در دیوان تمیز محاکمه شد، صدرالاشراف وزیر عدلیه بود. شاه با او چند روزقبل ازمحاکمه، درهیئت وزرا با حضور مرحوم داور صحبت کرده، گفته بود: ادعانامه راجع به منصور را خواندم، دلایلش بد نبود، صدرالاشراف در جواب گفته بود: (تشخیص دلائل و صحت ادعا با محکمه است، و فعلا نمی توان خبری عرض کرد) این حرف به شاه گران آمد، و گفت: شما وزرا با هم تبانی کرده اید. فردا مجددا صدرالاشراف نزد شاه می رفت و نسبت به حرفهای آن شب خواست سوء نظر را از شاه دور کند. شاه به او گفت: (دربار قاجاریه نیست و کسی را که نخواهم فورا اخراج خواهم کرد) ضمنا به صدرالاشراف گفته بود: (وسط سرت چرا گرد شده؟ آیا از فشار عمامه است؟، وسط سرمن هم گرد شده اما ازکلاه قزاقی است) مقصود از این حکایت آن است، که چون صدربا آن مقدمه درکار محاکمه منصور دخالت نکرد، و محکمه آزاد بود، حکم تبرئه منصور صادر شد. اما به فاصله کمی صدر از کار افتاده، و معلوم شد، که در آن دستگاه وجود صدر مفید نخواهد بود، و بعد از آن تاریخ، دیگر دستگاه قضائی مثل موشی در چنگال قوه قضائیه، قوه مجریه و مخصوصا شهربانی بود. پس تمام آنهائی که در آن دوره کار کرده اند، خودشان مسئول عمل خودشان هستند. شاه سابق مسؤول عمل آنها نیست. اگر کسی بگوید شاه که اصل کاری بود، رفته، به این بیچاره ها چه کار دارید؟غلط است. اینها بیچاره نبودند، اینها چاره داشتند، چاره شأن این بود، قبول خدمت نکنند و بعد زیر بار امر خلاف قانون نروند، و استعفا بدهند. بدیهی است، بودن در آن مقامات با ارتکاب آن چنان اعمال ملازمه داشت، اینها می خواستند، کار و مقام داشته باشند؛ تقرب و تشخص در آن دستگاه داشته باشند؛ و بدین جهت به اعمال بد تن در می دادند. بنابراین، در دستگاه قضائی هم هرکس تخلفی کرده، و زیر بار امر رفته، خود را به دستگاه غلام سازی فروخته و مسؤول است.» (۱۴)

زنده یادالهیارصالح که در زمان حکومت احمد قوام- ۱۳۲۵- تصدی وزارت دادگستری را بعهده گرفت می گوید: پست دادگستری را ازاین جهت انتخاب کردم که درزمان مرحوم داور شش سال سابقه خدمت دردستگاه قضائی داشتم وامیدواربودم به این وسیله بتوانم اشتباهی را که آن مرحوم درتفسیرغلط اصل ۸۲ قانون اساسی مرتکب شده بود جبران و لایحه الغای آن را تقدیم مجلس کنم. (۱۵)

صالح درباره سوء استفاده«سیاسیون» از« تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی» به این مهم اشاره می کند که: «اما در باره تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی لایحه الغای آن را در اولین جلسه مجلس شورای ملی که پس از رأی اعتماد به دولت تشکیل شد تقدیم کردم و ظاهراً مورد حسن استقبال نمایندگان واقع گردید و به فوریت آن رأی دادند ولی لایحه در باطن مخالفین زیاد داشت. زیرا یکی از طرق استفاده «سیاسیون » کشور امکان تغییر و تبدیل قضات دادگستری است تا ملاحظه می کنند فلان قاضی ممکن است در فلان پرونده که مورد نظرشان است رأی مخالف بدهد به وزیر دادگستری فشار می آوردند که آن قاضی را به جای دیگر منتقل نماید و حتی در تعیین جانشین او هم دخالت می کردند.

این جریان، اعتماد مردم را از دستگاه قضائی سلب کرده و ریشه تمام مفاسد می باشد. به این جهت آنچه از قوه من بر می آمد کردم ولی به جایی نرسید .»(۱۶)

علی اکبر داور

او درادامه آن در خاطراتش در باره مخالفین استقلال قضات در دادگستری می افزاید:

«لذا(آنها) دست به مقاوت منفی زده و نگذاشتند حتی یک جلسه ازکمیسیون دادگستری مجلس تشکیل شود و این لایحه درآن مطرح گردد. بزودی به من ثابت شد که در این امرما باشکست مواجه شده ایم و آن موقعی که اعلیحضرت همایونی(محمد رضاشاه) در یکی از سلامهای رسمی موقعی که جلوی صف قضات رسیدند با یک لحن و یک ژستی راجع به این لایحه صحبت فرمودند که حاضران استنباط کردند اعلیحضرت در باطن با تصویب این لایحه موافق نیستند ومطابق معمول که هروقت پادشاهان صحبتی می فرمایند مستعمین به عنوان ادب یا خوشایند اعلحضرت با گفته شاهانه نه فقط مخالفت نمی کنند بلکه با چرب زبانی آن را تصدیق می نمایند، آقایان رئیس ودادستان دیوان عالی کشوربه عرض رساندند شاید بهتر بود قبلا تسویه ای به عمل اید و سپس دست به این کار زده شود. البته خبر این جریان به همه رسید و مسلم گردید که موضوع تصویب لایحه تقدیمی منتفی است.» (۱۷)

** بالاخره مصوبه ای که در زمان تصدی وزارت عدلیه داور از مجس شورای ملی گذارانده شده بود، در زمان حکومت دکتر مصدق با استفاده از اختیارات قانونی خود این قانون و تفسیر تحریف گونه را ـ که نه تنها با روح قانون هماهنگی نداشت، بلکه با متن، قرائت و سیاق قانون هم مطابقت نداشت ـ نسخ کرد.

در دوره زمامداری دکتر مصدق، تغییرات قضایی به معنی دگرگونی اصول و چارچوب نظام قضائی مملکت نبود لایحه تحول شامل مجموعه ای از تغییرات ساختاری و شکلی بود که متناسب با فضای سیاسی آن روز و با هدف دموکراتیك کردن دستگاه قضایی صورت گرفت. در حقیقت تحول نظام قضایی دوره مصدق خارج کردن دستگاه قضایی از حال و هوای حکومت استبدادی رضاخان بود.

سازمان دادگستری شامل تشکیلات قضایی و اداری دادگستری بیش از سایر جنبه های نظام قضایی در این دوره در معرض تغییرات قرار گرفت. (۱۸)

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ انگلیسی - امریکائی بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق، رژیم کودتا با نقض قانون اساسی، آزادی و استقلال سه قوا را مخدوش کرده و پایمال نمود و لوایح قانونی که در جهت «اصلاح دادگستری و دیگر ادارات دولتی » بود بوسیله کمسیون دادگستری در شهریورماه ۱۳۳۳ بدون استثناء الغاء گردید. خودکامکی شاه تمامیت خواه و رویه سیاسی او که خواست توقعات منافع فردی و گروهی و سلطه خارجی درایران بود، سرانجام آن رژیم کودتا را دچار بن بست های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کرد که منجر به انقلاب مردمی بهمن ۱۳۵۷ گردید.

نا گفته نماند که در زمان دولت موقت مهندس بازرگان در ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ لایحه قانونی اصلاح سازمان دادگستری و قانون استخدام قضات به تصویب شورای انقلاب رسید که اختیارات گسترده ای از جمله حق انحلال محاکم و مراجع قضایی و ادارات زائد دادگستری و تشکیل مجدد آنها پس از تصفیه را دارا بود.

۲۵ اسفند ۱۳۵۷ طبق لایحه قانون دیوان عالی کشور و دادسرای آن و دادگاههای انتظامی و تجدید نظر منحل گردید. در ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ دیوان عالی کشور با ترکیب جدیدی ایجاد گردید. قوه قضائیه در نظام ولایت فقیه طی این سی سال گذشته کارنامه سیاه ویرانگر، ناقض حقوق بشر و حقوق انسانی بوده است.

* کشتار زندانیان سیاسی در اوائل دهه ۶۰ و شهریور ۱۳۶۷ بدستور شخص خمینی، جنایت برعلیه انسانیت و حقوق بشر و انسان بود.(۱۹)

شاهرودی هنگامی که تصدی قوه قضاییه جمهوری اسلامی را در مردادماه ۱۳۷۸ بعهده گرفت، گفت: «امروز قوه قضاییه ویرانه ای بیش نیست»؛

ده سال بعد مصطفی محقق داماد، مجتهد و حقوقدان در نامه‌ای به محمود هاشمی شاهرودی، (یازدهم مردادماه ۱۳۸۸) نوشت: «در زمان شما، نه نظرا بلکه عملا این رکن اساسی امنیت اجتماعی [قوه قضاییه] نه تنها متزلزل بلکه در ملا عام ویران شد.»

وی عامل اصلی ویرانی نظام دادگستری در ایران را مفهوم «مصلحت نظام» برای توجیه نقض قانون و شرع و نیز تلویحاً اختیارات مطلقه رهبر جمهوری اسلامی دانست.

او از حجاج بن یوسف ثقفی، چهره منفور و نماد خون‌ریزی و خودکامگی در تاریخ اسلام یاد کرد که گفته بود نه به کودکان رحم می‌کند نه به پیران، و بی‌گناهان را به جای گناه‌کاران مؤاخذه خواهد کرد و تنها بر اساس گمان به جلادان تحویل خواهد داد: «همه‌ی این‌ها از اختیارات من است و هرچه من مصلحت بدانم عین شرع است.»

از آن‌جا که قوه قضاییه زیر نظر مستقیم رهبری است و رهبر وظیفه اصلی خود یا «اوجب واجبات» را حفظ نظام می‌داند، در نتیجه قوه قضاییه در جمهوری اسلامی نه مجری قانون که حافظ مصلحت است. به همین سبب است که مرزی روشن میان فعالیت قوه قضاییه، سپاه پاسداران، بسیج، نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات وجود ندارد و تداخل‌ها و مداخله‌های پنهان و آشکار کم نیست.

احمد صدر حاج سید جوادی وزیر اسبق دادگستری در نامه ای به صادق لاریجانی رئیس آدم کش قوه قضائیه می نویسد: « اصلی‌ترین خواسته ملت ایران در قیام مشروطیت که این روزها حتی امکان برگزاری مراسم یکصد و چهارمین سالروز پیروزی آن برای جمع کثیری از فعالان مدنی و سیاسی کشور وجود ندارد، ایجاد عدالت‌خانه بود. ملت ایران به درستی دریافته بودند که تنها یك قوه قضاییه بی‌طرف و فعال می‌تواند موجبات آزادی، دمکراسی و عدالت را در کشور فراهم نماید. متاسفانه این خواسته، هرگز فراهم نگردید. در جریان شکل‌گیری و گسترش انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز به رغم کثرت قضات شریف و فرهیخته، عدم استقلال مدیریت کلان دستگاه قضایی از جمله دلایلی بود که بر آتش اعتراضات دمید و موجبات فراگیری جنبش را فراهم آورد».

او در ادامه آن می افزاید: «امروزه نیز متاسفانه افزون بر مشکلات و نارسایی‌های عمومی، ناروایی‌ها و تجاوز صریح و آشکار از عدالت و بی‌طرفی در کلیت دستگاه دادگستری به چشم می‌خورد. نظیر تطویل دادرسی‌ها، رفتار غیر انسانی با متهمان جرایم عمومی در بازداشتگاه‌های نیروهای انتظامی و امنیتی و وجود قوانین تبعیض‌آمیز پیرامون حقوق زنان و بعضی از اقلیت‌ها که در تعارض آشکار با قاعده (کلامی و فقهی) لطف و احسان الهی و برخی آیات قرآن مجید است. در وقایع اعتراضات مردم پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر، مظالمی از سوی دستگاه قضایی روا شده و احکامی صادر می‌شود که وجدان هر فرد عدالت‌جو و آرمان‌خواهی را به لرزه در می‌آورد».

صدر حاج سید جوادی تاکید می کند: « وضعیت تاسف‌بار قوه قضائیه تا بدان‌جاست که به رغم وجود اسناد و تصاویر فراوان که امروز در سراسر جهان به نمایش گذاشته شده است، صدها نیروی لباس شخصی و بعضاً نیروی انتظامی که در خیابان‌ها به هزاران نفر مردمی که تنها جرمشان طرح پرسش " رای من کجاست؟ " حمله کرده و با چماق و باتوم و اسلحه سرد و گرم آن‌ها را به خاك و خون کشانده و شهید کرده‌اند را کسی مورد پیگرد قضایی قرار نداده و در عوض، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی، دانشجویی، کارگری، حقوق بشری و هزاران نفر مردم عادی که از وضعیت جاری ناراضی هستند را در محاکماتی که نه از قانون در آن خبری هست و نه از عدالت و انصاف، به حبس‌ها و محرومیت‌های طویل‌المدت محکوم می‌سازند.» (۲۰)

محمد نوریزاد مینویسد: «خدایا، سیدعلی(علی خامنه ای)، با گماردن افراد سست و بی‌دانشی چون شیخ محمد یزدی بر راس دستگاه قضا، حیثیت قضا و قضاوت را در کشور ما به خاک انداخت. در کشورهای کافر دنیا، عدالت ناشی از قانون، حتی به رییس‌جمهور و دولت و بزرگان آن کشور می‌پرداخت و به محض تشخیص خطا، آنان را از بلندای قدرت به زیر می‌کشید. اما در کشور ما، قانون و قضا، به طنزی بدل شد که جز شوخی از آن چیزی مستفاد نمی‌شد. ظاهرا همگان، و بویژه بزرگان، راه‌های گریز و دور زدن قانون را به خوبی دریافته بودند و دلیلی برای هراس از گرفتاری نداشتند. آنچنان که گویا جمعی از قاضیان به رشوه، و جمعی به نابخردی، و جمعی به انتشار نکبت در دستگاه قضا مامور شده بودند. و در آن میان، از دست قاضیان صادق و قلیل نیز کاری ساخته نبود. اوج فلاکت دستگاه قضا آنجا پا گرفت که روحانی خالی‌الذهنی چون صادق لاریجانی به حکم سیدعلی بر مسند قاضی‌القضاتی کشور نشست. در طول تاریخ و در همه جای دنیای فهم، قاضی‌القضات به کسی گفته و می‌گویند که در کار قضا و قضاوت، هم بلحاظ علمی، و هم از حیث تجربه، کارآمد قاضیان و کارکشتگان دستگاه قضا بوده باشد. اما این شیخ، بدون این که ذره‌ای تجربه، و ذره‌ای دانش قضایی داشته باشد، بر مسندی نشست که هرگز مستحقش نبود. وی، نیامده آستین‌ها را بالا زد و گوش بفرمان شد و هرچه را که ماموران وزارت اطلاعات و پاسداران امنیتی به او دستور فرمودند، در دستور کار خود قرار داد و برای اولین بار در تاریخ قضا و قضاوت، به خلق جرم‌هایی مبادرت ورزید که از فرط سستی، کودکان را نیز به خنده وا می‌داشت. اما همین جرم‌های خنده‌دار، باعث شد که با امضای این شیخ قضاوت نکرده و قضاوت ندیده، ناگهان صدها مرد جوان و پیر و زن و دختر به زندان‌های انفرادی و شکنجه در افتادند. خدایا، ما به چشم خود دیدیم که انسانیت، در آن ژولیدگی قضایی، چگونه به هیچ گرفته شد، و عدالت و علی و اولاد علی، و همه‌ی آموزه‌های دینی، به اسم دین چگونه به مسلخ برده شدند.» (۲۱)

ادامه دارد...

انقلاب اسلامی

صاحب امتیاز و مسئول:
ابوالحسن بنی‌صدر

Enghelabe Eslami
Fondateur et responsable:
Abolhassan Banisadr
5, Rue General Pershing
F - 78000 Versailles,FRANCE

ارتباط از طریق کامپیوتر:
eMail.: EEZ5760GOF@AOL.COM
http://www.enghelabe-eslami.com

1.5 EURO

نشانی پستی و بانکی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 11 11 18
60046 Frankfurt-Germany
IBAN: DE87500502010000123026
SWIFT-BIC.: HELADEF1822
FRASPA - Germany
Konto No.: 12 30 26
BLZ.: 500 502 01

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اویرو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اویرو لطف کنید و چک نفرستید، وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمائید.

توجه!: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد تلقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوائی و حقوقی را ندارد!

توجه!: نویسندگان محترمی که مقاله می‌نویسند و مایل هستند مقاله‌شان در نشریه چاپ شود، توجه بفرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.757 30 Aug -12 Sep. 2010

شماره ۷۵۷ از ۸ تا ۲۱ شهریور ۱۳۸۹

محبوبها و مغضوبها؟

بانک‌ها به دادن تسهیلات بی‌میل هستند و هم مشتریان فعلا سپرده‌گذاری را به هر گونه فعالیت دیگری ترجیح می‌دهند. نتیجه رکود روزافزون رشد اقتصادی است. این آفتی است که تورم و بیکاری را به دنبال دارد، و در روزهای اخیر توجه نمایندگان مجلس را نیز جلب کرده است.

انقلاب اسلامی: در مطالعه مرکز پژوهشهای هند، جنگ ۸ ساله ایران و عراق به حساب گذاشته نشده است. هرگاه محاسبه می شد، میزان خسارتها، بطور قطع از ۱۶ هزار میلیارد دلار تجاوز می کرد. از گروگانگیری بدین سو، رژیم ملاتاریا و نیز دو رأس دیگر مثلث زورپرست از عوامل بحران سازی و سنگین کردن جو خشونت و جنگ در منطقه بوده است. می توان به تصور آورد وضعیت کشور را هرگاه رشد بر میزان عدالت اجتماعی در پیش گرفته می شد. چرا ایران به بیراهه استبداد و خشونت ویرانگر بازگشت، از جمله به این دلیل که در این بیراهه استبداد بازسازی می شد و سرنوشت کشور به دست مافیاهای نظامی مالی می افتاد و افتاد:

انقلاب اسلامی: مافیاها هار شده اند و کشتن زیر شکنجه و اعدامهای دستجمعی را رویه کرده است:

هاری گریبانگیر رژیم گشته است: زیرشکنجه می کشد و اعدام می کند.

◀در ۲۱ مرداد ۸۹، به گزارش جرس، حکم دادگاه دوم اکبر کرمی، پزشک، نویسنده و فعال حقوق بشری دربند، پس از گذشت هشت ماه بازداشت صادر شد. علاوه بر حکم سه سال زندان دادگاه اول، به سه سال زندان دیگر و ۷۴ ضربه شلاق تعزیری و ۵ سال تبعید به شهرستانی دور افتاده محکوم گشت. طبق رای دادگاه، در طول این مدت پروانه طبابت وی لغو خواهد شد.

◀در ۲۱ مرداد ۸۹، به گزارش فارس، سه شهروند در شهرستان "ازنا" استان لرستان و در ملاء عام اعدام شدند. این اعدام در حالی صورت گرفت که تنی چند از مسئولان لرستان و مردم نظاره گر صحنه به دار آویخته شدن آنها، در "میدان نماز شهرستان ازنا" بودند. رئیس دادگستری شهرستان ازنا گفت: این سه نفر به نام‌های س - ر فرزند جهانشاه، ا - م فرزند حیات قلی و م – خ فرزند ابراهیم، سال گذشته به اتهام ربودن فردی به نام م - ا دستگیر شده بودند. مشخص نیست که فرد ربوده شده چه سمتی داشته و اتهام این سه تن نیز از سوی منابع مستقلی تاکنون تایید نشده است.

◀در ۲۱ مرداد ۸۹، به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، زندانی حسن قشقایی ۳۵ ساله پس از بازگشت از دادگاه و انتقال به سلولهای انفرادی معروف به سگدونی، مورد وحشیانه ترین شکنجه های پاسدارهای بند قرار می گیرد. او در حالی که دستان و پاهایش با دست بند و پابند بسته بود و چشمانش چشم بند داشت، مدت طولانی مورد شکنجه قرار گرفت. زیر شکنجه بیهوش می شود و بعد از چند ساعت به قتل می رسد.

◀در ۲۱ مرداد ۸۹، به گزارش جرس، منصور اسانلو که هفته گذشته در غیاب وکیل با اتهامی تازه محاکمه شد مجددا به یک سال حبس محکوم شد که اجرای آن از پایان محکومیت فعلیش آغاز می شود.

◀در ۲۳ مرداد ۸۹، به گزارش رهانا، طی چند روز گذشته بیش از هفتاد نفر از زندانیان زندان مشهد به صورت ناگهانی اعدام شده اند.بعضی از این افراد که گویا در رابطه با مواد مخدر دستگیر شده بودند، حکم‌های قضایی خود را پیش تر از این دریافت کرده بودند که بر طبق آنها مجازات اعدام شامل حال آنها نمی شده است و حتی به پرداخت جریمه های نقدی نیز کفایت شده است. اما به صورت ناگهانی دستور قضایی مبنی بر اعدام این افراد صادر شده است.

◀در ۲۴ مرداد ۸۹، به گزارش کلمه، وضعیت جسمانی کیوان صمیمی، روزنامه نگار دربندی که هنوز در اعتصاب غذا به سر می برد وخیم گزارش می شود. این روزنامه نگار که بیست روز است در اعتصاب غذا به سر می برد وضعیت جسمانی مناسبی ندارد اما روحیه اش همچنان قوی است. با توجه به فرارسیدن ماه رمضان نگرانی ها در باره وی افزایش پیدا کرده است ،چرا که اکنون فقط به هنگام افطار و سحر آب و چای می نوشد. کیوان صمیمی ۶۲ ساله به شش سال حبس تعزیری محکوم شده است.

◀در ۲۶ مرداد ۸۹، به گزارش مردمک،جمعی از زندانیان سیاسی زندان رجایی‌شهر کرج در واکنش به اظهارات دادستان تهران به زندانیان سیاسی- مطبوعاتی که در دیدار با زندانیان سیاسی گفته بود «برای آزادی یا مرخصی باید ابراز ندامت کنید»، نامه سرگشاده‌ای منتشر کردند.

در این نامه که با امضای «جمعی از اسرای عقیدتی و سیاسی در بند زندان رجایی شهر» در پایگاه اینترنتی جرس منتشر شد، به سخنان دادستان تهران اشاره شده و آمده است: «هر چه اندیشیدیم کمتر فهمیدیم که چرا باید ابراز ندامت کنیم و بابت چه چیزی؟»

◀در ۲۷ مرداد ۸۹، به گزارش جرس، مسعود شفیعی وکیل رسول بداغی، عضو هیأت مدیره کانون صنفی معلمان ایران و اعضای شورای همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران گفت که موکلش در شعبه پانزدهم دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی صلواتی به ۶ سال زندان و ۵ سال محرومیت از شرکت در احزاب محکوم شد.

◀در ۲۷ مرداد ۸۹، به گزارش هرانا، ابوالفضل عابدینی نصر خبرنگار و از مسئولان پیشین مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، از تردد در زندان کارون و خارج از بندش تا اطلاع ثانوی منع شد .این دستور که از سوی رئیس زندان کارون اهواز به تمامی پرسنل اعلام شده است مشکلات حادی را برای ابوالفضل عابدینی ایجاد کرده است.

◀در ۲۷ مرداد ۸۹، به گزارش هرانا، حسن آرمین مربی کیکبوکسینگ و از اساتید رزمی کار کشور دارای سبک در شهرستان قزوین با پرونده سازی پلیس جنایی منطقه، بازداشت و برای پذیرش اتهام به شدت مورد شکنجه قرار گرفته و در اثر این شکنجه از ناحیه نخاع آسیب دیده و فلج شده است.

◀در ۲۷ مرداد ۸۹، به گزارش جرس، در پی احضار و تبعید حجت الاسلام قیصری، جمعی از نمازگزاران حسینیه اعظم نجف آباد، روز دوشنبه ۲۵ مرداد ماه، در مقابل فرمانداری شهرستان تجمع نموده و خواستار لغو تبعید غیر قانونی وی شدند. در پی این اعتراض، چندین نفر از فعالین و متحصنین بازداشت شدند، که هنوز از وضعیت آنان خبری منتشر نشده است.

◀در ۲۷ مرداد ۸۹، به گزارش هرانا، فرح (المیرا) واضحان از بازداشت شدگان حوادث ۶ دی ماه (عاشورا) به اعدام محکوم شد. فرح واضحان که اولین زن محکوم به اعدام بازداشت شده در ششم دی ماه است علاوه بر این حکم ضد انسانی به تحمل ۲ سال حبس و پرداخت جریمه نقدی نیز محکوم شده است.

◀در ۲۸ مرداد ۸۹، به گزارش رهانا، محمدامین آگوشی زندانی کرد محکوم به اعدام در اعتراض به محدودیت‌های اعمال شده در زندان دست به اعتصاب غذا زده است.

◀در ۲۸ مرداد ۸۹، محمد توکلی و علی صادقی دو تن از اعضای شورای مرکزی کانون صنفی معلمان کرمانشاه به شعبه یک دادگاه انقلاب کرمانشاه احضار شدند. در این احضاریه از این دو فعال صنفی خواسته شده در تاریخ اول شهریورماه خود را به این شعبه معرفی کنند.

◀در ۲۹ مرداد ۸۹، به گزارش هرانا، لاله حسن پور، فعال حقوق بشر، جهت اخذ آخرین دفاعیات به شعبه ی ۳ بازپرسی دادگاه انقلاب تهران، مستقر در زندان اوین احضار شد. در این دادگاه که بدون حضور وکیل او برگزار شد، سه اتهام جدید توهین به رهبری، توهین به مقدسات و توهین به رئیس جمهور مطرح و تفهیم شد. یکی از وکلای مدافع وی اعلام کرد متاسفانه به ما وکلا اجازه ورود به دادسرای مستقر در اوین را نمی دهند به همین دلیل من نتوانستم به همراه موکلم در دادگاه حضور به عمل رسانم.

◀در ۱ شهریور ۸۹، به گزارش دانشجونیوز، دانشجویان دانشگاه تحصیلات تکمیلی زنجان و جمعی از مردم زنجان در اعتراض به برکناری پرفسور یوسف ثبوتی ریاست این دانشگاه و سخنان زننده ای که بهنگام تودیع با او، بکار رفته بود، در مقابل این دانشگاه تحصن کردند. متحصنین با تجمع در مقابل ساختمان اصلی دانشگاه و نصب بنر پرفسور ثبوتی بر بلندای دانشگاه تحصیلات تکمیلی خواستار لغو این حکم و برکناری رئیس جدید شدند.

◀در ۱ شهریور ۸۹، به گزارش ادوارنیوز: حسن اسدی زیدآبادی و علی جمالی، دو عضو شورای مرکزی سازمان دانش‌آموختگان ایران (ادوار تحکیم وحدت) توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده‌اند. حسن اسدی زیدآبادی، مسوول کمیته حقوق‌بشر سازمان، پس از مراجعه ماموران امنیتی به منزل وی و "علی جمالی"، مسوول کمیته سیاسی سازمان نیز، در محل کار خود، به وسیله نیروهای امنیتی بازداشت شده‌اند.هنوز از دلایل بازداشت و اتهامات این افراد، اطلاعی در دست است.

◀در ۱ شهریور ۸۹، به گزارش رادیو کوچه: پنج تن از دراویش سلسله نعمت‌اللهی گنابادی ساکن سروستان، اسماعیل (هادی) رحمانیان، فرزاد درویش سروستانی، علی‌اکبر ابراهیم‌زاده، حیدر اسفنجانی و رضا ثابت‌پیمان، براساس احضاریه‌ای که صبح روز یکشنبه ۳۱ مردادماه، دریافت کرده‌اند می‌بایست روز چهارشنبه سوم شهریورماه به اتهام اخلال درنظم عمومی و مشارکت در تخریب اموال عمومی در دادسرای این شهرستان حاضر شوند.

◀ در ۲ شهریور ۸۹، به گزارش هرانا، بهمن مسعودی به علت اصابت باتوم به سرش توسط یکی از ماموران زندان به نام خانزاده، به قتل رسیده است.

پس از اینکه خبر قتل بهمن مسعودی به خانواده وی رسید، صبح روز گذشته اول شهریور ماه، مادر این زندانی با حضور در مقابل درب اصلی زندان مرکزی ارومیه پس از ریختن بنزین به روی خود، اقدام به خودسوزی کرد.

این مادر داغ دیده که با این اقدام خود تاثر حاضران را برانگیخته بود، تا قبل از رسیدن آمبولانس در مقابل دیدگان افراد حاضر در شعله های آتش می سوخت.گفتنی است تا لحظه تنظیم خبر از وضعیت جسمانی مادر آقای مسعودی و شدت جراحات وارده اطلاعی در دست نیست.

با یاد بیدار هوشنگ ساعدلو

همچنان دردمند و کوشا از تلاش باز نایستادند. سالهای نهضت بزرگ نفت با تب و تاب ملی شدن زیست. از پیروزیها شادمان بود و از شکستها در اندوه. در کوششهایی که به تشکیل "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران" انجامید فعالانه شرکت داشت. از بنیانگذاران "جامعهٔ سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" بود و از مؤسسان "جامعهٔ سوسیالیستهای نهضت ملی ایران".

سالهای زندگی هوشنگ ساعدلودرایران ، سالهای تحقیق و تعلیم هم بود. ساعدلو از بنیانگذاران مطالعات و تحقیقات روستایی درایران بود. اقتصاد کشاورزی، توسعهٔ روستائی و عمران و نوسازی دهات و روستاها حوزهٔ اصلی آموزش و پژوهش او بود. در نوشته‌های اوست که می بایست نخستین ارزیابیهای مستقل از دگرگونیهای دنیای روستائی ایران در دوران معاصر (اصلاحات ارضی، نوسازی و عمران روستائی) را جستجو کرد. آخرین تحقیقات منتشرهٔ او بر چگونگیهای کشت و کاشت و داشت و برداشت و آبیاری و آبرسانی در ایران گذشته، دانستنیها و روشنائیهای تازه ای را می‌افزود. فعالیت و مسئولیتهای پژوهشی او ، چه در "*مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی*" دانشگاه تهران (۱۳۵۰-۱۳۳۸) و چه در "*مؤسسهٔ برنامه ریزی ایران*" سلزمان برنامه (۱۳۵۷-۱۳۵۲) بر پایهٔ اعتقاد به استقلال پژوهشگر و محقق و دوری تحقیق از تبلیغ استوار بود. همین استقلال رأی بود که درس و بحث او را در طی سالیان، شاخص و ممتاز می‌کرد. این چنین بود که در کنار او و به همت او، دانشجویان و محققانی از نسلهای متوالی، نه تنها به دانسته های خود افزودند و یا روش به پرسش گرفتن و کاویدن و پژوهیدن را فرا گرفتند بلکه دریافتند که شرط موفقیت در دنیای تعلم و تعلیم و تحقیق، شک در مسلمات، آزادی در اندیشیدن و استقلال از قدرتهای اعتقادی، عقیدتی و دولتی و غیر دولتی است.

این چنین است که آنچه یک عمر زندگی آموزشی و پژوهشی ساعدلو را مشخص اوست بلکه اعتقاد پایدار اوست به استقلال نهادهای پژوهشی و آموزشی ازین و آن قدرت. با این اعتقاد بود که همواره و هر زمان استقلال نظام دانشگاهی را بزرگ می‌داشت و در طول زندگی دانشگاهی خود، هیچگاه از دفاع از حرمت استاد و دانشجو و دانشگاه و تحقیق و تعلیم باز نایستاد و هرگز زبان می‌کند نه تنها کیفیت علمی والای تعلیمات و تحقیقات و نوشته های اعتراض را ناگشوده نگذاشت. ساعدلو از نخستین کوشندگان برای تأسیس و تشکیل "*سازمان ملی دانشگاهیان ایران*" بود.

ساعدلو همواره بودن و مسئولانه بودن و زیستن را بر جنت مکانی و عافیت‌طلبی ترجیح می‌داد: هرگز فریفتهٔ "رسمیات" زمانه نشد. جاه و مقامی درین و آن گوشهٔ این و آن قدرت نجست. با درد مردمان زیست. مستقل و در سربلندی. آزاد و آزاده. بیدار و هشیار. همواره ظلم و جور و خودسری را خوار می‌داشت. در بود و وجود، سیاهی زدا بود. هرگز با پلیدیها و تباهیها نیامیخت. در پاکی و در روشنی زیست. به روشنائیها، برابریها و آزادیها دلبسته بود. برای ایرانی، و ایرانی سربلند و جهانی بهتر زندگی کرد و تلاش کرد: با مردمانی به دور از ستم و زور و تنگی و تنگدستی ، قرین با رفاه و شادی و آزادی.

هوشنگ ساعدلو همکار، همراه، همنشین، همدل و دوست ما بود. در پست و بلند زمانه، هرگز کسی را تنها نمی‌گذاشت. می‌کوشید که باشد و گره‌گشا باشد. یار شاطر بود و نه بار خاطر. گرما و روشنی بود. یاد ش پایدار.

سیروس آرین‌پور- داریوش آشوری - احمد اشرف- علی بنوعزیزی - سهراب بهداد - آذر پورآذر(اشرف) - ناصر پاکدامن - علی پورقاضی - امیر پیشداد - فرشید جمالی- علی رضوی - هوشنگ سیاح‌پور - علی اصغر حاج سیدجوادی - علی شاهنده - عباس عاقلی‌زاده - آنا عنایت - شهرام قنبری - کیان کاتوزیان (حاج‌سیدجوادی)- همایون کاتوزیان - اسفندیار کریمی - امیر هوشنگ کشاورز صدر - علی گوشه - عبدالکریم لاهیجی - هدایت متین‌دفتری - هما ناطق - فرهاد نعمانی – حسین نوری - وحید نوشیروانی.

کشتار تابستان ۱۳۶۷ و راز مصلحت گرائی سیاسیون

۵-

http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=31368

۶- در دی ماه ۱۳۶۷، یک خبرنگار اطریشی از میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت پرسید که در باره ادعاهائی که در رسانه های غربی در مورد کشتار مجاهدین خلق منتشر شده است چه نظر دارد. پاسخ نادرست موسوی این بود که « آن ها" مجاهدین خلق در زندان" قصد داشتند به قتل و کشتار مردم ادامه دهند و ما ناچار بودیم مانع اجرای این توطئه شویم. در این چنین مسائلی ما به کسی رحم نمی کنیم» نقل از ص ۱ و ۲ گزارش رابرتسون.

۷ - مصلحت از حقیقت برتر است، روزنامه عصر آزادگان ۱۳۷۸/۱۱/۱۴، سید مرتضی مردیها

۸ - عدالت اجتماعی صفحه ۴۴۰ ابوالحسن بنی صدر